

گزارشی از روی داده های حوزه ملی

نادر فولادی



بقیه در صفحه 9

بیاتیه کانون صنفی معلمان:

میزان افزایش حقوق کارمندان از نرخ تورم هم کمتر است!

بقیه در صفحه 23

نامه استاد دانشگاه به مجلس:

مبادا گمان کنند که پاسخ معترضان به لایحه حمایت خانواده را می توانند با چماق، باتوم و احیاناً گلوله بدهند.

بقیه در صفحه 17

ظهور «طبقه جدید» در مصر جمال عبدالناصر

آلن گرش - ترجمه بهروز عارفی

بقیه در صفحه 20

جان سختی نئولیبرالیسم و ریاضت اقتصادی کارگران

محمد فراگوزلو

بقیه در صفحه 18

سنگ قبرهای بی نشان و

گریه های بی صدا در بهشت زهرا

بقیه در صفحه 21

نامه جمعی از زندانیان سیاسی زندان رجایی شهر کرج

به پرزیدنت داسیلوا

بقیه در صفحه

نقش چین و روسیه در دعوای اتمی ایران

Knut Mellenthin برگردان ناهید جعفرپور

سلسله بحث های چپ های آلمان در باره دعوای اتمی ایران بقیه در صفحه 23

نامه جمعی از زندانیان سیاسی زندان رجایی شهر کرج

به پرزیدنت داسیلوا

بقیه در صفحه 22

اعلامیه هئیت اجرایی سازمان

به مناسبت پنجاه و هفتمین سالگرد کودتای ۳۲

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲،

کودتائی علیه حق حاکمیت مردم ایران

بقیه در صفحه 2

نگاهی به ترازنامه پروژه نیروگاه بوشهر

محمدرضا شالگونی

بقیه در صفحه 3

* - سال روز کودتای بیست و هشتم مرداد

و برخی درس هایی که باید از آن آموخت

* - میلیون ها مصیبت دیده سیل پاکستان به حال خود رها شدند

(بشر در برابر موج اخیر فجایع طبیعی چه راهی درپیش دارد؟)

یوسف لنگرودی

بقیه در صفحات 4 و 7

* - خیز جدید برای سرکوب خشن تر

* - نغمه های شومی که نواخته می شود!

ارژنگ بامشاد

بقیه در صفحات 5 و 7

"حمایت از خانواده" یا حراج زنان و حقوقشان

بهروز نظری

بقیه در صفحه 8

خشونت علیه زنان توسط قانون حمایت می شود!

سیما ریاحی

بقیه در صفحه 9

جنجال مشایبی

صادق افروز

بقیه در صفحه 6

این «ما» کجا ایستاده است!؟

امین حسوری

بقیه در صفحه 11

کشتار دهه 60 سند فراموش ناشدنی تاریخ

نهادهای همبستگی با جنبش کارگری - خارج از کشور

بقیه در صفحه

رویدادهای ایران، در هفته ای که گذشت - از رادیو ندا

بقیه در صفحه 21

<http://radioneda.wordpress.com>

جنبش زحمتکشان فلسطین برای استقلال

کانون مدافعان حقوق کارگر

بقیه در صفحه 13

به مناسبت پنجاه و هفتمین سالگرد کودتای ۳۲**کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، کودتائی علیه حق حاکمیت مردم ایران**

بی شکل و بی تشکل و بی سازمانی احتیاج دارند تا بصورت سیاهی لشکر این مدعیان آزادی و حقوق بشر عمل کنند.

اما جنبش مردمی اگر بخواهد با قدرت از مبارزه ضد دیکتاتوری عبور کرده و راه را برای حق تعیین سرنوشت خود هموار سازد و حساب خود را از حساب تمامی سودجویان و سلطه جویان داخلی و خارجی جدا سازد، می بایست که بیش از پیش بر قدرت سازمانیافته خود تکیه کند. ایجاد این قدرت سازمانیافته بدون تشکل یابی مستمر در محیط کار و زیست، بدون سازمانیابی اقشار گوناگون مردم در تشکل های صنفی و سیاسی و بدون ایجاد همبستگی مبارزاتی میان زنان، جوانان، ملیت های تحت ستم و توده های وسیع کار و زحمت امکان پذیر نیست. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به این دلیل پیروز شد که با توده های غیرمتشکل و غیر سازمان یافته روبرو بود. انقلاب شکوهمند ۱۳۵۷ نیز به این دلیل در اوج پیروزی شکست خورد که بر دوش استوار تشکل های توده ای و ارگان های قدرت مردمی استوار نبود. این مهمترین درسی است که می توان از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد و از شکست انقلاب ۱۳۵۷ گرفت.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم

هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۲۸ مرداد ۱۳۳۲-۱۹ اوت ۲۰۱۰

پس از 4 هفته ممنوع الملاقات،

زندانیان سیاسی اعتصاب کننده توانستند با خانواده های خود ملاقات کنند.

بنابه گزارشات رسیده به "فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران" تمامی زندانیان سیاسی اعتصاب کننده در بند 350 زندان اوین پس از 4 هفته ممنوع الملاقات بودن صبح امروز توانستند با خانواده های خود ملاقات کردند.

روز دوشنبه اول شهریور ماه خانواده های زندانیان سیاسی در سالن ملاقات حضور یافتند و بخصوص خانواده های اعتصاب غذا کننده که بیش از 3 هفته عزیزانشان در سلولهای انفرادی بسر می بردند و پس از 4 هفته ممنوع الملاقات بودن صبح امروز توانستند با خانواده های خود ملاقات کنند. وضعیت جسمی آنها تا حدی بهبود یافته است و همگی آنها از وضعیت روحی بسیار بالایی برخوردار هستند.

از طرفی دیگر از آغاز ماه رمضان محدودیت بیشتری علیه زندانیان سیاسی و خانواده های آنها بکار برده شده است. مدت زمان مراجعه برای ملاقاتها از ساعت 09:00 تا ساعت 12:30 تقییل یافته است و به همان نسبت زمانی که خانواده ها با عزیزانشان می توانند ملاقات کنند محدود شده است و به 15 دقیقه ملاقات کابینی کاهش یافته است. این در حالی است که تعدادی از خانواده ها از شهرستانهای دور دست برای ملاقات با عزیزانشان می آیند و علیرغم طی صدها کیلومتر مسافت می توانند فقط 15 دقیقه با عزیزان خود ملاقات کنند.

در اقدامی دیگر مامورین وزارت اطلاعات و صداقت رئیس زندان و مصطفی بزرگ نیا رئیس بند 350 زندان اوین معروف به جلا 350 اقدام به جمع آوری باجه های تلفن بند 350 نموده اند و به نظر می آید که قصد دارند محدودیتهای بیشتری علیه زندانیان سیاسی اعمال نمایند.

همچنین عباس جعفری دولت آبادی که در ماههای اخیر هماهنگ با بازجویان وزارت اطلاعات در تشدید سرکوب زندانیان نقش عمده ای داشته است در آخرین اقدام سرکوبگرانه خود زندانیان سیاسی که در آستانه پایان محکومیت خود هستند و طبق قوانین موجود می توانند بصورت مشروط آزاد شوند جلوی اجرای این قانون را گرفته است.

وضعیت غذای زندانیان سیاسی علیرغم روزه دار بود تعداد زیادی از زندانیان سیاسی اسف بار است و به لحاظ کمیت و کیفیت بسیار پایین و تقریباً غیر قابل مصرف می باشد.

فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران، تشدید فشارها و ایجاد محدودیتهای غیر انسانی علیه زندانیان سیاسی بی دفاع را به عنوان یک جنایت محکوم می کند و از کمیسر عالی حقوق بشر و سایر مراجع بین المللی خواستار ارجاع پرونده جنایت علیه بشریت رژیم ولی فقیه برای گرفتن تصمیمات لازم اجرا می باشد.

فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران

اول شهریور 1389 برابر با 23 اوت 2010

پنجاه و هفت سال پیش، با دخالت عوامل مزدور آمریکا و انگلیس، و در همدستی آشکار با روحانیت مرتجع به رهبری آیت الله کاشانی، دولت ملی و منتخب مردم دکتر محمد مصدق سرنگون شد و محمدرضا پهلوی مجدداً به تخت سلطنت بازگشت. این کودتا در نتیجه مداخلات جبهه ملی و سیاست بزذلانه حزب توده که شش هزار عضو در تهران و نفوذ غیرقابل انکاری در ارتش و شهرداری داشت، بدون مقاومت لازم پیروز شد. پیروزی دولت کودتا، آغاز یک دوره بیست و پنج ساله سرکوب و خفقان و تبدیل ایران به عرصه تاخت و تازهای مطامع امپریالیستی بود. کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد، با درهم شکستن دولت مصدق، کودتائی علیه حق حاکمیت مردم ایران، علیه حق تعیین سرنوشت ملیت های ساکن کشور و انتقامی از تلاش دکتر مصدق برای ملی کردن صنعت نفت بود. کودتای ۲۸ مرداد، که با حمایت بیدریغ و قاطع روحانیت مرتجع، به دولت ملی دکتر مصدق پایان داد، راه مردم ایران به آزادی و حق تعیین سرنوشت را سد کرد و شرایط را برای ادامه عقب نگهداشتن کشور فراهم آورد و یک استبداد سیاه را بر کشور حاکم گرداند. روحانیت مرتجع با عمده کردن خطر کمونیسم، راه خود در همراهی و همگامی با کودتاچیان و اربابانشان را هموار کرد تا مانع از آن شود که بهار آزادی و شرایط نیمه دمکراتیک دهه بیست و رشد گسترده آگاهی های سیاسی و اجتماعی، پایه های قدرت ارتجاعی دستگاه روحانیت را به چالش بطلبد.

امروز، پنجاه هفت سال پس از آن ائتلاف ننگین دستگاه روحانیت مرتجع و سلطه جویان امپریالیستی، یک بار دیگر منافع این دو قدرت علیه منافع مردم ایران و حق تعیین سرنوشت آن، این بار در ائتلافی منفی با یکدیگر قرار گرفته است. در شرایطی که مردم ایران برای رها شدن از استبداد مطلقه دینی یک سال تمام فداکاریهای بی مانند از خود نشان داده اند و برای کسب حق حاکمیت خود می جنگند و با خشن ترین و بیرحمانه ترین سرکوب روبرویند، سلطه جویان خارجی با اعمال سیاست تحریم، این مردم شجاع را تنبیه می کنند تا شرایطی فراهم آورند که مردم را از پای بیاندازند و اختلافات خود با استبداد دینی را به گونه ای حل کنند که راه حق تعیین سرنوشت مردم ایران سد شده و حتی در صورت سرنگونی این استبداد بیرحم، جریانی به قدرت برسد که حافظ منافع و مطلع آن ها باشد.

هر چند سلطه جویان خارجی تلاش های دخالت جویانه خود در دیگر کشورها را به نام دفاع از دمکراسی و حقوق بشر انجام می دهند، اما کیست که نداند که برای آن ها، حقوق بشر و حق حاکمیت مردم پیشوی ارزش ندارد. نگاهی به سرنوشت مردم عراق و جهنمی که در آن گرفتار آمده اند، نیم نگاهی به وضعیت افغانستان و شرایطی که مردم آن کشور در آن قرار دارند، و همچنین توجه به آینده ای که پاکستان انتظار می کشد، همگی نشان می دهد که آمریکا و هم پیمانانش به تنها چیزی که نمی اندیشند، حق حاکمیت ملت ها و حقوق بشر در این کشورهاست. تمامی تلاش های آمریکا، در این منطقه حساس، چگونگی تجدید سازماندهی قدرت های دولتی برای حفظ و تامین راه های رسیدن انرژی به کشورهای متروپل است. این امر اصلی ترین انگیزه و نهانی ترین محرک سیاست های منطقه ای آمریکا و هم پیمانانش است. از این روست که وجود یک جنبش مستقل و دمکراتیک که راه تعیین سرنوشت توسط مردم کشور را هموار سازد، در این حساس ترین منطقه جهان، نمی تواند مورد حمایت و تأیید سلطه جویان باشد.

توجه به هدف هایی که قدرت های سلطه جو در این منطقه از جهان دنبال می کنند، برای نیروهای سیاسی و سازمان و جریان های مبارز و انقلابی باید از اهمیت ویژه ای برخوردار باشد. امروز نیز همچون پنجاه و هفت سال پیش، روحانیت مرتجع و سلطه جویان خارجی در ائتلافی نامیمون برای سد کردن راه حاکمیت مردم قرار گرفته اند. دنبال کردن جایای سلطه جویان خارجی در میان گروه های ملی که برای حق تعیین سرنوشت ملیت های کشور مبارزه می کنند، نشان می دهد که زمینه برای دخالت خارجی در سرنوشت مردم ایران تا چه حد نزدیک و تا چه حد خطرناک است. نه تنها گروه ها و سازمان های ملی، بلکه بسیاری از سازمان های سلطنت طلب و لیبرال های وارفته که امیدشان را به دخالت خارجی بسته اند تا همچون عراق و افغانستان، با تهاجم نظامی، راه قدرت گیری شان هموار شود. این نیروهای ضد مردمی برای تضمین منافع طبقاتی و سیاسی خود نمی توانند با قدرت گیری نهادهای قدرت توده ای موافق باشند. سازمانیابی توده های کار و زحمت، نمی تواند مورد موافقت آن ها قرار گیرد. آن ها به توده های

نگاهی به ترازنامه پروژه نیروگاه بوشهر

محمدرضا شالگونی

شروع سوخت گذاری نیروگاه اتمی بوشهر (شنبه ۳۰ مرداد ۸۹) از طرف رهبران جمهوری اسلامی یک حادثه بسیار مهم و حتی تاریخی ارزیابی شد. بالاخره آنها توانستند ، علیرغم همه فشارهای "استکبار جهانی" ، طرح نخستین نیروگاه اتمی کشور را به سرانجام برسانند. اما نگاهی به ترازنامه این طرح نشان می دهد که همه ماجرا چیزی نبوده جز دودین در پی باد.

آغاز ماجرا به سال ۱۳۵۵ می رسد که رژیم شاه قرارداد ساختن نیروگاه را با شرکت آلمانی "کرفت ورک اونیون آ.گ." قطعیت داد. در سال ۱۳۵۷ ساختمان یکی از دو راکتور نیروگاه ۵۰ در صد و دیگری ۸۵ در صد انجام شده بود که در نتیجه انقلاب و بعدها شروع جنگ ایران و عراق و حملات هوایی عراق به آن متوقف گردید. در سال ۱۳۷۱ جمهوری اسلامی برای ادامه طرح با روسیه وارد مذاکره شد و قرارداد ساختن نیروگاه به وسیله یک شرکت روسی بسته شد و قرارداد نهایی در ژانویه ۱۹۹۵ (دی ۱۳۷۳) به امضاء رسید. طبق این قرارداد می بایست نیروگاه بوشهر حداکثر تا پایان سال ۲۰۰۰ (پائیز ۱۳۷۹) یعنی ده سال پیش راه اندازی شود. مبلغ قرارداد ۲/۱ میلیارد دلار بود که به روایت گزارش های رسمی در طول این سال ها ۱۰ درصد بر آن افزوده شده است. البته فراموش نباید کرد که هزینه واقعی مانند هر چیز دیگر در جمهوری اسلامی معلوم نیست. زیرا هر دو طرف قرارداد از فاسدترین نظام های سیاسی جهان محسوب می شوند و پوشش های امنیتی هاله ابهام غلیظی دور هزینه های واقعی طرح می پیچد که شاید حتی بعدها هم ندانیم که پس. پرده کی چه گرفته و کی چه داده است. دستگاه های تبلیغاتی جمهوری اسلامی سرو صدا راه انداخته اند که تکنولوژی به کار گرفته شده در این نیروگاه در دنیا بی نظیر است ، که از حق نباید گذشت که چنین است. زیرا خود این طرح بی همتاست ، طرحی که ۳۵ سال از آغاز آن می گذرد و در این مدت در ایران و روسیه نظام های سیاسی عوض شده اند و وقته های مکرر ، در آمیختن تکنولوژی و حتی مصالح و قطعات آلمانی و روسی و فشارهای دائمی بین المللی برای متوقف کردن طرح ، "شتر- گاو- پلنگی" به وجود آورده که معلوم نیست آینده آن چه خواهد بود.

حال یک لحظه تأمل کنید: طرحی که قرار بوده حداکثر در طول ۵ سال اجرا شود ، به یک روایت ۳۵ سال طول کشیده و به روایتی دیگر ۱۵ سال، با هزینه های مستقیم (و مخصوصاً) غیر مستقیم بسیار بالا و آینده ای نامعلوم. چنین طرحی را یک پیروزی بزرگ و تاریخی برای مردم ایران قلمداد می کنند که سرآغاز دستیابی ما به تکنولوژی طلایی هسته ای است و انرژی ارزان و تمیز در اختیار ایرانیان خواهد گذاشت. تازه این مقدمه ای است برای طرح های بزرگ تری که مردم ایران و مخصوصاً زحمتکشان این کشور همین الان لگزش را می خورند. فراموش نباید کرد که طرح بوشهر کم هزینه ترین و کم دردرساز ترین بخش طرح هایی است که رهبران جمهوری اسلامی برای اتمی کردن ایران در دست اجرا دارند و برای رسیدن به آن با زندگی ۷۳ میلیون ایرانی قمار می کنند. بنابراین با تأملی در بازه ترازنامه تائکونی پروژه نیروگاه اتمی بوشهر می توانیم به تصور روشنی از هزینه های قمار بزرگ جمهوری اسلامی که هست و نیست کشور در آن داو گذاشته شده است ، دست یابیم.

رهبران رژیم دستیابی به تکنولوژی هسته ای را یکی از شرایط حیاتی استقلال سیاسی و اقتصادی کشور قلمداد می کنند. با فضایی که در بازه برنامه هسته ای ایران در سطح بین المللی درست شده ، اکنون می توان دید که اصرار رژیم برای غنی سازی اورانیوم در داخل کشور بسیار پرهزینه و بسیار پرخطر خواهد بود. فرض می کنیم که امریکا و اسرائیل جرأت حمله به ایران را پیدا نمی کنند. چنین فرضی البته نادرست و در بهترین حالت ، بسیار خوشبینانه است. اما ادامه همین تحریم هایی که شروع شده اند ، ما را به کجا خواهد برد؟ حتی با خوشبینانه ترین ارزیابی ها قطعی است که اقتصاد ایران صدمات جبران ناپذیری خواهد دید ، اقتصادی که همین الان هم در آستانه فروپاشی است. آنها می گویند که این تحریم ها چیز تازه ای نیست و جمهوری اسلامی در تمام طول موجودیت اش با انواع تحریم ها روبرو بوده و همچنان دوام آورده است. اما دو چیز را نباید فراموش کرد: نخست این که تحریم های آغاز شده از جهاتی بی سابقه اند و از همین حالا روشن است که فشار مضاعفی بر اقتصاد کشور وارد خواهند آورد. دوم این که هزینه تحریم های گذشته فاجعه بار بوده است. کافی است فقط به دو - سه فقره توجه کنیم: بیست سال بعد از پایان جنگ ایران و عراق ، جمهوری اسلامی بیش از ۴۰ درصد بنزین مورد نیاز کشور را از

خارج وارد می کند ، در حالی که اگر در همین مدت با اختصاص بخشی از هزینه هنگفت بنزین وارداتی ، هر دو سال یک پالایشگاه می ساختند ، کشوری که صاحب دومین نخبایر نفتی جهان است ناگزیر نمی شد ، سالانه بخش بزرگی از در آمد خود را در واردات بنزین هدر بدهد. گزارش های زیادی نشان می دهند که صادرات نفت ایران اکنون به زیر ۲ میلیون بشکه در روز کاهش یافته است. برای افزایش صادرات و حتی جلوگیری از کاهش آن ، کشور به سرمایه گذاری سنگین در صنعت نفت نیاز دارد. ایران صاحب دومین نخبایر گاز جهان است ، ولی سرمایه کافی برای استخراج و انتقال آن به خارج ندارد. زیر ساخت های کشور حتی برای تأمین آب و برق مورد نیاز مردم در حال فروپاشی است. اینها فقط چند فقره از نتایج تحریم های تائکونی است. تردیدی نیست که تحریم های جدید وضع را بدتر خواهد کرد. حتی اگر بپذیریم که انرژی هسته ای یکی از شرایط لازم برای استقلال سیاسی و اقتصادی کشور است ، آیا نمی توان راه دیگری برای رسیدن به استقلال سیاسی و اقتصادی در پیش گرفت؟ تا اینجا جمهوری اسلامی اقتصاد ما را حتی در حوزه کشاورزی ، بیش از پیش به خارج وابسته کرده و کشوری که اکنون حتی در صدر فهرست کشورهای وارد کننده گندم و برنج جهان است ، می خواهد با قمار بر سر انرژی هسته ای به استقلال اقتصادی دست یابد! شرط عقل اقتضاء می کند که حتی اگر انرژی هسته ای می خواهید ، لااقل حالا به همین نمونه پروژه نیروگاه بوشهر اکتفا کنید و کشور را به لبه پرتگاه جنگ و تحریم های دراز مدت و فلج کننده تر نکشانید!

اما این توسل به عقل سلیم به جایی نخواهد رسید. آنچه برای زندگی مردم و موجودیت کشور عقلانی است ، برای رهبران جمهوری اسلامی بی معناست. زیرا منافع آنها با منافع مردم ایران همسو نیست ، در رویارویی است. آنها عقلانیت خاص خود را دارند و به خوبی می دانند که بدون نگهداشتن خطر دشمن خارجی در دروازه ، نمی توانند حکومت شان را حفظ و توجیه کنند. تردیدی نیست که امپریالیسم امریکا در مورد مسأله هسته ای ایران سیاست کاملاً زورگویانه ای را دنبال می کند ، اما برای خنثی کردن طرح های امپریالیستی آنها ، قیل از هر چیز لازم است چاشنی انفجاری پروژه هسته ای جمهوری اسلامی خنثی شود. برای مقابله با طرح های جهان خوارانه امپریالیسم ما به یک نظام دموکراتیک پاسخگو به مردم ایران نیاز داریم و این بدون رهایی از چنگال جمهوری اسلامی شدنی نیست. 25-08-2010

مردم ایران

کشتار وحشیانه زندانیان سیاسی را از یاد نخواهند برد!

بازگویی درد جان‌کاه کشتار همگانی زندانیان سیاسی در سال 1367، همواره از درونه جسم و جان و عاطفه جهان ستمدیده مردم ایران سرریز می‌شود تا هریار به گونه‌ای دیگر از این ستم سخن بگوید و داغ درونه خود را با آب سوگواره‌ها و در پی‌گرفتن ره یافت‌های رهائی جو آرامش بخشد.

ذهن زخم‌خورده انسان امروز، از کشتار و سرکوب و بی‌عدالتی بی‌زار است. بیش از سی سال است که رژیم تبهکار جمهوری اسلامی می‌کشد و همواره این داغ تازه می‌شود.

آن‌ که می‌گویند؛ «نه می‌بخشیم، نه فراموش می‌کنیم» نه در اندیشه انتقام‌اند و نه سر سازگاری با کشتار و اعدام دارند. ولی، مگر می‌توان فراموش کرد و بخشید؟ بشریت چگونه از کشتار میلیون‌ها انسان در جنگ دوم جهانی و یا در بمباران هیدروشیما و ناکازاکی و با جنگ‌های خاتمان سوز همین دهه گذشته در بوگوسلاوی، رواندا، افغانستان، عراق، فلسطین و غیره درس گرفته است؟ چه کسی با بخشیدن جنایت‌کارانی که ستم و ذهن‌شان آلوده به خون جان انبوه بی‌شماری انسان است توانسته است جلوی ادامه ستم و خون‌ریزی را در نامردمی‌های این جهان بگیرد؟ وجدان بیدار بشریت، در دادگاه آرمان‌خواه خود چه می‌گوید که میل به عدالت، این چنین در افق سوزان پیش چشم ما روز بروز شوک‌همند و برجسته تر می‌شود؟

پیکار دلاورانه مردم ایران در سال گذشته نشان داد که ستم و کشتار بی‌پاسخ نخواهد ماند و خواست انسانی مردم ایران برای ره یافت به یک زندگی آزاد انسانی و یک دنیای بهتر امری فراموش شدنی نیست.

جامعه ما پاسخ ستم را با پیکار برای بنای یک زندگی انسانی و تحقق دیرینه آرزوهائی پی خواهد گرفت که نور را به جای تاریکی و شادی و به روزی را به جای ستم و غم می‌نشانند.

آن‌ان که در جریان قتل عام زندانیان سیاسی، جان شوک‌همند خود را در زندان‌های رژیم تبهکار جمهوری اسلامی از دست دادند، ریشه‌های درختی را آبیاری کردند که سربیزی شاخه‌هایش نشان رویش هستی آزاد و پر از جوش و سازندگی‌ست. کانون نویسندگان ایران در تبعید و انجمن قلم ایران در تبعید، یاد گران قدر همه جان‌های آزاد را که در هجوم جنایت‌کارانه جمهوری اسلامی امکان ادامه زندگی نیافتند گرامی می‌دارد و با فراخوان خود به همه وجدان‌های بیدار، خواهان برپائی دنیائی‌ست که انسان در آن به خاطر سیرکردن شکمش و بیان اندیشه‌هایش دچار درد و زجر ، شکنجه و زندان و اعدام نشود.

به یاد همه جان‌های آزاد که امکان زیستن را از دست دادند

کانون نویسندگان ایران در تبعید و انجمن قلم ایران در تبعید

شهریور ۱۳۸۹

سال روز کودتای بیست و هشتم مرداد و برخی درس هایی که باید از آن آموخت

یوسف لنگرودی

روز بیست و هشتم مردادماه، مصادف است با کودتای سیاه و ننگین ارتجاع و امپریالیسم برعلیه ملتی که تنها قصد داشت استقلال واقعی داشته باشد و دربارہ سرنوشت سیاسی و اقتصادی اش راسا و بدون دخالت بیگانگان تصمیم بگیرد. به مجرد آنکه مردم آزادی خواه و جنبش نهضت ملی تحت رهبری دکتر محمد مصدق، طرح ملی کردن صنعت نفت ایران را - که در نوع خود در میان ملیت های تحت ستم آن دوره اقدامی بی سابقه و بسیار جسورانه محسوب می شد - تصویب کرد، ائتلافی از سلطنت، روحانیت و امپریالیسم آمریکا و انگلیس توطئه ای را آغاز کردند که منجر به وقوع کودتای بیست و هشتم مرداد و سقوط دولت ملی مصدق گردید. کودتایی که در سرنوشت این سرزمین و مردمش تاثیر تعیین کننده ای بر جای نهاد و تقریباً اندکی بیش از دهه بعد رژیم قرون وسطایی و خونخوار ولایت فقیه از آن سربرآورد.

در جریان این کودتای خونین، با یورش تانک ها و اواندل و اوباش آدمکش به رهبری شعیان جعفری معروف به "شعبان بی مخ" به مقر نخست وزیری، مصدق بازداشت و سه سال زندانی گردید و تا پایان عمر در حبس خانگی به سربرد. با اعلام حکومت نظامی بسیاری از یاران وفادار مصدق دستگیر، شکنجه و یا اعدام شدند. از جمله دکتر فاطمی وزیر خارجه دولت مصدق و اولین پیشنهاد دهنده طرح ملی کردن نفت ایران در حالی که بیمار بود، تیرباران شد. در میان افرادی که در طی بگیر و بکش های آن دوره به طرز بسیار فجیعی به قتل رسید، امیر مختار کریم پور شیرازی مدیر روزنامه شورش بود. در جریان برگزاری مراسم چهارشنبه سوری در زندان لشکر دو زرهی که محل اسارت و شکنجه زندانیان سیاسی پس از کودتا بود؛ اوباشان، افسران خود فروخته دربار و اشرف پهلوی خواهر شاه - که فساد و تبهکاری را در دربار رهبری می کرد و به طرز بیمارگونه ای خود را مالک جان و مال مردم ایران می دانست- برای تفریح و آدم کشی جنون آمیز خود و همچنین برای ایجاد رعب و وحشت در دل مخالفان، بر روی این زندانی نفت ریختند و او را زنده زنده آتش زدند. کریم پورمکی بعد در بیمارستان جان باخت. جرم امیر مختار کریم پور شیرازی، دفاع قاطعانه از ملی کردن صنعت نفت ایران و افشای تبهکاری های دربار و سلطنت بود. با به فرجام رسیدن کودتا، تهاجم جنایت کارانه ای علیه مردم آزادی خواه در سراسر کشور آغاز شد و تعداد کثیری دستگیر، شکنجه و اعدام شدند و دیکتاتوری بسیار خشن و سرکوبگری نزدیک به بیست و پنج سال در کشور حاکم گردید. شکست نهضت ملی و رهایی بخش مردم ایران نشان داد که مبارزات مردمی تنها با وارد کردن توده های هر چه بیشتر مردم به میدان در هم شکستن ارگان های سرکوب ارتجاع است که می تواند به ثمر بنشیند. کاری که دولت ملی تحت رهبری مصدق از آن غفلت کرد.

تجربه بسیار مهم دیگر در نهضت ملی ایران این بود که نشان داد قدرت های بزرگ و دولت های بیگانه - از جمله شوروی سابق - و به ویژه آمریکا تنها به منافع خود می اندیشند. انگلیس به عنوان قدرتی بزرگ که دوران طلایی اش در حال افول بود و خود به تنهایی نمی توانست از عهده در هم شکستن نهضت ملی کردن نفت برآید، کوشید تا آمریکا را به ماجرا بکشاند. ایالات متحده بعنوان قدرتی جدید که جانشین امپریالیسم انگلیس شده بود و می خواست بر منابع انرژی منطقه تسلط داشته باشد، به بهانه مبارزه با کمونیسم و اتحاد شوروی، وارد میدان شد و در همدستی با استعمار انگلیس طرح ضد مردمی کودتا علیه مبارزات مردمی در ایران را پیش برد و به مرحله اجرا در آورد. آثاری که امروزه تحریم های اقتصادی و تهدید به تهاجم نظامی آمریکا علیه ایران را نجات بخش می دانند، معلوم است که از تجربه و تاریخ هیچ نیاموخته اند. اگر ایالات متحده و جهان غرب واقعا با منافع ملی مردم ایران همدلی داشتند، نهضت ملی کردن ایران را آن طور بی رحمانه به خاک و خون نمی کشاندند. آن ها در اتحاد با سلطنت و روحانیت بزرگ ترین خیانت را علیه مردم ایران مرتکب شدند. خیانت و دخالتی که سال های متمادی انکار می شد، اما در چند سال اخیر با انتشار اسنادی روشن شد که دولت و سازمان سیا در آن کودتای خونین نقش مستقیمی داشتند. "مادلین آلبرایت" وزیر خارجه آمریکا در دوره ریاست جمهوری بیل کلینتون، رسماً به دخالت آمریکا در کودتای مصدق و نهضت ملی ایرانیان اعتراف کرد. و به قول خود مصدق "کمونیسم را بهانه کرده اند تا نفت ما را صد سال دیگر هم غارت کنند".

روز بیست و هشتم مردادماه همچنین یاد آور برخی از رویدادهای مهم در تاریخ کشورمان است از جمله بیست و هشت مرداد سال پنجاه و هشت.

در چنین روزی جمهوری اسلامی تهاجم وحشیانه ای را به دستاوردهای انقلاب بهمین در سراسر ایران آغاز کرد و مخصوصاً با لشکر کشی خونین به کردستان برخی از روستا های این منطقه را به کلی ویران کرد و بسیاری از بهترین و آگاه ترین فرزندان ایران و کردستان، به جوخه های اعدام سپرد.

تاریخ معاصر، مخصوصاً در پنجاه - شصت سال اخیر، نشان می دهد که مثلث ارتجاع، متشکل از دستگاه روحانیت، طرفداران دستگاه سلطنت و قدرت های امپریالیستی، قاطعانه و بدون هیچ تردیدی دشمنان مشترک مبارزات آزادی خواهانه و دمکراتیک مردم ایران هستند و اگر زمانی هم با هم اختلافی داشته باشند، در ضدیت با جنبش آزادی خواهی مردم ایران دارای منافع مشترک هستند و در هنگام ضرورت به یاری یکدیگر خواهند شتافت.

راه نجات مردم ایران و مخصوصاً اکثریت کارگران و زحمت کشان، آگاهی، تشکل و اتحاد است. بدون تحقق این مؤلفه ها، جنبش ضد استبدادی مردم ایران به حقوق اساسی و دمکراتیک خود دست نخواهد یافت. بیست و هشتم مرداد هزارویسصد و هشتادو نه

کشتار دهه 60 سند فراموش ناشدنی تاریخ

دهه شصت یادآور ثبت یک جنایت تاریخی در ایران است که طی آن هزاران زندانی سیاسی توسط یکی از هارترین رژیم های معاصر قتل عام شدند. در برابر جنبش کم نظیر توده ای و آزادیخواهانه که منجر به سقوط رژیم سلطنتی شد، سرمایه داری جهانی حکومت اسلامی را سازمان داد. رژیم جمهوری اسلامی که ماشین سرکوب و کشتار شاکتونی یک لحظه از حرکت باز نایستاده است از همان آغاز برای تحکیم پایه هایش و نیز به قصد پاسخ دادن به نیازهای نظام ضد بشری سرمایه داری به دستگیری، شکنجه، ترور و اعدام سوسیالیست ها، آزادیخواهان و دیگر مخالفین پرداخت.

جمهوری اسلامی در دهه شصت به موازات دامن زدن به جنگ با عراق و با استفاده از آن به سرکوب فضای ناشی از تحریکات آزادیخواهانه در ایران پرداخت. اما جنگ هشت ساله با عراق که صدها هزار نفر کشته، زخمی و معلول از خود بجا گذاشت نیز نتوانست رژیم را تاملان به اهدافش برساند، لذا زدن تیر خلاص به سمبل آزادیخواهی و مقاومت در برابر ارتجاع تازه به دوران رسیده، جنایتی بود که ماشین سرکوب جمهوری اسلامی با حکم خمینی به آن دست زد. هزاران نفر از زندانیان سیاسی که حتی در همان بیدادگاه فرمایشی رژیم حکمی نگرفته و یا دوران احکام بیدادگاه راسپری می کردند دسته دسته و طی چند روز در تاسیسات 67 به جوخه های مرگ سپرده شدند و در گورهای دستجمعی مدفون شدند.

اکنون در شرایطی سالگرد کشتار تاسیسات 67 فرامی رسد که رژیم جمهوری اسلامی از یکطرف در یکی از بحران های حاد دوران حیاتش بسر می برد و از طرف دیگر پایه های حکومتش در اثر تحرک جنبشی توده ای و آزادیخواهانه در ایران به لرزه در آمده است. از پایان خرداد سال گذشته و در جریان انتخابات، جنبش توده ای عظیمی رژیم را غافلگیر و جناحهای درونی اش رهاگفت. جناح نظامیان به نمایندگی احمدی نژاد همه ارگانها را قبضه کرد و جناح اصلاح طلبان به نمایندگی موسوی از ارگانهای رژیم رانده شد. فشار جنبش آزادیخواهی بر جناحهای رژیم گوشه هایی از جنایات آنها را برملا کرد. آنها که سی سال به جنایاتشان افتخار می کردند و یا بر آن سرپوش اسلامی می گذاشتند در موقعیت فعلی شان و برای تبرئه خویش جنایات را به گردن جناح دیگری اندازند. اکنون آقای موسوی که ریاست دولت در زمان قتل عام زندانیان سیاسی (دهه شصت) را به عهده داشت از وجود زندانیان (اصلاح طلب) در زندان های جناح حاکم شکوه دارد و آقای محسن سازگارا همکاران سپاه پاسداران و معاون سیاسی و اجتماعی نخست وزیری در دهه شصت چندی پیش در باصطلاح افشاگری خویش امار قتل عام شده گان تاسیسات 67 را نزدیک به پنج هزار نفر شمرد. جنایات جمهوری اسلامی برخلاف ادعا و عوامفریبی این یا آن، نه خاص یک جناح مشخص و نه کار افراد معینی بوده و هست، همه در آن سهیم بوده و هستند. پرده برداری از جنایات تاریخی رژیم جمهوری اسلامی تنها با سرنگونی اش مقدور است و آن با انقلاب و در گرو رهبری طبقه کارگر بر آن است.

ما فعالین متشکل در نهادهای همبستگی خارج از کشور ضمن گرامیادداشت جانباختگان دهه 60 و تقویت مبارزات آزادیخواهانه بر علیه رژیم جمهوری اسلامی، بر وظائف خویش از جمله جلب حمایت جهانی از مبارزات کارگری در ایران و تقویت و شناساندن تشکل های آنها مجدداً پای می فشاریم.

گرامی باد جانباختگان دهه 60

مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی

28 مرداد 1389/19 آگوست 2010

نهادهای همبستگی با جنبش کارگری - خارج از کشور

خیز جدید برای سرکوب خشن تر

ارژنگ بامشاد

شبه دموکراتیک و قول و قرار های تقسیم قدرت میان خودی ها، در میان است، به راحتی انجام پذیر نیست. از نظر این باند فاشیستی، این قواعد و قول و قرارهای قانونی، جز ایجاد مزاحمت در راه تمرکز سیاسی نقش دیگری ندارد. از این روست که دولت احمدی نژاد، مصوبات مجلس و مجمع تشخیص مصلحت نظام را به هیچ می انگارد و آن ها را دست و پاگیر می داند. از این روست که شورای سیاست گذاری بوده به امر مزاحمی تبدیل می شود. به این دلیل است که تمامی دخالت های مجلس و تلاشش برای کنترل بر صندوق ذخیره ارزی، یا کنترل بر نحوه خرج بودجه کشور، و یا نظارت بر اجرای برنامه های چشم انداز، به نق زدن های بی تاثیر تبدیل می شوند. و از آن مهمتر، برای رسیدن به این تمرکز فاشیستی بافت تاکتونی قدرت، مزاحم تلقی می شود. جریان فاشیستی حاکم پس از قلع و قمع اصلاح طلبان، که اکنون با افتخار آن را اعلام می کنند، قصد دارند نقش و قدرت هاشمی رفسنجانی را در هم بشکنند. اما تعرض به دیگران به همینجا محدود نمی شود. روحانیت ناراضی باید سرچایش نشانده شود. حمله لباس شخصی های بیت رهبری در دفتر آیت الله صاعی، در این راستا صورت گرفت است. و جدا از ادب کردن روحانیت ناراضی، محافظه کاران قانون گرا در مجلس و بیرون از آن نیز باید ساکت شوند. از اینجاست که فریاد علی مطهری و خاندان لاریجانی نیز بلند شده و بخشی از نمایندگان محافظه کار مجلس نیز به فغان افتاده و دست به دامان رهبر شده اند. و رهبر نیز آب پاکی بر رویشان ریخته و در نشست خصوصی، از دولت احمدی نژاد و اقداماتش حمایت کرده است. شاید همین حمایت رهبر، این بخش از محافظه کاران قانون گرا را متوجه کرده باشد که حالا دیگر قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز به ورق پاره ای مزاحم برای حاکمیت مطلقه باند فاشیستی حاکم تبدیل شده است.

اکنون که باند حاکم خود را برای رسیدن به هدف های فاشیستی اش آماده می سازد، امری که در گام اول سرکوب خشن و بی مهابای جنبش ضدانقلابی و مردمی را نشانه رفته است، شرایط مبارزاتی کنونی و صحنه آرایش نبرد سیاسی و طبقاتی دگرگون شده است. تحولات یک سال اخیر نشان داد که در برابر تمرکز فاشیستی رفته پابنده نمی توان با تشکل افقی و شبکه های بی حفاظ و بی توجهی به تلفیق کار علنی با مخفی به مقابله جدی برخاست. اکنون قرائن نشان می دهد که برای سازماندهی یک مقابله درازمدت و همه جانبه، باید که ریشه های سازماندهی را به اعماق جامعه برد. به میان کارگران و ارودی بیشمار کار و زحمت. باید که تشکل های دانشجویی و زنان و فعالین سیاسی - مدنی ملیت های تحت ستم، نیز خود را تجدید سازمان داده و پیوندهای درونی خود را عمیق تر کرده و به سمت پیوندهای هر چه گسترده تر با پایگاه اجتماعی حرکت کنند. برای مقابله با تمرکز فاشیستی باید ارتشی سازمان یافته از پائین به میان آورد. راه دیگری متصور نیست. ۲۹ مرداد ماه ۱۳۸۹ - ۲۰ آگوست ۲۰۱۰

جان باختن 6 کارگر در ریزش گودبرداری سعادت آباد

با تلاش مأموران آتش نشانی 4 نفر از این کارگران زنده از زیر آوار بیرون آورده و به بیمارستان منتقل شدند.

بر اثر ریزش دیوار یک ساختمان در بلوار دریا واقع در سعادت آباد به علت گودبرداری 6 کارگر زیر آوار ماندند.

به گزارش خبرنگار واحد مرکزی خبر در این حادثه که ساعت 9 و سی دقیقه امروز روی داد 6 کارگر مشغول کار بودند که آوار بر سر آنان فرو ریخت. با تلاش مأموران آتش نشانی 4 نفر از این کارگران زنده از زیر آوار بیرون آورده و به بیمارستان منتقل شدند. تابناک

29 مرداد 1389

شرایط جسمانی عیسی سحرخیز وارد مرحله بحرانی شد

جس: به گزارش سایت مهدی سحرخیز، وی با تأکید بر شرایط جسمی خطیر و فشار خون بسیار بالای پدرش در زندان رجایی شهر، نگرانی مجدد و عمیق خود از سلامتی وی ابراز کرد.

گفتنی است این عضو زندانی شورای مرکزی انجمن دفاع از آزادی مطبوعات که بالغ بر یکسال است که در زندانهای اوین و گوهردشت و در شرایط بسیار سخن نگهداری می شود، طی روزهای اخیر از درد شدید و از کار افتادگی نسبی پای راست در رنج بوده، و بنا به گزارش منابع خبری حقوق بشری، همچنان بدون هیچ مرخصی در زندان رجایی شهر کرج در حبس است.

سحرخیز پس از اعلام دادستانی مبنی بر معرفی خود، در دوازدهم تیرماه دستگیر شد و به زندان اوین انتقال یافت. پس از مدتی او را به زندان رجایی شهر کرج، تبعید کردند. سلامت وی مدتی است که به دلیل شرایط جسمی نامناسب و بیماری در خطر است.

درگیری رو به افزایش درون محافظه کاران، اختلاف نظرات مجلس و دولت و هیاهوی سیاسی حول سخنان اسفندیار رحیم مشائی، این سنوآل را پیش می آورد که در میان سکنداران حاکمیت اسلامی، چه می گذرد؟

نگاهی به تحولات یک سال اخیر و بویژه از زمان کودتای انتخاباتی سال پیش، نشان می دهد که هسته اصلی قدرت در جمهوری اسلامی بسوی تمرکز فاشیستی در حرکت است. بیت رهبری، جریان حاکم در سپاه پاسداران و باند احمدی نژاد، در ائتلافی روشن به این نتیجه رسیده اند که برای حفظ قدرت، باید تمرکز قدرت را در همه عرصه ها بدون توجه به اعتراضات به پیش برند. ارزیابی آن ها برای این سمت گیری این است اولاً- ناراضیاتی عمومی گسترده تر و عمیق تر از آن است که بتوان با سیاست های مرسوم آن را مهار کرد و خطر شورش های توده ای محتملترین شکل بروز این ناراضیاتی است. ثانیاً - مخالفت نیروهای خارجی با مجموعه سیاست های جمهوری اسلامی گسترده تر و پایه ای تر از آن است که بتوان با سیاست بازی های مرسوم آن ها را کاهش داد و ثالثاً. امکانات رژیم برای حل بحران اقتصادی و سرو سامان به وضعیت بحرانی بسیار محدود است.

بر پایه این ارزیابی، جریان حاکم به این نتیجه رسیده است که نمی توان و نباید زمان را از دست داد. از این رو این جریان فاشیستی خود را برای رویارویی های بزرگ و درگیری های جدی چه در داخل و چه از خارج آماده می کند. این تمرکز گسترده و این آماده سازی وسیع، تمامی عرصه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را در بر گرفته است. برای رسیدن به تمرکز مطلوب، باند حاکم سرکوب لجام گسیخته سیاسی داخلی را به پیش برده است. سرکوب خشن دگراندیشان، تمامی فعالین سیاسی - مدنی، مبارزین جنبش زنان، کنشگران جنبش دانشجویی، سازمانگران جنبش کارگری و قلع و قمع احزاب و جریانات سیاسی که غیرخودی تلقی می شوند در دستور کارشان قرار گرفته است. از این روست که زندان هایشان را از کنشگران سیاسی و مدنی پر کرده اند، بخش وسیعی را به مهاجرت اجباری محکوم ساخته اند، و دادگاه های انقلابشان هر روز احکام بیرحمانه تری صادر می کنند. سرکوب سیاسی تنها کنشگران سیاسی را هدف قرار نداده است، بلکه تمامی سیستم اطلاع رسانی کشور را به گونه ای تحت کنترل درآورده اند که ایران را در رده های پائینی دارندگان اینترنت قرار داده و بخش اعظم جامعه را از این امکانات محروم ساخته اند. تسلط بر روزنامه ها و رسانه های خبری نیز شاخه ی دیگری از این سرکوب سیاسی است. تحت اختیار گرفتن خبرگزاری ها نیز با هدف کنترل دقیق سیستم خبررسانی است.

سرکوب خشن سیاسی و ایجاد محدودیت های شدید برای سیستم اطلاع رسانی یکی از شاخه های آمادگی نظامی و شرایط جنگی بخود گرفتن است. کنترل شدید بر اقتصاد، عرصه دیگری این آمادگی نظامی است. در چند سال اخیر به نام خصوصی سازی، مهمترین عرصه های اقتصاد کشور در اختیار سپاه پاسداران قرار گرفته است. بدیگر سخن هیچ تصمیم گیری روشن اقتصادی بدون توجه به نقش اقتصادی سپاه در کشور نمی تواند صورت گیرد. به این ترتیب آن ها، قصد دارند عرصه های اقتصاد را به گونه ای تجدید سازمان دهند که در شرایط جنگی و حالت های فوق العاده توان استفاده سریع از تمامی امکانات اقتصادی در راه اهدافشان فراهم آید. این تمرکز اقتصادی، تلاشی نیز هست برای مقابله با تحریم های گسترش یافته که اقتصاد کشور را به سمت فلج کامل رهنمون کرده است. این تجدید سازماندهی اقتصادی بصورتی انجام می گیرد که در شرایط بحرانی و حالت های فوق العاده، بخش اقتصاد نتواند به عنوان یک اهرم اعتراضی وارد عمل شود.

تجدید سازماندهی سپاه و بسیج در دو سال گذشته نیز، درست در این راستا انجام گرفته است. قدرت گیری فرماندهی استانی سپاه پاسداران، جذب بسیج در سپاه، فعال کردن بخش نظامی بسیج در محلات شهری، نظامی کردن مدارس و اعزام نیروهای بسیجی به مدارس به نام فرهنگ سازی، اعزام به اصطلاح افسران جنگ نرم به مراکز آموزشی و تربیتی، اخراج گسترده استادان و معلمان به اصطلاح غیرخودی و جایگزینی آن ها با نیروهای سرسپرده، و اعلام اینکه هدف ما از آموزش در مدارس تربیت سربازان امام زمان هست، همگی تلاشی فاشیستی برای نظامی کردن سیستم آموزش و پرورش و تبدیل آن به مدارس و مراکز تربیت جنگجو و نیروهای دم توپ است.

اجرای چنین تمرکز فاشیستی و خشنی در تمامی عرصه های زندگی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، بدون تمرکز قدرت سیاسی امکان ناپذیر است. ایجاد تمرکز سیاسی نیز در شرایطی که پاره ای اهرم های

جنجال مشایبی

صادق افروز

اسفندیار رحیم مشایبی رئیس دفتر احمدی نژاد و جانشین رئیس جمهور در شورای عالی ایرانیان خارج از کشور در سخنرانی خود در همایش متخصصین ایرانی خارج از کشور با ارجح دانستن مکتب ایران بر مکتب اسلام دوباره جنجال آفرید. این نخستین بار نبود که اظهار نظر هایی از این دست، خواب را از سر اصول گرایان و اعضای جبهه متحد کودتای ۱۳۸۸ می پراند. اشاره به عدم آشنایی نوح پیغمبر با رسم و رسومات کشور داری و عکس گرفتن با هنرپیشه فیلم های فارسی، هدیه تهرانی و شکایت از حسین شریعتمداری شکنجه گر معروف و سردبیر فعلی کیهان به همراه وکیل مدافع خود خانم شیرین عبادی نیز جار و جنجال هایی به راه انداخته بود. اما اظهار نظر اخیر مشایبی، کاسه صبر متحدین اصول گرا را لبریز کرد.

علی مطهری در صحن مجلس، پیشمازبان نماز جمعه، خاتمی و بوشهری در تهران وقم در مراسم نماز جمعه، فیروز آبادی از فرماندهان سپاه، منصور ارضی مداح معروف بارگاه خامنه ای و حتی آخوند مصباح یزدی با شدید ترین الفاظ به مشایبی حمله کردند.

علی مطهری با اطلاع از هماهنگی احمدی نژاد و مشایبی حمله اش را متوجه گروه و باند احمدی نژاد کرد به عقیده مطهری، "گروه احمدی نژاد نه اصلاح طلب است و نه اصول گرا. آنها نگاهی خاص به اسلام دارند آنها مثل ما ولایت فقیه

را قبول ندارند. منظورشان از ولایت، ولایت امام زمان است. این ها به نوعی خود کفایی در شناخت اسلام معتقدند. یعنی این که ما خودمان بدون واسطه می فهمیم، و احتیاج به روحانیت نداریم لذا به مراجع توجه چندانی ندارند". مطهری در ادامه سخنانش گروه احمدی نژاد را به دلیل تشابهات فکری با فرقان مقایسه می کند که اسلام را بدون روحانیت می خواستند. فیروز آبادی بر خلاف مطهری که مشایبی را درون باند احمدی نژاد می بیند از نفوذ یک جریان مشکوک که از دفتر رئیس جمهوری سر برآورده است داد سخن می دهد. منصور ارضی، مشایبی را به آلت تناسلی مردان تشبیه می کند و آخوند مصباح یزدی که به نظر می رسد متحد بدون چون و چرای احمدی نژاد باشد به مشایبی اولتیماتوم می دهد.

اعطای یک خانه مجلل در اصفهان از سوی احمدی نژاد به ریچارد فری، محقق آمریکایی که تخصص اصلی و علاقه اش، فرهنگ غنی ایران باستان و تأثیر نیرومند این فرهنگ بر فرهنگ اعراب و دین اسلام است نشان داد که چون همیشه مشایبی حمایت یار دیرینه و پدر دامادش را به همراه دارد. و در ارجح دانستن مکتب ایران بر مکتب اسلام مشایبی تنها نیست. فیروز آبادی و مصباح و ارضی خودشان را به کوچی علی چپ می زنند و می گویند "انشاء الله گریه است" و "احمدی نژاد باید این آلت تناسلی مشکوک را از دفتر خود بیرون کند" ولی مطهری بهتر فهمیده است. مشایبی تنها نیست و درون باند احمدی نژاد کار می کند. سابقه دوستی و همکاری مشایبی و احمدی نژاد به اوائل دهه ۶۰ بر می گردد.

از جمله اولین وظائف مشایبی، فعالیت در بین نیروهای امنیتی در مبارزه علیه نیروهای انقلابی بود. در دوران نخست وزیری موسوی که ری شهری وزیر اطلاعات بود، مشایبی مسئول مناطق بحرانی وزارت اطلاعات بود. مشایبی سپس از سوی وزارت اطلاعات مسئول قسمت امنیتی کردستان شد. مشایبی که متولد رامسر در سال ۱۳۳۹ است و از دانشگاه اصفهان در رشته مهندسی الکترونیک فارغ التحصیل شده در کردستان با نام رمزی محب الاولیا معاونت اطلاعات واحد کومله سپاه را در قرارگاه حمزه بر عهده داشت. آشنایی مشایبی با احمدی نژاد زمانی آغاز می شود که مشایبی به عضویت شورای تأمین استان آذربایجان می رسد. در آن زمان احمدی نژاد فرماندار ماکو بود. این آشنایی سرانجام به ایجاد حلقه ارومیه منجر می شود. از دیگر اعضای حلقه ارومیه به غیر از احمدی نژاد و مشایبی می توان از

نمره هاشمی، قنات و محصولی نام برد. در سال ۱۳۶۵ این حلقه به کردستان رفت. احمدی نژاد به سمت معاونت استانداری کردستان منصوب شد و مشایبی عهده دار تدوین استراتژی نظام جمهوری اسلامی در خصوص کردهای ایرانی گردید. به غیر از رابطه خانوادگی، مشایبی از نزدیک ترین متحدین احمدی نژاد به شمار می رود. علیرغم مخالفت روحانیون و اصول گرایان مشایبی صاحب پست و منصب های بسیاری در دولت احمدی نژاد است که از جمله می توان از این مناصب نام برد: رئیس دفتر ریاست جمهوری، رئیس مرکز مطالعات جهانی شدن، جانشین رئیس جمهوری در شورای عالی ایرانیان خارج از کشور، عضو شورای نظارت بر صدا و سیما، عضو شورای فرهنگی دولت، نماینده احمدی نژاد در صدا و سیما، عضو کمیسیون اقتصادی دولت و سر پرست نهاد ریاست جمهوری.

گرد و غباری که پس از کودتای انتخاباتی ۱۳۸۸ و عکس العمل انقلابی مردم معترض فضای سیاسی ایران را در بر گرفته بود با فروکش کردن موقتی جنبش اعتراضی پایین می نشیند و موجب می شود اعضای جبهه متحد کودتا بهتر شناخته شده و دمل چرکین اختلافات دیرینه شان دوباره سر باز کند. دولت احمدی نژاد در جریان این اختلاف و بار گیری مجدد این بار با تکیه بر ناسیونالیسم عظمت طلبانه ایرانی دست همکاری به سوی بخش ها و اقشاری دراز کرده است که از نفوذ ایندولوزیک و سیاسی روحانیت ولایت فقیهی در رنج و عذابند. تکنوکرات ها و دانشجویان و جوانان هدف اینگونه تبلیغات دولت احمدی نژاد هستند. مشایبی بخوبی درک کرده است که اسلام نوع ولایت فقیهی در بین جوانان و تکنوکرات های داخل و خارج از کشور هیچگونه آینده ای ندارد. با تکیه بر ناسیونالیسم عظمت طلبانه ایرانی، دولت احمدی نژاد رقیب اصلی طلب خود را که هنوز از حلاوت الفاظ امام راحل دم می زنند از لحاظ ایندولوزیک خلع سلاح کرده و یک گام بزرگ به بورژوازی ایران و طبقات و اقشار متوسط نزدیک می شود. در این مانور سیاسی دولت احمدی نژاد بین خود و روحانیت ولایت فقیهی فاصله می اندازد. آگوست ۲۰۱۰

این مصاحبه ها را در این سایت ملاحظه نمایند :

<http://www.rahekgargar.de>

بیست و هشتم مرداد سال پنجاه و هشت سالروز



تهاجم وحشیانه رژیم اسلامی به کردستان
نادر فولادی در گفتگو با رادیو راه کارگر

این روز یادآور مقاومت های درخشان مردم کردستان در برابر تهاجم وحشیانه رژیم اسلامی برای در هم کوبیدن جنبش مقاومت خلق کرد است.

زندانیان سیاسی رژیم اسلامی سخن می گویند

سودابه اردوان نقش، مجسمه ساز

فعال سیاسی زندانی در گفتگو

با امیر جواهری



تارنمای "ویکی لیک"

رضا چیت ساز در گفتگو با رادیو راه کارگر

چگونه به وجود آمد، چه فعالیت های انجام داده است، چرا
مورد مخالفت دولت های سرمایه داری است، فعالیت آن چگونه تداوم می یابد.....

زندانیان سیاسی رژیم اسلامی سخن می گویند

همایون ایوانی زندانی سیاسی سابق

و از فعالین گفتگوهای زندان

در گفتگو با امیر جواهری

سلسله گفتگوهای رادیو راه کارگر درباره سرکوب، زندان، شکنجه

گفتگوی مریم اماتی از رادیو راه کارگر با رضا سپیدرودی درباره

روی داد های مهم سیاسی هفته

اختلاف میان اردوی اصول گرایان، تهدید حمله نظامی به ایران به خاطر راه اندازی نیروگاه بوشهر و دستگیری های تازه در چهارچوب طرح امنیت اجتماعی

بررسی مسائل مهم بین المللی هفته

نصرالله قاضی، احمد اسکندری، یاسمین میظر



احمد اسکندری نصرالله قاضی یاسمین میظر

بیست و هشتم مرداد پنجاه و هشت یورش رژیم اسلامی به کردستان، کودتای امپریالیستی بیست و هشتم مرداد سال سی و دوبره اندازی نیروگاه اتمی بوشهر و فضای تهدیدات بین المللی، پیکار اتحادیه های کارگران و کارکنان فرودگاه های انگلیس، وضعیت آمریکا و متحدانش در افغانستان، موضوع مباحثات دانشگاه کمونیستی در لندن.

میلیون ها مصیبت دیده سیل پاکستان به حال خود رها شدند (بشر در برابر موج اخیر فجایع طبیعی چه راهی درپیش دارد؟)

یوسف لنگرودی

سیل هولناکی که بر اثر باران های موسمی از دوهفته قبل در پاکستان آغاز شده، همچنان ادامه دارد. این سیل که از آن به عنوان بدترین فاجعه طبیعی صد سال اخیر این کشور یاد می شود، در همان روزهای اول حداقل هزار و پانصد قربانی برجای نهاده و بر زندگی و معیشت حدود بیست میلیون انسان اثر مستقیم گذاشته و به آنان آسیب رسانده و به آوارگی هشت میلیون نفر انجامیده است. بر اساس گزارش یونسکو، حدود سه و نیم میلیون کودک در معرض عواقب فوری و مرگبار این سیل قرار دارند. صدها هزار خانه ویران و هزاران کیلومتر مربع زمین های کشاورزی دهقانان نابود شده است. زمین های زراعتی ایالت پنجاب بکلی ویران شد. دوردوم این سیل، با طغیان رود سند، باعث افزایش خسارت شده و میلیون ها نفر دیگر در معرض خطر قرار گرفته اند که تا به حال تنها ششصد هزار نفرشان در مناطق امن اسکان داده شده اند. ابعاد خرابی این مصیبت چنان گسترده است که کارشناسان آن را با مجموعه فجایع طبیعی جهان در چند سال اخیر یعنی سونامی تایلند و اندونزی، زلزله هاییتی و زلزله چین یکی می دانند. تصاویر ماهواره ای ناسا حاکی از آن است که یک پنجم این کشور زیر آب رفته است.

دولت سرپایا فاسد و مافیایی- نظامی پاکستان، که در سرکوب مردم این کشور تخصص و توانایی دارد، در عملیات نجات قربانیان سیل از خود ناتوانی عمیقی نشان داد و در پیس جمهور سرمایه دار- فئودال آن، آقای آصف زرداری، حتی در چند روز اول این فاجعه، با خیالی آسوده و نه انگار که میلیون ها نفر از مردم پاکستان گرفتاریک فاجعه با چنین ابعاد گسترده ای شده اند، حتی دست از مسافرت خارج از کشور خود در اروپا بر نداشت.

"بان کی مون" که هفته گذشته شخصا از مناطق سیل زده دیدن کرده است، ابعاد این مصیبت را بسیار هولناک خواند و بلافاصله اعلام کرد که قربانیان این سیل در لیست کمک های بشردوستانه سازمان ملل در اولویت قرار خواهند گرفت. پس از آن بود که وی تقاضای فوری کمک های جهانی را به سیل زدگان اعلام کرد. تقاضایی که عمالچندان جدی گرفته نشد و حتی در کنفرانس اخیر سازمان ملل که با فراخوان بان کی مون که به شورای امنیت برای کمک و نجات قربانیان پاکستان برگزار شد، نشان از کمک های موثر و کار ساز دیده نمی شود. بنا بر گزارش سازمان امدادی، سطح کمک های مجامع بین المللی و دولت های بزرگ به هیچ وجه با ابعاد گسترده این فاجعه همخوانی ندارد و بسیار ناامید کننده است.

واکنش قدرت های بزرگ صنعتی و دولت های ثروتمند حاشیه خلیج فارس به این فاجعه، کاملا سطحی و منفعلانه است. این دولت ها که برای مقاصد ارتجاعی، غارت گرانه و جنگی خود، در پاکستان و افغانستان، سالانه میلیاردها دلار خرج می کنند و خودشان از عوامل اصلی بیچارگی و بدبختی مردم این کشورند، در مقابل این فاجعه عظیم بی تفاوت هستند و به اظهار همدردی ظاهری بسنده می کنند و تاکنون دست به اقدام مهمی نزده اند. آن ها تا به امروز سیاست کمک های قطره چکانی را در پیش گرفته اند. از قرار معلوم، کندی در جمع آوری کمک و ارسال آن ها برای نیازمندان، باعث شده تا در برخی مناطق طالبان ابتکار عمل را به دست گرفته و با بسیج نیروهای خودی جهت کمک به مردم آسیب دیده، نفوذ خود را گسترش دهند.

آنچه که باعث ویران گری گسترده در این کشور شده، تنها خشم و طغیان طبیعت نیست، بلکه فقر مطلق توده های ستم دیده و استثمار شده نظام سرمایه داری و " فئودالی" وحشی پاکستان و حامیان بین المللی آن است که چنان مردم آن کشور را به فقر و سیه روزی نشانده که با یک سیل این چنینی، هستی و دار و ندار خود را از دست می دهند.

در چند سال اخیر جهان شاهد یک رشته مصیبت های طبیعی بوده و از قرار معلوم، فاجعه سیل پاکستان و آتش سوزی گسترده و بی سابقه در روسیه آخرین آن نخواهد بود. بسیاری از محققان و دانشمندان، بروز این فجایع را با گرم شدن کره زمین به دلیل فعالیت غیرعقلانی در بخش هایی از صنایع در ارتباط می دانند که با سود جویی کورویی مهار نظام سرمایه داری جهانی ارتباط مستقیمی دارد. دولت های سرمایه داری مخصوصا آمریکا، چین، هند و روسیه تاکنون از همکاری موثر برای حفظ محیط زیست و کاهش روند گرم شدن کره زمین، خودداری کرده و بی توجه به افکار عمومی جهان، هر روز بیشتر به لایه حفاظتی اوزون و سیاره سبز آسیب می رسانند. اگر بپذیریم که در نظام سرمایه داری جهانی، حداقل نمی از جمعیت انسانی در فقر مطلق بسر می برند و از حداقل امکانات زندگی

بقیه در صفحه : 8

نغمه های شومی که نواخته می شود!

ارژنگ بامشاد

در جریان رونمایی از جت بمب افکن "گزار"، محمود احمدی نژاد سخنانی بیان کرد که بیش از آن ماجراجویانه است که بتوان از کنار آن گذشت. او ضمن تجلیل از رونمایی بمب افکن بدون سرنشین کرار گفت: " باید به جایی برسیم که ایران چتر دفاعی همه ملت های آزاده در برابر مستکبران باشد، البته ایران هیچ وقت قصد حمله به جایی را نداشته است اما انقلاب ما نمی تواند در برابر ظلم بی تفاوت باشد" او که گویا مشکلات ام القرای مسلمین را تماما حل کرده است در ادامه گفت: " احمقانه ترین حرف این است که بنشینیم و دشمن در خانه ما را غافلگیر کند، چرا که دشمن ذکر خیر ما را نمی گوید و باید از ما عصبانی باشد و از این عصبانیت بمیرد". این سخنان بشدت تحریک آمیز و ماجراجویانه به همین جا پایان نمی یابد. او در واکنش به بحث احتمال حمله نظامی به ایران نیز گفت: " شعاع دایره عکس العمل ایران در برابر هر تجاوز، کل کره زمین است".

سخنان ماجراجویانه و جنگ طلبانه احمدی نژاد، بیش از آن که سخنان رئیس جمهوری باشد که به فکر حفظ منافع کشور و دور کردن خطرات از آن باشد، سخنان یک جنگ افروز رسالت زده است که عوامفربانه و وظیفه دفاع از کل مظلومین جهان را در دستور کار خود می گذارد و از جیب خالی و از خون جوانان کشور، به راحتی خرج می کند. چنین سخنانی در شرایطی که جنگ افروزان اسرائیلی مدام بر طبل حمله به تاسیسات اتمی ایران می کوبند و نومحافظه کاران آمریکایی مدام به فکر تصویب لویایحی هستند که راه حمله به ایران را هموار سازند، نشان از یک همسویی آشکار و جنگ طلبانه میان جریان حاکم بر سیاست کشور و جنگ طلبان آمریکایی و اسرائیلی دارد. این همسویی از آنجا ناشی می شود که گویا هر دو طرف، جنگ را برکتی می دانند که می توانند از آن برای اهداف پلید خود سوءاستفاده کنند.

کوبیدن بر طبل جنگ، و دایره آن را کل جهان اعلام کردن، معنای دیگری جز این ندارد که ماجراجویان حاکم بر کشور، نه تنها به جنگ محدود نمی اندیشند بلکه قصد آن دارند که عملیات تروریستی و انتحاری در سراسر جهان را نیز بکارگیرند. روشن است که چنین هدفی، جز از طریق سازماندهی شبکه های تبهکار تروریستی و یا همکاری پنهان با جریانات بنیادگرای تروریستی سراسر جهان امکان پذیر نخواهد بود. تهدید کشاندن جنگ به سراسر کره زمین با این استدلال احمدی نژاد که می گوید: " در نبرد حق و باطل و نبرد خداپرستی و شیطان پرستی از نقطه عطف گذشته ایم"، چیزی نیست جز دشمن تلقی کردن دیگر کشورها و متحد کردن آن ها در برابر ایران. این سیاست به شدت خطرناک، زمینه ساز شکل گیری یک ائتلاف گسترده برای تحریم علیه ایران شد. تحریم هایی که فشار آن بر مردم کشور، روز به روز بیشتر می شود و کمر اقتصاد کشور را نیز در هم خواهد شکست.

اما چرا جریان ماجراجو و فاشیستی حاکم نغمه شوم جنگ طلبی سر می دهد و تلاش می کند قدرت های دیگر را عصبانی کرده و به سمت جنگ سوق دهد؟ به نظر می رسد جریان حاکم یک جنگ محدود را، "برکت" تلقی می کند. آن ها به این نتیجه رسیده اند که برای در هم شکستن مقاومت ضد استبدادی مردم؛ برای جلوگیری از شورش های توده ای عدالت طلبانه؛ برای در هم شکستن قدرت رقبای سیاسی و یکپارچه کردن قدرت حاکم، و در یک کلام برای نظامی کردن کل جامعه، جنگ بهترین وسیله و بزرگترین "برکت" خواهد بود.

واقعیت این است که جریان مسلط بر قدرت کشور، در تمامی زمینه ها به شکستی مقتضحانه دچار آمده است. آن ها در یک سال گذشته، تنها با زور عریان سرنیزه توانسته اند از بروز گسترده و علنی ناراضیاتی وسیع مردم جلوگیری کنند. با اینحال مقاومت دلیرانه زندانیان سیاسی و خانواده هایشان، و مقاومت درخشان جنبش دانشجویی، زنان، ملیت ها و کارگران، نشان از عمق مقاومت توده ای می دهد. آن ها در زمینه اقتصادی با شکست مقتضحانه ای روبرو شده اند. دولت نه تنها پولی در بساط ندارد، بلکه برای تامین پاره ای از هزینه های رنگارنگ، قصد دارد بنام هدفمند کردن یارانه ها، از جیب خالی مردم نیز بزدد. آن ها که طرح های نمایشی رونمایی از بمب افکن های بی سرنشین را جشن می گیرند، قادر به تامین بیزین مورد نیاز خودروهایی سراسر کشور نیستند و حتی با جیره بندی آن نیز نمی توانند حداقل های لازم را تامین کنند. در زمینه فرهنگی نیز به چنان افلاسی دچار آمده اند که علیرغم بستن روزنامه و قطع اینترنت و تعطیل سینماها و فیلم و تئاتر، افسران جنگ نرم و بسیجیان را به مدارس و مراکز آموزشی گسیل می کنند تا شاید افکار پوسیده شان را به خورد جوانان و نو نهالان

بقیه در صفحه : 8

"حمایت از خانواده" یا حراج زنان و حقوقشان

بهر روز نظری

لایحه ضد زن "حمایت از خانواده" بدنیال تائید آن از سوی کمیسیون قضایی مجلس در دستور کار مجلس اسلامی قرار گرفته است. لایحه "حمایت از خانواده" توسط قوه قضاییه تدوین شده بود، اما دولت احمدی‌نژاد پیش از ارسال آن به مجلس در تیر ماه ۱۳۸۶ تغییراتی در آن وارد کرد. اصلاحات دولت به این لایحه که با مخالفت و اعتراض وسیع گروه‌های مختلفی و از جمله فعالان زن، طرفداران حقوق بشر، حقوق‌دانان، چهره‌های سیاسی و برخی مراجع روبرو شده بود، این طرح را بیش از پیش به سندی برای به رسمیت دادن هر چه بیشتر به بی حقوقی مطلق زنان در ایران تبدیل کرد.

بدنیال اعتراضات وسیع به این لایحه کمیسیون‌های مختلف مجلس که این لایحه را بررسی می‌کردند مواد ۲۳ و ۲۵ آنرا حذف کردند، اما موادی که تعدد زوجات را قانونی کرده و رسمیت بخشیده، نه تنها همچنان با برجا مانده، بلکه با افزودن تبصره‌هایی، حتی حقوق نیمبند و ناچیزی که در قانون خانواده مصوب ۱۳۵۳ به رسمیت شناخته شده بود، را مورد حمله قرار داده اند.

لایحه "حمایت از خانواده" یک طرح تهاجمی و تاریک اندیشانه است که می‌کوشد که زنان ایران و ایران را به دوره پیش از انقلاب مشروطیت بازگرداند. قانون می‌کردند مواد ۱۳۵۳ نه تنها رضایت زن اول را شرط ازدواج مجدد مرد دانسته بود، بلکه حق طلاق زن اول را نیز به رسمیت شناخته بود. در لایحه دستگاه ولایی که ۳۶ سال پس از آن قانون و بیش از سی سال پس از انقلاب بهمین به بحث گذاشته شده، حتی حقوق ناچیز زنان در قانون ۱۳۵۳ را لگنمال کرده و مورد حمله قرار داده است. بر اساس این لایحه حق ازدواج مجدد از حوزه خانواده خارج شده و به دستگاه قضایی دستگاه ولایی سپرده شده است. اما در ماده ۲ لایحه "حمایت از خانواده" که به دادگاه خانواده اختصاص دارد آمده است که: "دادگاه خانواده با حضور رئیس یا دادرسی علی البدل و دو مستشار تشکیل می‌شود که حتی المقدور یکی از مستشاران دادگاه از بانوان دارنده پایه قضایی می‌باشد." در قانون قبلی حضور مستشاران زن الزامی بود. این ماده در کنار تاکید مجدد بر تبعیض موجود علیه زنان در دستگاه قضایی ولایی، دادخواهی زنان برای دفاع از حقوقشان را سخت تر کرده است.

در کنار این تبصره‌های اضافه شده به ماده ۲۴ این لایحه عمق تاریک اندیشی دستگاه حاکمه و ضدیت ذاتی این نظام با زنان و حقوق آنان را نشان میدهد. شروط اعلام شده برای ازدواج مجدد در لایحه ارائه شده به مجلس از این قرار اند: رضایت همسر اول، عدم قدرت همسر اول به ایفای وظایف زناشویی، عدم تمکین زن از شوهر مطابق با حکم دادگاه، ابتلائی زن به جنون یا امراض صعب‌العلاج، محکومیت قطعی زن در جرایم عمدی به مجازات یک سال زندان یا جزای نقدی که بر اثر عجز از پرداخت، منجر به یک سال بازداشت گردد، ابتلائی زن به هرگونه اعتیاد مضر به حال خانواده به تشخیص دادگاه، سوء رفتار یا سوء معاشرت زن به حدی که ادامه‌ی زندگی را برای مرد غیر قابل تحمل کند، ترک زندگی خانوادگی از طرف زن به مدت ۶ ماه، عقیم بودن زن و غایب شدن زن به مدت یک سال. لایحه ای که شیدانه لایحه "حمایت از خانواده" نامیده شده، برای هیچ یک از این شروط هیچ ضمانت اجرایی قید نکرده و هیچ گونه مجازاتی برای مردانی که از این شروط عدول کنند تعیین نکرده است.

مهمتر از این اما قانونیت بخشیدن این لایحه به به خشونت خانوادگی و حتی تبدیل کردن این خشونت به بهانه ای برای قانونیت بخشیدن به چند همسری است. شرایطی از قبیل عدم قدرت همسر اول به ایفای وظایف زناشویی، عدم تمکین زن از شوهر، سوء رفتار یا سوء معاشرت زن، ترک زندگی خانوادگی از طرف زن، که لایحه "حمایت از خانواده" قید کرده است، نه تنها تعریف نشده اند، نه تنها از دلایل بروز آنان نامی برده نشده است، بلکه در عمل راه را برای در هم شکستن خانواده‌ها و گسترش خشونت خانگی هموار می‌کند. بعنوان مثال تعریف دستگاه حاکمه از "عدم قدرت همسر اول به ایفای وظایف زناشویی" و "عدم تمکین زن از شوهر" چیست؟ در بسیاری از کشورها که حقوق زنان در عرصه‌هایی به رسمیت شناخته شده، اقدام به داشتن رابطه جنسی در صورت عدم تمایل زن حتی در یک رابطه زناشویی، تجاوز تلقی میشود. این لایحه ارتجاعی نه تنها تجاوز را قانونی می‌کند بلکه آنرا به مبنا و بهانه ای تبدیل می‌کند برای قانونی کردن چند همسری. بعلاوه، شرایطی همچون "سوء رفتار یا سوء معاشرت زن" حتی لبخند زدن

زنان و یا مکالمه آنان با همکاران و یا حتی اعضای "نامحرم" خانواده را به اهرمی برای قانونی کردن چند همسری تبدیل کرده؛ و یا شرطی نظیر "ترک زندگی خانوادگی از طرف زن به مدت ۶ ماه" در صورت فرار زنان از خشونت خانگی در عمل نه مرتکبان خشونت که قربانیان آن را تنبیه می‌کند و حتی حق اعتراض و حق فرار را از آنان سلب می‌کند.

دستگاه حاکمه با ریاکاری تلاش میکند تا این لایحه را قدمی در جهت مقابله با "مفاسد اجتماعی"، جلوگیری از "زیرزمینی" شدن صیغه، و از همه مهمتر، گامی در جهت تامین امنیت اقتصادی زنان ایران، وانمود کنند.

دولت ولایی تلاش می‌کند که با چنین توجیهاتی واقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی ایران زیر چکمه‌هایشان را وارونه جلوه داده و حمله تازه ای را علیه بدیهی‌ترین حقوق زنان ایران سازمان دهند. طبق آمار دولتی اکثریت مردم ایران زیر خط فقر زندگی میکنند. نرخ بیکاری به بالای ۲۰ درصد رسیده، و نرخ تورم نزدیک به سی درصد است. دولت نه تنها از ایجاد کار برای ایرانیان ناتوان است، نه تنها از پرداخت حقوق کارگران سرپای میزند، بلکه با حراج اموال مردم به بهانه خصوصی سازی و با طرح به اصطلاح هدفمند کردن پارانه ها، زندگی اکثریت مردم ایران را سیاه کرده است. زنان ایران از قربانیان اصلی سیاستهای این نظام جهنمی هستند. لایحه "حمایت از خانواده" نه طرحی برای ایجاد امنیت اقتصادی برای زنان، بلکه طرحی برای حراج زنان ایران و حقوق آنان به "مردان متمکن" است.

مخالفت گسترده و وسیع با این لایحه اما در عین حال نشان میدهد که زمینه مبارزه با چنین طرحی کاملاً فراهم است. اعتراض به این لایحه میتواند و باید به سر فصل جدیدی در مبارزه برای آزادی و برابری تبدیل شود. لایحه "حمایت از خانواده" تنها حمله به زنان نیست، و تلاش رژیم برای رسمیت بخشیدن هر چه بیشتر به خشونت علیه زنان به بهانه دفاع از "امنیت اجتماعی" آنان، فقط مسئله زنان نیست و نمیتواند باشد. همه مردان و زنان ایران باید فعالانه در کارزار علیه این لایحه تاریک اندیشانه شرکت کرده و وسیع‌ترین نافرمانی‌های مدنی را علیه این تازترین تهاجم دستگاه ولایت به زنان ایران سازمان دهند. سوم آگوست 2010

بقیه در صفحه : نغمه های شومی که نواخته می شود!

بدهند. همین بیلان رقت بار است که آن ها را به این نتیجه رسانده که وقوع جنگ می تواند، بسیاری از معادلات داخلی را بر هم بزند و زمینه تجدید سازمان سیاست، اقتصاد، فرهنگ و دیگر عرصه های اجتماعی را فراهم آورد.

این سیاست بشدت ماجراجویانه، بر بطن تحریم های گسترده بین المللی، حربه ای است علیه جنبش ضداستبدادی مردم کشور. در برابر این سیاست باید با تمام قوا ایستاد. نباید اجازه داد نغمه های شوم جنگ طلبی، زمینه ساز یک فاجعه جدید شود. برای سازماندهی مقاومت موثر در برابر این سیاست، باید به متشکل کردن توده ها در تمامی عرصه ها همت گماشت. تنها سنگربندی در اعماق می تواند مجموعه تلاش های گوناگون را متحد کرده و سد مستحکمی در برابر خطراتی که در پیش است بوجود آورد.

بقیه در صفحه : میلیون ها مصیبت دیده سیل پاکستان به حال خود

محروم هستند و اکثریت، تنها روزی دو - سه دلار درآمد دارند و خانه و یک کاشانه شان از چند تکه چوب، حصیر، حلب و مقوا تشکیل شده، آن گاه روشن می شود که این توده عظیم تهیدست و لگد مال شده، هم چون مورچگان بی دفاع که در برابر سیل و طوفان قرارگیرند، قربانیان اصلی این فجایع هستند.

در جریان همه مصیبت های سال های اخیر درجهان، بیش از پانصد هزار انسان جان باختند. میلیون ها نفر، داروندار خود را از دست دادند و آواره شدند، صدها هزار کیلومتر مربع از جنگل ها و زمین های زراعی از بین رفت و محیط زیست به طرز گسترده ای آسیب دید. اگر بپذیریم که سرمایه داری جهانی، مسئول مستقیم و اصلی این فجایع است، برای جلوگیری از ادامه این مصیبت ها، راهی به جز مبارزه جهانی با آن در برابر بشریت قرار ندارد. بیست و دوم اوت 2010

خشونت علیه زنان توسط قانون حمایت می شود!

سیما ریاحی

در خبرها آمده است ریاحنه جباری دختری که در مقابل خواست برقراری ارتباط جنسی مردی که پیش تر مامور وزارت اطلاعات بود تن نداد و در دفاع از شرافت و ناموس خود با یک ضربه چاقو از پشت مرد را به قتل رساند، اینک در آستانه اعدام قرار دارد. بنا به استدلال وکیل او، محمد مصطفائی این قتل کاملاً ناخواسته بوده و ضربه ای که وارد شد بر قسمت حساس بدن مقتول نبوده است.

در نظام قضائی جمهوری اسلامی، دفاع مشروع دختری جوان از خود، که باعث قتل متجاوز جنسی شده، حکم اعدام می گیرد، اما بسیاری از عاملین قتل های ناموسی و زن کشی های گسترده، یا مجازات نمی شوند یا مجازات های بسیار پائین می گیرند. قوانین شرعی جمهوری اسلامی، از آنجا که بر قوام و تحکیم مردسالاری در جامعه استوار است، اساساً قوانینی زن ستیز و مروج خشونت های خانوادگی است. نگاهی به مواد قانونی نشان می دهد که چگونه قانون دست مردان و خویشاوندان خانواده را برای قتل های ناموسی باز گذاشته است. ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی می گوید: «مردی اگر همسر خود را هنگام زنا مشاهده کند، میتواند همسر خود را بکشد». یا طبق ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی اگر پدربزرگ خود را بکشد، قصاص نمی شود. همچنین ماده ۲۱۹ میگوید که اگر اولیای دم آمدند و به قتلی رضایت دادند، قاتل قصاص نمیشود. یا طبق قانون مجازات اسلامی اگر مردی زنی را بکشد، برای قصاص مرد قاتل، خویشاوندان زن باید نصف دیه مرد را بدهند تا بتوانند آن قاتل را قصاص بکنند زیرا دیه زن نصف دیه مرد است.

نگاهی به مواد قانونی فوق نشان می دهد که خشونت خانوادگی و قتل های ناموسی که از سوی مردان انجام می گیرد، حتی اگر به عمد باشد، رسماً و قانوناً حمایت می شود. همین امر یکی از عوامل رشد و گسترش قتل های ناموسی و خانوادگی در کشور است. نگاهی به آمار این گونه قتل ها بخوبی این موضوع را به اثبات می رساند. سردار سید حسن بتولی رئیس پلیس آگاهی ناجا درباره میزان وقوع قتل‌های سال ۱۳۸۸ می گوید: از مجموع قتل‌های انجام شده در سال گذشته ۲۸ درصد توسط بستگان درجه یک به وقوع پیوسته است. او اضافه می کند: از مجموع کل مقتولان زن در سال گذشته حدود ۵۵ درصد توسط بستگان درجه یک به قتل رسیدند. همچنین بر اساس آخرین آمار و تحقیقات ۴۵ درصد از قتل ها، ناشی از خشونت خانوادگی است. بر پایه این گزارش یکی از محور های قتل های رایج خانوادگی همسرکشی است.

در بحث قتل های خانوادگی که آمار آن در بالا آمد، وقتی پای زن در میان باشد، دادگاه های شرع اسلامی، بدون رعایت بسیاری از موارد، به راحتی حکم به اعدام یا سنگسار می دهند. امروز وضعیت زنانی چون ریاحنه جباری، سکینه محمدی آشتیانی، خدیجه گلپور دهری، مریم قربان زاده، کبری بابایی و آذر باقری، نشاندهنده این تبعیض آشکار علیه زنان است. روشن است که قانون اسلامی برای زنان که با مشکلات عدیده خانوادگی دست و پنجه نرم می کنند هیچ راه گزیری باقی نگذاشته است.

وقتی در جامعه ای مردسالار تمامی حقوق انسانی زن نادیده گرفته می شود و قانون از خشونت مردانه دفاع می کند، زندگی برای زنانی که به ازواج های ناخواسته مجبور می گردند و زندگی شان به جهنمی همیشگی تبدیل می شود، بسیار سخت و طاقت فرسا خواهد بود. وقتی قانون، عرف، سنت های پوسیده به عشق و علاقه افراد به همدیگر هیچ بهائی نمی دهند و ازواج ها، بیشتر به معاملات میان خانواده ها شباهت دارد، تشکیل خانواده بر پایه های بسیار سست، بنیان گذاشته می شوند. وقتی فقر، بیکاری، اعتیاد و دیگر آسیب های اجتماعی که محصول ناتوانی حکومت در برآوردن حداقل های زندگی مردم است، گریبان خانواده ها را می گیرد و آن ها را به نابودی می کشاند؛ زمانی که زنان به راحتی نمی توانند از طریق قانون از این جهنم رها شوند، زمینه برای روابط عاطفی تازه و یا بکارگیری خشونت از سوی آنها فراهم می گردد. امری که با خشونت مردان خانواده و قانون شرع پاسخ داده می شود. اینجاست که قانون اسلامی خود زمینه ساز و مقصر اصلی چنین حوادثی است.

روشن است که نمی توان چنین حوادثی را طبیعی دانست، اما می توان به این تبعیض آشکار علیه زنان اعتراض کرد. وقتی قانون در تمامی زمینه ها حقوق زنان را نصف مردان می داند و مجازات زنان را سختگیرانه تر و بیرحمانه تر به اجرا در می آورد، باید علیه این نابرابری عصبان کرد. از این روست که مقاومت گسترده زنان کشور و اعتراض توده ای شان علیه دخالت های دین در زندگی خصوصی و قوانین مردسالارانه، خشم حکومت را برانگیخته و فشار بر جنبش زنان را بیش از پیش گسترده کرده است. اینجاست که باید تمامی مردان و زنان آگاه و آزادخواه با تمام قوا برای در هم شکستن قوانین تبعیض آمیز علیه زنان مبارزه کنند.

گزارشی از روی داده های حوزه ملی

نادر فولادی

همزمان با ادامه آتش سوزی جنگل‌های کردستان، جمعی از روزنامه نگاران، فعالان مدنی و سیاسی کرد طی بیانیه‌ای خطاب به مردم دوست دار طبیعت، فعالان مدنی و طرفداران محیط زیست خواسته اند که روزهای پنجشنبه و جمعه ۲۸ و ۲۹ مردادماه به یاری فعالان محیط زیست شهر میروان بشتابند و آنها را در اطفاء آتش جنگل های کردستان یاری رسانند.

در بخشی از این بیانیه آمده است: «در تاریخ مدرن و معاصر، مبارزه سیاسی و مدنی مردم کردستان، نمونه‌های بسیاری از موفقیت مبارزات مدنی وجود دارد که کماکان مایه مباهات همه آزادی‌خواهان است. یکی از نمونه‌های برجسته از این دست مبارزات مدنی بدون خشونت، مهاجرت تاریخی مردم شهر میروان و راهپیمایی گسترده‌ی فعالان سیاسی و مدنی همراه با اهالی شهرهای کردستان در سال ۱۳۵۸ برای جلوگیری از جنگ افزوری و کشتار شهروندان میروان است که به کوچ میروان مشهور است.

در ادامه این بیانیه فعالان کرد با اشاره به اینکه «جنگل‌ها و طبیعت استلهای کردستان، ایلام و لرستان سرمایه ملی مردمان ساکن این مناطق هستند» نوشته اند این سرمایه اسما و سالهای پیش مورد تهاجم افراد ناشناس قرار گرفته و به خاکستر تبدیل شده است. این مناطق روزانه در آتش میسوزند. تلاشهای بی وقفه فعالان مدنی و محیط زیست شهرهای کردستان و خاصه میروان که محیط زیست آن بیشترین خسارتها را دیده است، هنوز منجر به اطفای کامل حریق نشده است. این مهم نیاز به یک همکاری گسترده‌تر و آکسیونی عمومی دارد. جامعه کردی برای پایان این آتش سوزیها و نجات این سرمایه جاودانه، باید بار دیگر علاقه و وابستگی خود را به طبیعت و احترامش را به محیط زیست بنمایش بگذارد.

نویسندگان بیانیه ضمن تاکید بر ادامه سوختن جنگل‌های کردستان در آتش گفته‌اند: مردم شهرها و بویژه فعالان میروان تنها مانده‌اند. درختها میسوزند و طبیعت سبز و محیط زندگی مردم این خطه که سرمایه‌ای دیرینه به جا مانده از اجداد و نیاکان ماست و در طول تاریخ مانند جان از آن نگهداری شده است، در حال خاکستر و سیاه شدن است، نجات و حفظ این سرمایه بی بدیل، نیاز مبرم به یک همگامی و مدد جمعی دارد.

فعالان کرد در پایان بیانیه خود خطاب به «همه حامیان محیط زیست، فعالان مدنی و مردم دلسوز» خواسته‌اند: «ما بمثابة گروهی از فعالان سیاسی، مدنی و روزنامه‌نگاران کرد، در سالگرد کوچ بزرگ میروان برای حمایت از سرسبزی و زندگی طبیعت کردستان، از همه حامیان محیط زیست، فعالان مدنی و مردم دلسوز می‌خواهیم که روزهای پنجشنبه و جمعه ۲۸ و ۲۹ مردادماه به یاری فعالان محیط زیست میروان رفته و بدینوسیله طبیعت دوستی و حس همیاری و هشیاری جمعی خود را بار دیگر بنمایش بگذارند. باشد با این واکنش خود نقطه‌ی پایانی بر این دشمنی با طبیعت گذاشته و نیز هشدار به عاملین این آتش سوزیها باشد تا از اعمال تبهکارانه خود دست بردارند.

صبح روز شنبه کلیه ی تاکسی داران شهرستان دهگلان با تجمع در دوبانده ی منتهی به ترمینال بلبان آباد دست به اعتصاب زدند و با پارک تاکسی های خود در حاشیه ی این خیابان خواستار حل هر چه زودتر مشکلات سوختی خود شدند.

بنا به گزارش دیولان نیوز این اعتصاب به دلیل عدم رسیدگی به اختلال در شبکه توزیع در این شهرستان، مشکلات رانندگان جهت دریافت سوخت و رفتن آنها به شهر قروه به راه افتاده است. این در حالی است که مسئولان مربوطه تاکنون هیچ اقدام موثری را در این رابطه انجام نداده اند. لازم به ذکر است این اعتصاب از ساعت ۸ صبح آغاز و تاکنون نیز ادامه دارد. در گفتگویی با یکی از اعتصاب کننده ها، این راننده اینگونه اظهار داشته است: «چه می دانم، حدود ۲۰ روز می شود که سوخت گاز را از ما بریده اند و به هر کجا هم که می رویم پاسخ روشنی دریافت نمی کنیم». این راننده همچنین افزود: «ما از کلیه ی مسئولان این شهر تقاضا مندیم که هر چه زودتر اینگونه مشکلات را برطرف کنند و جوابگویی ما باشند، چرا که در غیر اینصورت همچنان به اعتصاب خود ادامه خواهیم داد.

تاکسی داران دهگلان سال قبل نیز برای دست یابی به حقوق حقه ی خود اقدام به برپایی اعتصاب نمودند و در این کار نیز به موفقیت شایان ذکری نائل گشتند. امسال نیز با تجربه موفق خود، روند گذشته را تکرار نمودند

تا به دیگر اقتدار جامعه نیز شیوه مبارزه مدنی را در قالب اعتصاب آرام بیاموزند.

.....
خبات محمد زاده فرزند یونس اهل روستای گرماش از توابع سندج که در حدود سه ماه پیش به دست نیروهای امنیتی ربوده شد، به طور کلی مفقود شده است و هیچ یک از مراجع قضایی و امنیتی مسئولیت دستگیری و بازداشت و نگهداری وی را برعهده نگرفته اند. این در حالی است که سه ماه پیش و در جریان اعتصاب عمومی مردم کردستان، که در اعتراض به اعدام فرزند کمانگر و دیگر زندانیان سیاسی انجام گرفت، مامورین امنیتی به منزل خبات محمد زاده، در روستای گرماش یورش برده اند و پس از تفتیش منزل، خبات را به همراه خود از منزل خارج کرده اند.

هیچ خبری از محل نگهداری خبات در دست نیست و خانواده و بستگان وی به شدت برای امنیت جانی خبات محمد زاده جوان 19 ساله، نگران هستند. خانواده وی بارها به مراجع مختلف مراجعه کرده اند ولی در این مدت سه ماهه کوچکتری پاسخی از سوی دستگاه های امنیتی و قضایی دریافت نکرده اند.
بستگان خبات محمد زاده که همگی در روستای گرماش ساکن هستند و هیچ گونه دسترسی به نهاد هایی حقوق بشری و هیچ رسانه ای ندارند. آنها می خواهند فعالین مدافع حقوق بشر به کمک آنها بشتابند تا مبدا سکوت خبری و عدم دسترسی به امکانات رسانه ای باعث شود تا دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی بتواند به راحتی امنیت جانی و یا روحی خبات را به مخاطره بیندازد

.....
باجگیری نیروهای ضربت سپاه از شرکت های عمرانی و راهسازی در مریوان!

بنا به گزارش دریافتی از مناطق مختلف کردستان، نیروهای ضربت سپاه پاسداران، شبانه در قالب و فرم نیروهای گریلا و پیشمرگه اقدام به اذیت و آزار مردم، کسبه و شرکت های خصوصی راهسازی و عمرانی نموده اند. اخیراً در منطقه جانوره مریوان شبانه یک گروه از این افراد به یکی از شرکت های راهسازی مراجعه و ضمن اذیت و کتک کاری پرسنل و کارگران این شرکت درخواست 50 میلیون تومان نموده اند. این اقدام با مقاومت کارگران مواجه می شود. کارگران به باج گیران اعلام میکنند که اطمینان کامل دارند که این باجگیری علنی ربطی به نیروهای سیاسی ندارد و از دادن هرگونه پول خودداری میکنند. این گروه باجگیر و دزدان گردنه که جز ارادل و اوباش سپاه و بسیج نیستند کارگران شرکت را تهدید کرده و از آنها می خواهند که اقدامشان را نه به اطلاع دولت و نیروی انتظامی برسانند و نه در رسانه های مختلف مطرح کنند. مردم مریوان و روستاهای اطراف که به این حادثه واقف میشوند قریب به اتفاق اطمینان دارند که دست عوامل رژیم و نیروهای اطلاعات سپاه در این توطئه آلوده است.

.....
طی چند روز گذشته ممانعت های شدید نیروهای شهرداری و راهنمایی و رانندگی دهگلان از توقف دست فروشان در اطراف خیابان های اصلی شهر سبب خشم و نارضایتی عده ی زیادی از کاسبکاران این شهر شده است.

بنا به گزارش منابع خبری عده ی زیادی از این دستفروشان هر روز جهت گریز از افتادن در دام این نیروها مدام به جابه جایی و حمل و نقل کالاهای خود به نقطه ای دورتر از دید این نیروها متوسل می شوند.
لازم به ذکر است این کارگران تاکنون بارها از سوی ماموران شهرداری - پلیسی مورد ضرب و شتم واقع شده و با وجود ارتقاء یافتن دهگلان از "بخش" به "شهرستان" تاکنون هیچگونه اقدامی نیز جهت بهبود وضعیتشان صورت نگرفته است.

.....
همزمان با آغاز بنای ساختمان جدید و قوی پیکر اداره ی اطلاعات واقع در بین جاده ی روستای سعیدآباد - دهگلان دلهره ها و نگرانی هایی دامنگیر مردم دهگلان بویژه فعالان مدنی و سیاسی این شهرستان شده است. از سوی دیگر گمان می رود این ساختمان جهت ایجاد فضای شدید امنیتی و همچنین سبب فشار بر فعالان سیاسی و مدنی بنا می شود
لازم به ذکر است مقر کنونی این اداره در حال حاضر جنب شهرداری این شهرستان قرار دارد.

.....
یک زندانی کرد محکوم به اعدام در زندان مرکزی ارومیه به نام "محمد امین آگوشی" از روز یکشنبه 24 مردادماه سال جاری، دست به اعتصاب غذا زده است.

خانواده این زندانی در گفتگویی با سرویس حقوق بشر آژانس خبری موکریان ضمن تایید این خیر اظهار داشتند: "اعتصاب" آگوشی در اعتراض به محدودیتهای اعمال شده در قبال وی در زندان و نگهداری در بند قاتلین می باشد.

.....
یاد آور می گردد که "محمد امین آگوشی" (معلم بازنشسته) به همراه "ایرج محمدی" و "احمد پولاد خانی" به اتهام مشارکت در جاسوسی حدود یک سال پیش بازداشت و از سوی شعبه دوم دادگاه نظامی آذربایجان غربی به اعدام محکوم شدند که رای صادره پس از اعتراض توسط متهمین از سوی شعبه 31 دیوان عالی کشور عیناً ابرام گردید.

.....
روز گذشته شبیه 23 مردادماه، بر اثر تیراندازی نیروهای امنیتی در مناطق مرزی سردشت یک کاسبکار زخمی شد.
به گزارش روانپوز، "حمزه بیگمال" یکی از کاسبکاران کرد در منطقه مرزی "الوتان" سردشت بر اثر تیراندازی نیروهای امنیتی زخمی و به یکی از بیمارستانهای این شهر منتقل گردید.

.....
همچنین در پی تیراندازی این نیروها 6 اسب بارکش کاسبکاران کشته و کالاهای آنان نیز ضبط شده است.

.....
بنا به آمارهای منتشر شده، سال گذشته بیش از 90 تن از کاسبکاران و کولبران مرزهای کردستان توسط نیروهای امنیتی کشته شدند.

.....
بنا به یک گزارش خبری از دیواندره بعد از آن که شماری از جوانان این شهر که لباس کوردی به تن داشتند، اقدام به حرکت دسته جمعی در سطح خیابان های شهر نمودند با واکنش سرکوبگرانه نیروهای اطلاعاتی روبرو شدند. در جریان این رویداد تعدادی از جوانان بازداشت و به مکان نامعلومی منتقل گردیدند. به دنبال این موضوع، اعضای خانواده های بازداشت شدگان در مقابل اداره اطلاعات این شهر تجمع کردند و به اقدامات سرکوبگرانه عوامل رژیم اسلامی اعتراض نمودند.

.....
همچنین بنا به خبری که از جانورود رسیده است کارگزاران رژیم در اداره آموزش و پرورش این شهر تصمیم گرفته اند مدیر و معاون زن مدرسه ابتدایی "ایران زمین" را توسط مردان جایگزین کنند.

.....
کارگزاران رژیم در اداره آموزش و پرورش جانورود به بهانه واهی افزایش سی درصدی دانش آموزان و بر اساس این منطق زن ستیزانه که این دو زن به علت افزایش تعداد دانش آموزان قادر به اداره این مدرسه نیستند، چنین تصمیمی را اتخاذ کرده اند.

.....

بقیه : نامه استاددانشگاه به مجلس

.....
به نظر میرسد اصرار مدافعان جریان مذکور بر قانونی کردن چند همسری همانا تغییر ساختار خانواده و عادت نیک فرهنگی خانوادگی ایرانیان است که متأسفانه طی دهه های اخیر دستخوش تهاجمات این جریان منحط قرار گرفته است. این جریان با توجیهات نادرست دینی با همه دستاوردهای مدنی مخالفت می کند. این جریان با حقوق بشر که دستاورد علم و عقل و تجربه بشری است و با تعالیم اصیل ادیان الهی منافات ندارد مخالف است.

.....
این جریان با نهادهای مدنی از جمله مجلس و قوه قضاییه و استقلال آنها مخالف است. این جریان با آزادی های مدنی مانند آزادی بیان، قلم، مطبوعات و احزاب مخالف است. این جریان با حقوق انسانی زنان مخالف است از همین رو در کنار همه نگرانی های موجود این نگرانی وجود دارد که مبدا به بنیان خانواده ضرباتی دیگر وارد شود و مبدا این بنیان فرویزد.

.....
هر گونه اقدام نسبت به تغییر ساختار خانواده تبعات فراوان اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی دارد و با توجه به اینکه رویکرد تغییر این ساختار، منفی، غیرکارشناسی و نامأنوس با فرهنگ اصیل مردم ایران است پیامدهای آن نیز به مراتب ناگوار، زیان بار و جبران ناپذیر خواهد بود. از مجلس انتظار می رود در جهت تحکیم نظام تک همسری خانواده قانون گذاری نموده، ازدواج مجدد و نیز ازدواج موقت را برای مردان متأهل به عنوان آخرین راه درمان منحصر به موارد خاص نماید. که در غیر این صورت همه پیامدهای تصویب قوانین نادرست در این رابطه متوجه مجلس خواهد بود و دیری نخواهد پایید که مجلس خود مجبور به تغییر آن قوانین خواهد شد. صدیق و سقمی

28 مرداد ماه 1389

.....

این «ما» کجا ایستاده است؟!

امین حصوری

چندی پیش، در مورد اوضاع ایران و وقایع سیاسی جاری با تعدادی از دوستان ایرانی در محوطه ی دانشگاه گپ می زدیم. به رسم همیشگی پس از مرور مختصری بر خبرهای تاسف بار و سپس تبادل تحلیل های شتابزده مان از شرایط موجود، به تیرگی افق های پیش رو رسیدیم، جایی که لحن بیان آدم ها معمولاً رنگ و بویی از واقع بینی می گیرد. هر چند در این مواقع اغلب حس اندوه صادقانه ای که بر جمع سایه می اندازد، واقعی ترین بخش ماجراست. باری، دوستی پرسشی مطرح کرد که خودش و همه ی ما مخاطبش بودیم؛ مضمون پرسش او چنین بود: «چگونه است که جمع انبوه ایرانی های فرهیخته و تحصیل کرده در درون یا بیرون از کشور که تعدادشان رقم بسیار قابل توجهی است، اگر چه هر یک به طور فردی در پیشبرد و انجام پروژه های فنی، پژوهشی یا آکادمیک و حرفه ای خود کمابیش یا کاملاً موفق اند، اما هیچگاه (یا هنوز) نتوانسته اند پروژه ی ناپودی استبداد در ایران را به سر انجام برسانند. به ویژه این که چرا این جمع پر تعداد نتوانسته فرصت بی نظیری را که جنبش اعتراضی اخیر در برابر جامعه ی ما نهاده است، برای پیشبرد طرح های تحول خواهانه پرورش دهند و در مسیر نمریختی هدایت کنند؟»

این پرسش اگر چه در این شکل بیان خود تا حدی کلیشه ای می نماید (یادآور ادبیات بحث های یکتست ساز و ساده انگارانه ای که ترجیح بند «ما ایرانی ها» را حمل می کنند)، اما با این وجود واقعیت تلخ و تناقض آمیزی را طرح می کند که درک ماهیت آن نیاز به تامل و کنکاش دارد. در نظر بگیریم کسانی که به بهانه ی تحصیل یا با هر محمل و اجباری، در جستجوی شرایط زیستی و اجتماعی سالمتر ایران را ترک می کنند، غالباً خیلی زود با شرایط زندگی در کشورهای میزبان، که استانداردهای زندگی اجتماعی مدرن را عرضه کرده و همسویی با آن را طلب می کنند، تطبیق می یابند و در عین حال اغلب آنها در کارهای حرفه ای یا تحصیلی خود بسیار موفق اند. (در این مورد می توان برای مثال به گزارش ها و آمارهای تطبیقی دولت های آلمان، کانادا و آمریکا از وضعیت عمومی تبعه های خارجی در این کشورها رجوع کرد). این واقعیت را می توان تنها در همین حد حجت قرار داد که برخلاف برخی داعیه ها، ایرانی بودن یا جهان سومی بودن یا از کشوری با سنت های مذهبی فراگیر آمن، خصلتی را به ما تحمیل نمی کند که با فهم و پذیرش پیش نیازهای زندگی مدرن تضادی آشنی ناپذیر داشته باشد. اما در اینجا می توان پرسش آغازین بحث را به گونه ی دیگری طرح کرد: «پس چگونه است که ما در بنیان نهادن مبانی و پیش نیازهای شکل گیری ساختارهای اجتماعی مدرن در درون کشور خود، که قطعاً مستلزم ایجاد تغییر در مناسبات سیاسی - اجتماعی و اقتصادی است، ناتوان یا ناموفق بوده ایم؟»

به گمان من برای پاسخ به این پرسش، لازم است از کنکاش در لفظ «ما» شروع کنیم. با توجه به مقدمه ی این بحث، واضح است که این «ما» تنها به بخش فرهیخته یا تحصیل کرده و از جمله به دانشجویان کشور اشاره دارد (بی آنکه تحصیل را شرط فرهیختگی یا تنها شرط آن بدانیم)، نه به اکثریت جمعیت و لایه های متعدد جامعه. بنابراین برای اینکه با پرسش درستی مواجه باشیم، نخست بایستی دایره ی انتظاراتی را که در این پرسش نهفته است تا حد زیادی محدود کنیم. با این توضیح، طرح این پرسش می تواند نقش های بالفعل و نیز امکانات بالقوه ی این بخش از جامعه را در تاثیرگذاری بر روندهای کلان حاکم بر سرنوشت جمعی ما مورد نقادی قرار دهد.

در مقام پاسخ گویی به پرسش فوق، پیش از هر چیز باید به یاد داشت که قشر (یا اقشار) مورد بحث اگر چه به واسطه ی جایگاه اجتماعی مرجع خود (که حداقل در سیر فرهنگی جامعه نقش قابل توجهی را نصیب آنها می سازد) همگون پنداشته می شود، اما نمی توان به راحتی از ضمیر «ما» برای اشاره به کلیت آن استفاده کرد؛ چرا که این قشر در برگیرنده ی طیف های فکری و عقیدتی بسیاری است که از خاستگاهها و جایگاههای اجتماعی متفاوتی برخوردارند و لاجرم منافع فردی و جمعی متفاوتی را دنبال می کنند؛ و از همین رو کارکردهای اجتماعی متفاوت و حتی متعارضی هم می یابند؛ کما اینکه بخش هایی از این قشر هم اینکه نیز علایق ویژه یا منافع خاص خود را در همسویی با حاکمان، از طریق ارائه توانایی های تخصصی خود می یابند که این البته در سنت «روشنفکری» ما رسم تازه ای نیست (اگر معیار اصلی ما در تعریف روشن فکر مفهوم فوکویی رویارویی با «قدرت» نباشد، این بخش های فرهیخته را می توان متأثر از گرامشی، روشن فکران ارگانیک طبقه ی حاکم نامید).

با این وجود اگر فرض کنیم حداقلی از خواسته ها و گرایشات مترقی و تحول طلبانه، سطحی از اشتراکات و همسویی ها را در میان دانشجویان و اقشار فرهیخته و تحصیل کرده ایجاب می کند (فرض بیراهه نیست)، طرح پرسش فوق همچنان از موضوعیت برخوردار خواهد بود. در این صورت (با قبول این پیش فرض) باید گفت این قشر برای اینکه بالقوه خود در اثرگذاری بر فضای فرهنگی - اجتماعی کشور (و به واسطه ی آن بر روندهای سیاسی) را متحقق کند، بایستی از ابزارهایی برخوردار باشد تا هم دیالوگ و بالندگی و انسجام گستره ی درونی خود را تضمین و تقویت کند و هم بتواند رو به مردم و جامعه (و لاجرم رو در رو با نهادهای قدرت) باب گفتگوهای عمومی را بشکند و بدین

وسيله گفتمانی انتقادی را در فضای عمومی جامعه بنیان نهاده و رشد دهد. به گواهی تاریخ بسیاری از جوامع مترقی، به عهده گرفتن موفقیت آمیز چنین کارکردهایی برای اقشار تحصیل کرده یا فرهیخته دور از ذهن نیست. اما واقعیت این است که در کشور ما متأسفانه استبداد همواره در هر دو سطح موانع جدی ایجاد کرده است: از یک سو برای نهاد سازی و سازمان یابی، همیشه رها را به روی این قشرها بسته است (فقدان حق تشکل و ممنوعیت شکل گیری و فعالیت سندیکاها، احزاب و نهادهای مدنی مستقل در کشور ما قدمتی به درازای عمر دوران مدرن دارد؛ اینک حتی فعالیت اجتماعی در قالب «ان جی او»، ها و نهادهای دانشجویی و مجلات فرهنگی و غیره هم ناممکن شده است)؛ و از سوی دیگر هیچگاه در فضای رسمی ایران رسانه های مستقلی نداشته ایم و نداریم تا به واسطه ی آنها این قشر بتواند گفتمان (های) مورد نظر خود یا مورد نیاز جامعه را پرورش و گسترش دهد. ناگفته نماند که این کارکرد معوق مانده، در صورت تحقق می توانست پیش از هر چیز به تربیت و فره شدن درونی خود همین قشر فرهیخته منجر گردد که در ادامه و در تعامل با جامعه، طبعاً به تقویت بنیان های اجتماعی آنها و نهادهای شدن سنت های روشنفکری و مدنی می انجامید؛ فرایندی که می توانست به تدریج به تثبیت هنجارهای شهروندی و شکل گیری جامعه ی مدنی قدرتمند در ایران بیانجامد.

زاویه ی دیگری که می توان از چشم انداز آن به پرسش محوری این بحث (علل ناکامی «ما» در اثر گذاری بر روند تحولات جامعه) نگریست آن است که ببینیم اساساً این «ما»، با خوشبینانه ترین پیش فرض ها در مورد سطح اشتراکات و میزان همسویی های میان اعضای آن، تا چه حد و در چه حوزه هایی می تواند در عمل اثر گذار باشد. واقعیت این است که در دنیای امروز پارامترهایی که روند حرکت جوامع یا سرنوشت حرکت های اجتماعی تحول خواهانه در این جوامع (تظیر جنبش اعتراضی مردم ما) را تعیین می کنند بسیار متعددند و متأسفانه بسیاری از این پارامترها در محدوده ی کنترل نهادهای قدرت داخلی و بین المللی قرار دارند، نه مردم. برای مثال امروزه اقتصاد بیش از هر زمانی خصلت های فراملی خود را نشان داده است، به طوری که هنگام بحث کردن از امور اقتصادی ناچاریم مدام به عبارت (ترم) اقتصاد جهانی رجوع نماییم. از سوی دیگر اقتصاد جهانی بی هیچ واسطه ای ما را به سیاست های جهانی و روابط بین الملل ارجاع می دهد (برخی معتقدند این دو اساساً جدا از هم نیستند و روابط بین الملل در واقع منافع اقتصادی دولت ها را در سطوح سیاسی تنظیم می کنند، به عبارتی زمینه های سیاسی را برای چرخش آزادانه ی سود و سرمایه و تنظیم بازارهای کالا و کار و خدمات مهیا می کنند).

بر این اساس کشورها بر اساس مختصاتی ویژه ای که در جغرافیای سیاسی جهان دارند و با توجه به جایگاه و کارکرد های معین اقتصادی خود به شبکه های وسیع تری از مناسبات کلان پیوند می یابند که درجه ی آزادی یا میزان حرکت خودمختار آنها را محدود می کند. چرا که در این «دهکده ی جهانی»، منافع کشورها به طرز پیچیده ای در هم تنیده شده است و شبکه ای از روابط پیدا و پنهان سیاسی، تداوم این جریان منافع و ماهیت سلسله مراتبی آن را تضمین می کند (بستر سازی سیاسی برای گردش «آزاد» سرمایه!). به این معنا این تصور نادرستی است که بپردازیم یک دولت غربی به صرف بر حق بودن مبارزات مردم ما، از منافع اقتصادی ویژه ای که ارتباط با حاکمیت کنونی ایران نصیبش می سازد چشمپوشی خواهد کرد و با قطع آن ارتباطات به تضعیف نهاد قدرت در ایران یاری خواهد رساند. برای مثال شرکت نوکیان-ریسن به رغم همه ی اعتراضات مردمی و جنجال های رسانه ای اخیر، هم چنان و با حمایت تلویحی دولت آلمان (به رغم ژست های دیپلماتیکی که این دولت همانند سایر دولت های غربی در حمایت از پروسه ی دموکراسی خواهی مردم ایران در رسانه ها اتخاذ می کند) به معاملات نیمه پنهان و مشکوکش با دولت ایران ادامه می دهد (اخیراً برخی رسانه ها از کشف محموله ی ارسالی جدیدی در فرونگاه مونیخ خبر دادند)؛ و در نمونه ای دیگر شاهد آنیم که آقای ضرغامی، ریاست سازمان صدا و سیما، در ضمن یک بازدید رسمی از تلویزیون دولتی آلمان، از توافق بر سر گسترش روابط دو جانبه میان تلویزیون های دو کشور سخن گفته است.

از این رو ملت ها آن قدر که تصور می کنند برای تعیین سرنوشت شان خودمختار نیستند، چرا که مناسبات دنیای امروز تنها دولت ها را به نمایندگی از کشورها به رسمیت می شناسد؛ مهم نیست که این «حق» نمایندگی به چه طریق حاصل شده باشد یا تا چه حد مورد قبول مردم آن کشورها باشند. این امر به ویژه درباره ی کشورهای پیرامونی مصداق دارد که به دلیل حکومت های غیر مردمی مستقر در آنها، جایگاه فرودستی و حاشیه ای آنها در شبکه ی مناسبات جهانی قدرت دوجندان می شود؛ این جایگاه فرودستی، به طبع منافع ویژه ای را برای فرادستان این مناسبات تضمین می کند (به دلیل وقوف بر وجود چنین مناسباتی و برای بهره بردن از آن است که پیش از وقوع هر تحولی در این گونه کشورها، طرفین داخلی تخصص، سعی در جلب حمایت قدرت های بین المللی می کنند. رایزنی های مکرر خمینی و همراهانش را در کوران تحولات

57 با آمریکا و دولت های اروپایی در نظر بیاورید). بنابراین منطقی است که بیاندیشیم نه فقط حاکمیت (با دلایل و انگیزه های قابل فهم)، بلکه صاحبان قدرت در جهان بیرون از جغرافیای بومی ما نیز در سیر تحولات

درونی کشور ما ذی نفع اند، و به همان میزان خواهان تأثیرگذاری؛ به ویژه آنکه کشور ما دارای منابع عظیم نفت و گاز و معادن زیرزمینی است و علاوه بر جایگاه مهم استراتژیک در منطقه ی خاورمیانه، یکی از بزرگترین بازارهای مصرف منطقه است و نقش موثری هم در صدور نیروی انسانی متخصص به دنیای پیشرفته دارد. ذی نفع بودن، تلاش برای تأثیرگذاری را اجتناب ناپذیر می سازد. در واقع به همان نسبت که حاکمیت تاکنون توان سرکوب خود را برای مهار این جنبش اعتراضی به کار گرفته است، یا اصلاح طلبان توان سازمانی و رسانه ای خود را برای مدیریت و مصادره ی آن صرف کرده اند، قدرت های جهانی هم توان نفوذ خود را برای کنترل پذیر ساختن مرزهای جنبش و مهندسی بحران به کار انداخته اند؛ به این معنا که ضمن حفظ مناسبات اقتصادی و سیاسی خود با حکومت کنونی (گیریم در سطحی نازل تر یا پنهان تر)، با اتخاذ سیاست های مبهم و چند پهلو نسبت به جنبش و برقراری روابط چندگانه و غیر شفاف با طیف های مختلف حاضر در این نزاع سیاسی، سعی دارند امکان حضور و اثرگذاری سیال خود بر روند و سمت و سوی تحولات سیاسی جامعه ایران را برای خود محفوظ بدارند. اگر چه آنها ناپائنا ابزارهای خود را در حمایت و تقویت نیروهایی به کار می اندازند که شانس بیشتری برای برآمدن یا بقا داشته باشند، تا گزند و تهدیدی متوجه منافع دراز مدت آنها نگردد (نحوه ی جنبش سیاسی در خاورمیانه هم بخشی از این منافع است). اینکه رسانه های بزرگ به طور آشکاری از جناح اصلاح طلب حاضر در جنبش حمایت می کنند، می تواند معطوف به اهداف راهبردی ای باشد که لزوماً نسبتی با دغدغه ی استقرار دموکراسی در ایران ندارند. اول اینکه این حمایت ها عملاً توانسته است جنبش را در قامت مورد نظر اصلاح طلبان تقلیل دهد. این صرفاً یک تصویرسازی جعلی نیست. پخش و بازخورد مکرر و دراز مدت این تصاویر، انبوه مخاطبان جنبش و فعالین بالفعل و بالقوه ی آن را متاثر کرده و بدین ترتیب در بازسازی ماهیت جنبش موثر بوده است. با این بازسازی رسانه ای جنبش، امکان «ارتباط یابی» با آن برای قدرت های بیرون از آن میسر تر شده است، چون جنبش حامل صفت های مشخصی گشته است که چهارچوب حرکت آن را قابل پیش بینی می سازند و در عین حال از رشد نیروها و گرایش های ایدئولوژیک در درون جنبش که خواست های بنیانی تری دارند و به «عرف های» روابط بین المللی هم تن نمی دهند جلوگیری می کند. ضمن آنکه با نشاندار کردن جنبش به صفت هایی معین، متولیان مشخصی (مدافعان این صفت ها در فضای رسمی) هم به آن الصاق می شوند که به واسطه ی «تعامل» با آنها، امکان تأثیرگذاری بر جنبش در زمان حال یا آینده برای قدرت های بیرونی فراهم می گردد. در عین حال تصویرسازی از جنبش به نفع یک گفتمان حاضر در آن از سوی رسانه های بزرگ، مستلزم برقراری سطوحی از ارتباطات متقابل و همکاری هاست (حداقل در فضای رسانه های خارجی فارسی زبان این همکاری ها کاملاً مشهود است) که در صورت نیاز می تواند بستر مناسبی برای روابط و همکاری های آتی باشد.

از سوی دیگر تقلیل جنبش به یک قرائت خاص و حمایت از جناح سیاسی مبلغ/مدافع آن قرائت، لزوماً به معنای آن نیست که دولت های غربی مصمم به تغییر قدرت سیاسی در ایران به نفع این جناح هستند. آنها با برجسته کردن این جناح، شرایط چانه زنی و معامله با جناح مستقر را به نفع خود تسهیل می کنند، ضمن اینکه با هژمونیک کردن رسانه ای این گفتمان، افق های حرکت های مخالفان این نظام (اپوزیسیون) را محدود کرده یا به تدریج در اختیار می گیرند تا آینده تحولات در ایران قابل پیش بینی، دستکاری و مهار کردن باشد. به طبع با دنبال کردن چنین سیاستی (بازی کردن با همه ی برگ های ممکن) دولت های بزرگ غربی همچنان این امکان را هژمونیک داشت که در صورت لزوم از برآمدن جناح اصلاح طلب به عرصه قدرت سیاسی در ایران حمایت کنند. در این صورت سابقه ی وابستگی های متقابل میان آنها، همخوانی سیاستگزاری های کلان آتی در ایران با شبکه جهانی قدرت را تسهیل خواهد کرد. بنابراین تصویری ساده انگارانه است که گمان کنیم تحقق دموکراسی در ایران لزوماً همسو با منافع قدرت های تعیین کننده ی بین المللی خواهد بود. از قضا درست به خاطر نادرست بودن این انگاره است که انبوه اعدام ها و کشتارها و شکنجه ها در ایران، به رغم همه ی جفافشانی ها و روشننگری ها، هیچ گاه نتوانسته عقبه ی ترازوی «واکنش جهانی» در عرصه ی سیاست بین الملل را از موضوع کلیشه ای انرژی هسته ای به سمت نقض سیستماتیک حقوق بشر در ایران متوجه سازد. به طور تاریخی که به این موضوع بنگریم کودتای 28 مرداد یک تصادف یا اشتباه تاکتیکی نبود، تا با چیزی نظیر عنبر خواهی رسمی و یا لفاظی های دیپلماتیک، بتوان آن را امری مربوط به گذشته قلمداد کرد. در حقیقت راه اندازی کودتا و دخالت های نظامی و جنگ، آخرین ابزارهایی است که قدرت های بزرگ برای کنترل مسکنه سیاسی و تثبیت منافع خود در کشورهای بحران زده بدانها متوسل می شوند. وقوع پدیده هایی مانند کودتا یا جنگ و دخالت های نظامی در دوران ما، به مثابه پنجره هایی هستند که از خلال آن می توان به ماهیت واقعی نظام بین المللی پی برد؛ آن نظام عریان قدرتی که عموماً در پس به های پیچیده ای از ساز و کارهای دیپلماتیک و روابط بین الملل از نظر ها پنهان میماند.

اما اذعان به وجود بازیگران قدرتمند در عرصه ی سیاست ایران، به معنی انکار نقش مردم و پتانسیل های تحول سازی آنان نیست و بر همین مبنا بحث بر سر آن نیست که قابلیت تأثیرگذاری لایه های فرهیخته و تحصیل کرده بر حیات سیاسی جامعه را نادیده بیاتگراییم. (در واقع تلاش «عوامل بیرونی» در دستکاری روندهای اجتماعی تنها زمانی برجسته و عیان می گردد که دینامیزم ضرورت های اجتماعی، مردم را به آفرینش جنبش هایی فراگیر در جهت تغییر مناسبات موجود کشانده باشد. بدیهی است که خواست عمومی برای بر هم زدن مناسبات موجود، واکنش آتانی باشد. خواهان دوام این مناسبات هستند را بر انگیزد). تأکید بر فهم حضور قدرتمند سایر بازیگران در این عرصه، تنها به این خاطر است که بر نقش و جایگاه واقعی خود وقوف بیشتری بباییم و به ویژه به این خاطر که بدانیم انرژی و توان خود را در چه

مسیری صرف کنیم که برای تحولات مورد نظر ما مفید و موثر واقع شود. از اینجا مدخل دیگری به روی پرسش اولیه گشوده می شود: «ما» بی که موضوع این پرسش است در طی تاریخ اندهار ما هیچگاه به طور جدی (یعنی در روندهایی جمعی و بلند مدت) در صدد آن نبوده است که صدای مستقل خود را بنیان نهد. بلکه موامعی که استعداد پیش روی او نهاده است، همواره او را سوق داده است تا به صدای دیگران از او آویزد و به تقویت آن همت گمارد و حتی با توهمات خورفیبانه ای، خود را در آن گم کند؛ (این صدای بالاتر می توانست متعلق به روحانیت، دربار سلطنتی، حزب حاکم در شوروی یا چین، اسلام سیاسی یا اخیراً جنجال های نئولیبرالیستی باشد). از همین رو در بزنگاههای تاریخی، حنجره ی «ما» در خدمت فریادهایی قرار گرفت که از آن خودش و از جنس دغدغه هایش نبود. در جنبش اعتراضی اخیر هم بخش های وسیعی از این «ما»، به مصلحت و اجبار و یا به شیفتگی و اختیار، حنجره ی خود را در اختیار فریادهای سهم خواهانه ی جناح اصلاح طلب قرار داد و لاجرم از طرد صدای و فریاد درونی خود چشم پوشید. سپس ناچار شد گام به گام اشتباهات و کاستی هایی که به نام «او» و یا با جعل نام «او» و در لوی آن انجام می شد، توجیه نماید و حتی با هزینه ی خود، اصلاح طلبان را در مقابل نقدهای منتقدان محافظت کند... و «ما» به جایی رسیدیم که ناچاریم به حسرت داشته های امروز را با خواسته ها و امکانات جمعی دیروز خود قیاس کنیم..... باید به دقت در مسیر رفته باز بنگریم، پیش از اینکه سکون بار دیگر ما را زمین گیر کند.

اکنون که اصلاح طلبان با همیاری صدای «ما»، جنبش را تا حد زیادی خانه نشین کرده اند، جای شگفتی نیست که به «مصلحت» رویارویی با خطر جنگ، حاکمان و جانبیان را به مصلحه دعوت کنند و مردم را برای رسمیت دادن به این «آشتی ملی» فرا خوانند(۱). اینکه آیا این بار هم «ما» صدایش را قربانی پوپولیسم اصلاح طلبان خواهد کرد و به بهانه ی جنگ، مردم را به آشتی با حاکمیت دعوت خواهد کرد(۲)، به عملکرد هر یک از «ما» بستگی دارد. جان کلام آنکه تنها ابزارهای «ما» در اختیار داریم نیروی جمعی خود ما و صدای مستقل مان است که باید آن را با تمام وجود صرف بر ساختن گفتمان های مترقی و ایستادگی بر آنها و پرورش اجتماعی آنها کنیم. در این صورت ما به رغم حضور همه ی قدرت ها، توان زیادی برای زایش تغییر خواهیم داشت. اما وقتی به دیگران نیابت می دهیم که ساختن سرنوشت ما را در دست بگیرند، در جستجوی راه میانه، نه تنها امکان تغییر، بلکه خودمان را هم انکار کرده ایم.

پلنوشت :
(۱) رجوع کنید به مقاله ی « گذرگاه خطیر و روزنه های عبور» نوشته ی ابوالفضل فاتح، رئیس ستاد انتخابات موسوی در سایت کلمه

<http://www.kalame.com/1389/05/28/klm-29581>

از آنجا که در موقعیت های خطیر، نه مردم بلکه تنها خواص امکان عبور از روزنه ها را خواهند داشت، واضح است که در اینجا هم این خواص اصلاح طلب اند که بایستی به نیابت از جنبش مردمی، مسیر خطیر گفتگو با حاکمیت را هموار کنند! ... به گمانم مقایسه ی پاره ای از متن آقای فاتح با بخشی از بیانیه ی اخیر سپاه پاسداران در مورد حمله نظامی به قدر کافی گویا باشد:

.... « اقدامات فراوان دیگری است که می تواند نتایج مثبت و موثر بر وفاق ملی داشته باشد. به عنوان نمونه، معتقدم خوشبختانه با همه ی شدت و حدت مواجهات و به رغم برخی فشارها، هم رهبری انقلاب و هم رهبران جنبش سبز در کنترل سطح منازعه ی داخلی موثر بوده اند. همین که تاکنون این عزیزان آگاهانه در خطاب ها از ترویج عبور نکرده و یکدیگر را خطاب مستقیم نداده اند، «تخفیف سطح مناقشه» و باز نگه داشتن یک «امکان مهم» است، که ضروری است معتقدم شمرده شده و عمق و وسعت یابد و نویسندگان و رسانه ها نیز از هر سو این شیوه و حفظ حریم ها را پاس دارند. همچنان که از امام (ره) آموخته ایم تمرکز بر آسیب ها در نطفه، اولی بر فاش گویی و تمرکز بر اشخاص است. نه همه چیز را به پرده بردن و نه همه چیز را پرده برداشتن روا نیست. نه آن پنهانکاری است و نه این شفافیت. همین طور سیاسته است امکان گفت و گو در مسائل مهم ملی باز شود. گفت و گو نه به خودی خود حرام است نه واجب. نه کسی را به خودی خود عزیز می کند نه ذلیل، اما در میان ملت های بزرگ سنتی است جا افتاده و معقول ترین و ابتدایی ترین راه اصلاح. در حیرتم چرا کسانی گفت و گوی داخلی را تنگ می دانند؟ »

بخشی از بیانیه ی اخیر سپاه پاسداران درباره حمله ی نظامی به ایران (به نقل از ایلنا)
.... « نگاه واقع بینانه و صحیح به روند وقایع و رخدادهای 32 سال گذشته نشان می دهد آنچه باعث سربلندی و حرکت موفق و رو به جلوی ملت ایران در پیگیری اهداف و آرمان های بلند انقلاب اسلامی و ناکامی و شکست های پی در پی دشمنان قسم خورده جمهوری اسلامی شده است همانا تمسک دائمی مسوولان و مردم به حبل المتین و وحدت و همدلی حول محور ولایت فقیه بوده است ... »

(۲) - در مورد نواهای «وحدت ملی» علاوه بر بیانیه ی سپاه پاسداران و نیز ارسال قاصدهای صلح از سوی اصلاح طلبان، مواضع اخیر «معظم اله» هم بسیار قابل تامل است:

« آیت اله خامنه ای به دنبال وحدت با اصلاح طلبان؟ »
http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2010/08/100821_I39_unity_kha_menei_reformists.shtml

اگر این سناریو جدی باشد، در این صورت باید مردم را هم راضی نگه داشت. شاید در این هیر و ویر نمایش هایی مثل صدور حکم تعلیق برای قاضی مرتضوی به اتهام جنایت های کهریزک سهم رضایت «ما» باشد.... و الله اعلم

در چند سال گذشته تبلیغ بیش از اندازه در باره آن چه به عنوان کمک به مردم فلسطین داده شده است، نوعی بد بینی و عدم اعتماد به مبارزات به حق مردم فلسطین را در میان برخی از افشار مردم و زحمتکشان ایران بوجود آورده است. این بدبینی تا به آنجا پیش رفته است که در جریان حوادث یک ساله گذشته شعار «نه غزه نه لبنان، جانم فدای ایران» یکی از شعارهایی بود که مطرح شد. اما اینکه چنین کمک‌هایی چگونه بوده و یا اساساً به دست مردم رنج‌دیده فلسطین رسیده است، موضوع بحث های فراوان است.

اگر نگاه کنج‌کاوانه و دقیقی به وضعیت کارگران و جنبش کارگری فلسطین داشته باشیم درمی‌یابیم که کارگران، مردم زحمتکش و مبارزات آزادی‌بخش فلسطین برای استقلال و خودمختاری فلسطین سهم چندانی از این کمک‌ها دریافت نکرده‌اند.

با توجه به اینکه منافع کارگران در سراسر جهان یکی است و امروز مبارزات مردم فلسطین پاشنه آشیل سرمایه‌داری غرب است و تلاش می‌کنند تا آن را با تروریسم بنیاد گرا درهم آمیزند، از سوی دیگر بخشی از مبلغان نظام سلطه‌گر جهانی و طرفداران وطنی آنها چنین تبلیغ می‌کنند که اسرائیل دارای حکومتی دموکراتیک است و تلاش می‌کنند که چنین دروغ شاخ‌داری را در هیاهوی مقابله با بنیادگرایی اسلامی به افراد بی‌اطلاع بقبولانند.

ضروری دیدیم که نگاهی به این جنبش و به خصوص مسایل کارگری در فلسطین داشته باشیم و در ادامه، نهضت "بایکوت و تحریم و عدم سرمایه‌گذاری در اسرائیل" را به اجمال مورد بررسی قرار دهیم، بحثی که از جولای 2006 به راه افتاده است.

مقاله حاضر تلاشی است برای روشن‌تر شدن این مسایل.

کانون مدافعان حقوق کارگر

جنبش زحمتکشان فلسطین برای استقلال

شرایط زندگی و کار در فلسطین (نوار غزه و کرانه ی باختری) برای مردم بسیار دشوار است. یکی از اصلی‌ترین مسایل مردم دشواری جابجا شدن است، چرا که بین نوار غزه و کرانه ی باختری از لحاظ جغرافیایی فاصله است و مردم فلسطین برای جابجا شدن از یک منطقه به منطقه ی دیگر نیاز به اجازه ی اسرائیلی‌ها دارند و با وجود 600 محل ایست بازرسی عملاً از هر گونه جابجایی جلوگیری می‌شود. این یکی از بدبختی‌ترین حقوق انسان‌هاست که ایجاد مانع در مقابل آن، ناشی از عدم به رسمیت شناختن حقوق اولیه انسانی برای فلسطینیان از طرف اسرائیل است. این جدایی جغرافیایی با دو فرهنگ سیاسی متفاوت همراه شده است. در نوار غزه گرایش‌های مذهبی طرفدار حماس رشد بیشتری کرده و در کرانه ی باختری هنوز الفتح و گرایش‌های چپ و جنبش خلق برای آزادی فلسطین، مسلط است. قوانین کار در فلسطین بسیار مترقی است و 8 ساعات کار روزانه، حق بیمه بازنشستگی، برابری زن و مرد در استخدام و دستمزد و ...، عدم تبعیض قومی و مذهبی، مرخصی، ایمنی کار، آموزش کار را به رسمیت می‌شناسد. یکی از پایه‌ای‌ترین قوانینی که در سال 2007 توسط وزارت کار تصویب شد، مساله فقرزدایی را نیز دربرداشت که تصویب آن با عکس‌العمل جدی صندوق بین‌المللی پول روبرو شد، تا حدی که آنها را از اجرایی کردن این قانون منع کرد.

کشاورزی در سطح بسیار کمی وجود دارد. دلیل اصلی آن شهرک سازی‌های بی‌رویه اسرائیل است که زمین‌های کشاورزی و باغ‌های زیتون و سایر محصولات بومی فلسطین در اثر آن از بین رفته‌اند. بسیاری از کارخانجات به خاطر نبودن مواد اولیه و محدود بودن ورود آن از طرف اسرائیل در چند سال اخیر بسته شده‌اند. بسیاری از مواد اولیه و کالاها در ایست‌های بازرسی از بین می‌روند و سرمایه دار فلسطینی ریسک و خطر از دست دادن سرمایه اش را نمی‌کند و یا به لحاظ روانی از توقف‌های طولانی در این ایست‌ها خسته شده و از خیر کار و تولید می‌گذرد. بیشتر کارگاه ها و کارخانه‌هایی که وجود دارند تولیدات کفش و پوشاک، کارگاه های تولید و بسته بندی زیتون است و همچنین در بخش خدمات، داروخانه‌ها، اکثر تولیدات این کارگاه‌ها به کشورهای همسایه صادر می‌شود. شیشه‌های زیتون فلسطینی در کشورهای آمریکایی و اروپایی برای حمایت از مبارزات مردم فلسطین به فروش می‌رسد.

جمعیت نوار باختری دو نیم میلیون نفر است که 12 درصد در بخش کشاورزی، 23 درصد در بخش صنایع و 65 درصد در بخش خدمات شاغلند.

غزه با یک میلیون جمعیت، نیروی کاری نزدیک به 700 هزار نفر دارد که 5 درصد در بخش کشاورزی، 14 درصد در بخش صنعتی و 81 درصد در بخش خدمات مشغول به کار هستند. طبق آمار دولتی بیکاری تا 50 درصد و آمار فقرا تا 70% هم می‌رسد.

دانشگاه‌های فلسطین هر سال تعداد زیادی فارغ التحصیل تحویل جامعه می‌دهد که درصد بسیار کمی از آن‌ها وارد بازار کار می‌شوند. بیکاری گاه به 70 درصد هم می‌رسد. کسانی که موفق می‌شوند در اسرائیل کاری بدست آورند از حقوق کمتری نسبت به کارگران اسرائیلی برخوردارند. هر چند طبق قانون خود اسرائیل هیچ تبعیضی بین کارگران فلسطینی و اسرائیلی نباید باشد. با وجود اینکه چند نماینده فلسطینی در مجلس اسرائیل وجود دارد، عملاً این نمایندگان فلسطینی آن‌چنان خود را با سیستم دولتی اسرائیل هماهنگ کرده‌اند که بعضی اوقات فراموش می‌کنند نماینده چه کسانی هستند. (زیرا باید صلاحیت آنان برای نمایندگی از طرف اسرائیل تأیید شود) بیشتر کارگران فلسطینی مسلمان در اسرائیل کارهای ساده پدی را انجام می‌دهند. حتا فلسطینیانی که در اسرائیل به دنیا آمده‌اند، نیز اسرائیلی محسوب شده و نمی‌توانند به مشاغل اداری و سطح بالا دست یابند و حتا از حقوق اجتماعی مانند ازدواج با یهودیان نیز محرومند. عدم امنیت شغلی به وضوح آنان را تهدید می‌کند. در حقیقت آنها شهروند درجه دو محسوب می‌شوند. (وقابل توجه کسانی که اسرائیل را دارای حکومتی دموکراتیک می‌دانند آنکه در این کشور زنان حق طلاق ندارند.)

لیبراسیون در ژانویه 2005، در مقاله ای شرایط زندگی و کار کارگران فلسطینی را چنین شرح داده است:

"از 10 سال پیش شمار کارگران اهل غزه که برای کار به اسرائیل می‌رفتند کاهش یافته است. از 80 تا 100 هزار در آغاز سال های 1990، به 60 هزار نفر بعد از آغاز اجرای قراردادهای اسلو کاهش یافت و با آغاز انتقاضی دوم بستن راه عبور و مرور مردم به صورت یک ابزار سیستماتیک درآمد. از آغاز شورش در سپتامبر 2000 اسرائیل تمام راه‌های خروجی غزه را بسته است و تمام کارگران را حتی آنان که در جنوب نوار یعنی در چهل کیلومتری این گذرگاه زندگی می‌کنند مجبور کرده است که از بازرسی پیچ در پیچ عبور کنند. شمار کارت‌های اجازه ی کار به 14 هزار کاهش یافته و تنها مردان میانسال عیالمنده که هیچ فرد زرمند ای در خانواده شان یافت نشود، از مزیت مهم داشتن اجازه ی کار برخوردارند و این البته تضمینی برای داشتن کار نیست: بسته شدن گذرگاه هرچه مکررتر و هرچه دراز مدت تر شده است.

کارگران فلسطینی که برای رفتن به سر کار خود در اسرائیل، از این گذرگاه عبور می‌کنند آن را بین خودشان اسطبل می‌نامند. در واقع هم این بیشتر شبیه زرده هایی ست که گاوبازان درست می‌کنند تا شور و حرارت گاو را کاتالیزه کرده آن را به میدان گاوبازی بفرستند. این دالان حدود 400 متر درازا و 8 متر پهنا دارد. بر فراز دیوارهای بلند تورهای فلزی کارگذاشته‌اند تا اندکی هوا زیر سقف شبروانی موجدار جریان یابد. در فاصله‌های منظم چراغ های پرنور و پنکه‌های قوی تعبیه شده است. در ته دالان کارگران به قفسه ای فلزی برخورد می‌کنند. یکی یکی وارد آن می‌شوند و از زرده ی گردان سنگینی رد می‌شوند. سپس باید مسیر ماریپیچ کوتاهی را زیر چشم دوربین های متعدد طی کنند. صدایی خشن از بلندگو به آنان دستور می‌دهد توقف کنند، به عقب بچرخند، دستها را بالا ببرند و باز کنند، شکمشان را لخت نشان دهند، شلوار هاشان را تا ران بالا بزنند. آنها هرگز سربازانی را نمی‌بینند که در برج های مراقبت بتونی پناه گرفته‌اند و به آنان گاه به عبری و گاه به عربی مختصر دستور می‌دهند. وقتی یک گروه تقریباً ده نفره از این گذر رد شدند، زرده ای اتوماتیک باز می‌شود و آنها را وارد مرحله ی بعدی می‌کند: گاه سگ‌های تعلیم دیده برای کشف مواد انفجاری بین آنها می‌چرخند و گاه سربازان با دستکش های کشف مواد انفجاری کلیه ی وسایل آنان را می‌کاوند، وسایلی که از دستگاه اسکنر نیز می‌گذرد. سرانجام باید کارت اجازه ی عبور درست و معتبر در دست داشت: کارتی الکترونیکی پر از اطلاعات مشخص با عکس و اثر انگشت.

گذرگاه ارتز تنها از ساعت 2 تا 7 صبح به روی کارگران فلسطینی باز است. اینجاست که ازدحام جمعیت آغاز می‌شود: از 14 هزار کارگر که اجازه ی عبور در دست دارند در بهترین حالت 6 تا 7 هزار نفر می‌توانند عبور کنند و بقیه ناگزیرند به خانه‌هاشان برگردند. طی دو سال گذشته چهار بار پیش آمده است که کارگرانی از ازدحام خفه شده اند یا زیر دست و پا مرده اند."

به نظر نمی‌رسد که در این 5 سال این سیستم تغییر چندانی کرده باشد. در خبر دیگری که در اگوست 2009 منتشر شد چنین آمده است که در منطقه ای در دست ساخت در نزدیکی شهر عسقلان (اشکلون) اسرائیل، از آغاز

امسال تا کنون، پلیس اسرائیل ۱۶ هزار کارگر فلسطینی را بازداشت کرده است. آنها برای تامین زندگی روزانه خود و خانواده شان ناگزیرند در شهرک‌های اسرائیلی با کمترین حقوق و بدون هیچ حق بیمه و ... کار کنند. عدم امنیت شغلی بخشی از عدم امنیت کلی است که در جامعه فلسطینی وجود دارد و ناشی از جو نظامی حاکم است. این فضای نظامی به ارتش اسرائیل اجازه می‌دهد در هر زمان که اراده کند با تانک‌های خود وارد شهر شده و هر اقدامی که بخواهد بدون هیچ منع قانونی انجام دهد. از به توپ بستن خانه‌های مردم گرفته تا دستگیری جوانان و فعالین اجتماعی در خانه هایشان در نیمه‌های شب بدون حکم رسمی، احضار و اخطار کتبی و با اتهامات واهی نظیر اقدام علیه امنیت ملی و تروریسم. آن وقت ماه‌ها خانواده‌های آنان در به در باید از این اداره به اداره ی دیگر بروند تا کوچکترین خبری از فرزندانشان بیابند. تازه اگر این اجازه را به دست آورند که از پست های بازرسی بگذرند. بخش دیگری از این ناامنی ناشی از عملیات انتحاری است که در آنجا انجام می‌شود. نفوذ پلیس در برخی گروه‌هایی که این عملیات را انجام می‌دادند و اینکه خود پلیس اسرائیل به این مساله دامن می‌زد تا حفاظت خودش را برای اعمال خشونت آمیز به اثبات برساند در گذشته وجود داشته است. البته در این چند سال اخیر این مساله کم شده است.

کسانی که به بازار کار دست پیدا نمی‌کنند ناچار به مهاجرت به کشورهای همسایه نظیر اردن، سوریه، عراق و لبنان هستند و بخش متخصص‌تر آنان راهی کشورهای اروپایی می‌شوند و به عنوان پناهنده یا مهاجر در آن کشورها زندگی و کار می‌کنند.

شرایط کارگران مهاجر در کشورهای همسایه بسیار دشوار است. این کارگران در کشورهای همسایه مجبورند در کمپ‌های پناهندگی زندگی و کار کنند. شرایط زندگی در این کمپ‌ها بسیار اسفبار است.

اما کارگران فلسطینی از نظر دستمزد در مقایسه با کارگران ایران شرایط بهتری را دارند. حداقل دستمزد طبق قانون کمتر از 850 دلار آمریکا نباید باشد. در کرانه‌ی باختری کارگران از نظر مسکن نیز وضعیت مناسب‌تری را نسبت به نوار غزه دارند. مهاجرین فلسطینی پول‌دار که در کشورهای اروپایی و آمریکایی زندگی می‌کنند با سرمایه‌گذاری در بخش ساختمان به آن رونق داده اند. در رام الله برج سازی به سبک آمریکا رواج پیدا کرده است. البته برخی از این ساختمان‌ها عمر زیادی ندارند چرا که دولت اسرائیل هر از چند گاهی برخی از آنها را با خاک یکسان می‌کند. ولی به هر حال این سرمایه‌ها به رشد اقتصاد مالی منطقه کمک کرده است.

تبعیض جنسیتی در کرانه‌ی باختری نسبت به نوار غزه کمتر است و زنان از آزادی‌های اجتماعی بیشتری به‌خصوص در زمینه‌ی کار و آموزش برخوردارند. مساله کار کودکان در فلسطین به چشم نمی‌آید. بخشی از آن به خاطر کم‌کدهای بین‌المللی است و بخش دیگر آن نیز به خاطر بالا بودن فرهنگ سیاسی جامعه‌ی فلسطین است. این فرهنگ بالا ناشی از بیش از 60 سال مبارزه‌ی پیگیر برای استقلال و آزادی است.

بعد از یازده سپتامبر هر نوع تاکتیک مقاومتی در کشورهای پیرامونی با انگ تروریسم روبرو می‌شود. در واقعیت امر اگر در دهه‌ی هفتاد مقاومت مردمی در بسیاری از کشورها رشد کرده بود، در این دهه با مشکلات اساسی روبرو بود. جدا از آن، توده‌های مردم نیز دیگر به شیوه‌های انتحاری مانند گذشته چندان اعتقادی ندارند و مهتر از همه اینکه نیروهای سرکوب از لحاظ تکنیک نظامی بسیار برتر از مخالفین خود شده بودند و با دسترسی به آخرین تکنیک‌های سرکوب، به وسیله ماهواره‌های خود کوچکترین جنب و جوش مخالفان را زیر نظر دارند و در نابودی آنان از هر شیوه‌ای استفاده می‌کنند.

در یک دهه‌ی گذشته (بعد از انتفاضه‌ی دوم) بر مشارکت فعال زنان و جوانان در فعالیت‌های اجتماعی تأکید بسیار شده است. البته با توجه به دو فرهنگی که در بالا به آن اشاره شد، وضعیت زنان در نوار غزه و کرانه‌ی باختری متفاوت شده است. در نوار غزه شرایط اجتماعی مشارکت زنان رو به کاهش است. از جمله می‌توان به رشد حجاب و فاصله گرفتن از کار اجتماعی اشاره کرد، در هر دو بخش. جامعه‌ای که تا حد زیادی سکولار بوده است، رعایت مسایل مذهبی در سال‌های اخیر رشد بیشتری یافته است. بسیاری از کارفرماها در پرداخت حقوق با مشکل روبرو هستند. چون بخشی از محل درآمد آنها، کمک‌های کشورهای غربی است و با هر نوسان سیاسی این کمک‌ها کم می‌شود.

اتحادیه‌های متفاوتی در فلسطین فعالیت قانونی دارند. از جمله اتحادیه‌ی کارکنان بیمارستان‌ها، دانشگاه‌ها، معلمان، اتحادیه کارگران ساختمانی، اتحادیه کارگران حمل و نقل، مواد غذایی و اتحادیه‌ی ... حدود 200 هزار کارگر در این اتحادیه‌ها متشکل هستند. تمام این اتحادیه‌ها در کنفدراسیون عمومی کارگران فلسطین عضو هستند و این کنفدراسیون

عضو (ITUC) می‌باشد. اتحادیه‌های کارگری تا قبل از انتخابات در نوار غزه و کرانه باختری در تمام نقاط چه در بخش دولتی و چه در بخش خصوصی عضو داشتند. حتا رانندگان تاکسی که بیشترین نیروی کار را در غزه و کرانه‌ی باختری دارند، اتحادیه داشتند.

از سال 2006 به بعد اتحادیه‌های کارگری به دو بخش تقسیم شدند: اتحادیه‌هایی که در نوار غزه فعالیت می‌کنند و آنانی که در کرانه‌ی باختری هستند. حماس کلیه‌ی اتحادیه‌های کارگری وابسته به الفتح و وابسته به جریانات چپ و جبهه خلق برای آزادی فلسطین (جرح حبش) را در غزه ممنوع کرد و کلیه‌ی اتحادیه‌ها اسلامی شدند. این اتحادیه‌ها بیشتر به اتحادیه‌های کشورهای اسلامی گرایش دارند، بخصوص اتحادیه‌های سوریه و لبنان که این اتحادیه‌ها بیشتر دولتی هستند و شبیه خانه‌ی کارگر در ایران عمل می‌کنند. ولی در کرانه‌ی باختری استقلال اتحادیه‌ها از دولت به وضوح دیده می‌شود و اتحادیه‌ها به عنوان ابزاری در دست دولت عمل نمی‌کنند.

این دو پاره شدن اتحادیه‌ها عملاً به ضعف جنبش کارگری منجر شده است و کارگران با وجود قانون کار مترقی نمی‌توانند از آن حقوق و مزایایی که شامل‌شان می‌شود، به خوبی استفاده کنند. این مساله بیشتر به سود سرمایه داران است. بعد از قرارداد اسلو قرار شد اسرائیل حق عضویت کارگران فلسطینی را به اتحادیه‌های فلسطینی بدهد. تا یک دهه این پول بلوکه بود ولی در یک سال گذشته این پول به اتحادیه‌های فلسطین داده شد. این مساله در میان اتحادیه‌های کارگری فلسطین مشکل ایجاد کرد. کارگران فلسطینی با اتحادیه‌های اسرائیلی به دلیل حمایت آنان از سیاست‌های دولت اسرائیل مشکل دارند و این مساله همکاری این اتحادیه‌ها با هم را مشکل می‌کند.

در کرانه‌ی باختری اتحادیه‌های کارگری که گرایش به الفتح و جبهه خلق برای آزادی فلسطین دارند آموزش‌های کار و کارگری را برای این اقشار تدارک می‌بینند، تا حدی که بتوانند تا بالاترین سطوح اتحادیه‌ها رشد کنند.

این تشکل‌های کارگری به عنوان نهاد کارگری سازمان آزادی بخش فلسطین، حزب کمونیست و جبهه خلق برای آزادی فلسطین (PFLP) محسوب می‌شوند. و در خود این سازمانها حق رأی دارند.

درواقع می‌توان مشاهده کرد که مبارزات سیاسی و صنفی در فلسطین در هم آمیخته و به سختی می‌توان آن را از هم جدا کرد و در بسیاری موارد نمی‌توان آن‌ها را از هم تشخیص داد.

نهادی مندی و NGO های بسیاری در این مناطق فعالیت می‌کنند. این نهادها بیشتر در زمینه‌های بررسی و موازین حقوق بشر فعال هستند و مبارزه بدون خشونت را تبلیغ می‌کنند که تا حدی از فشارهای اسرائیل بر فلسطینی‌ها کم می‌کند. و بسیاری از نیروهای مبارز را در خود جذب کرده‌اند. اما این امر باعث بدبینی بسیاری از مردم به خود مبارزین و این نهادهاست. این نیروهای مبارز با نیت کمک وارد این سازمان‌ها می‌شوند، اما چارچوب بوروکراتیک و شرایط خاص NGO ها و کسب درآمد از این طریق (استخدام در NGO ها) به این بدبینی‌ها دامن می‌زند. این نهادها در یک پروسه‌ی طولانی عملاً نتوانسته‌اند نمود عملی خودشان را در رابطه به کاهش سرکوب اسرائیل، به رسمیت شناختن دولت‌های فلسطینی و ... نشان دهند.

نهضت نافرمانی مدنی (بایکوت، تحریم و عدم سرمایه‌گذاری) در اسرائیل
پس از انتخابات سال 2006 در فلسطین دولت‌های غربی دولت حماس را به رسمیت نشناختند. کشورهای اروپایی و آمریکایی در انتخابات فلسطینی سرمایه‌گذاری کرده بودند تا بتوانند یک انتخاباتی که اصطلاح آزاد برگزار کنند تا دولتی تشکیل شود که با سیاست خودشان هماهنگ باشد، ولی نتیجه انتخابات مطابق نظر آنها نبود.

چرايي آن برمی‌گردد به ضعف الفتح و رشد بی‌سابقه‌ی کمک‌های مالی که به حماس می‌شد. این کمک‌ها توانسته بود حماس را از یک جنبش مذهبی به یک جنبش سیاسی تبدیل کند. به این خاطر که در بخش اقتصاد فعال شده و در این پروسه در زمینه‌ی شوراهای محلی و اقشار پایین جامعه فعالیت‌های آموزشی انجام داده بود. در بخش شوراهای شهرداری‌ها نیز توانست بیشترین نمایندگان را داشته باشد.

رشد اقتصاد انگلی در غزه یکی دیگر از عواملی است که شرایط کارگران را دشوار می‌کند. پول‌های هنگفتی از جانب کشورهای مختلف مانند عربستان و کشورهای غربی و ایران وارد اقتصاد منطقه می‌شود که عملاً خرج جذب نیرو برای گروه‌های نظیر امل و حماس و ... می‌شود. با این پول هنگفت، اقتصاد صلواتی شده است و صرف کارهای زیربنایی و تولیدی نمی‌شود. بخشی از این پول‌ها صرف ایجاد مهد کودک‌ها و مدرسه‌های مجانی، بیمارستان‌ها و درمانگاه‌هایی می‌شود که رایگان کار می‌کنند تا نیرو و طرفدار جذب کنند.

بخش دیگر صرف تهیه انواع و اقسام سلاح‌های پیشرفته می‌شود که عملاً این سلاح‌ها برای درگیری‌های داخلی بیشتر کاربرد دارد. نیروهای امنیتی

اسرائیل در این میان نقش مهمی دارند و به این درگیری‌های درونی دامن می‌زنند.

در انتخابات مجلس نیز این فعالیت‌ها (جاده سازی، فراهم کردن امکانات رفاهی برای افشار پایین مردم) سبب شد که حماس پیروزی‌های بزرگی را بدست آورد. در برابر، الفتح به دلیل فساد برخی از اعضایش و تفرقه‌ای که بین کل حزب وجود داشت، نتوانست نیروی خود را بسیج کرده و در پارلمان موفق شود. به عنوان مثال در انتخابات، الفتح گاه در یک حوزه سه کاندیدا وجود داشت که امکان پیروزی‌اش را کم می‌کرد، در حالی که حماس این سیاست را در پیش گرفته بود که در هر حوزه تنها یک کاندیدا معرفی کرده بود.

تا به امروز که 4 سال از انتخابات گذشته، الفتح امیدی به پیروزی در انتخابات ندارد زیرا می‌داند که این تاکتیک‌های حماس هنوز کاربرد زیادی دارد. بعد از انتخابات 2006 جامعه ی فلسطین با بحرانی روبرو شد. این بحران به دلیل شکست در عملیات نظامی بود و رویکرد جوانان به مسایل نظامی مانند سابق نبود. هر چقدر هم که حماس با روحیه شهبپروری و رفتن به بهشت جوانان را تشویق به مبارزات نظامی می‌کند، خود جامعه ی فلسطین با این مساله روبرو است که باید در عرصه ی سیاسی فعال شود و فشارهای سیاسی را بر اسرائیل افزایش دهد.

هنگامی که بحث "تحریم، بایکوت و عدم سرمایه‌گذاری" مطرح شد نتوانست انگیزه‌ای برای مبارزات سیاسی در عرصه ی بین‌المللی ایجاد کند. در ابتدا همه واقف بودند که این مساله چه ضعف‌هایی دارد ولی در پروسه با بحث‌های افق‌آیی توانستند خیلی از مردم فلسطین را قانع کنند که این سیاست به نفع جامعه است.

جنبش فتح از درون با مشکلات عبیده‌ای روبرو بود و بسیاری از رهبران از خواست‌های اولیه ی این جنبش تا حدود زیادی دور شده بودند و از طرف دیگر نمی‌توانست با مساله اشغال به طور جدی مبارزه کند، اشغالی که در اصل جامعه ی فلسطین را به اسارت‌گانه تبدیل کرده که از سال 1948 هر روز از طول و عرض آن کم شده است و امروز همین وسعت کم نیز نمی‌تواند هیچ استقلالی از خود داشته باشد.

یکی از دلایل رشد نیروهای مذهبی و حماس در فلسطین شکست مذاکرات الفتح با دولت اسرائیل و امید بیش از حد به دخالت کشورهای غربی، به‌خصوص آمریکا، برای دست یابی به استقلال فلسطین و بازگشت اسرائیل به مناطق 1967 و بازگشت پناهندگان فلسطین از لبنان و سوریه و سایر نقاط جهان به فلسطین بود. هر روز که می‌گذرد نه تنها اسرائیل آنان را به رسمیت نمی‌شناسد بلکه دولت اسرائیل همچنان به آوردن یهودیان از سایر نقاط جهان ادامه می‌دهد و برای اسکان آنان عملاً شهرک‌سازی‌های غیر قانونی همچنان ادامه داشته و گسترش می‌یابد.

بعد از انتخابات 2006 بحث بایکوت و تحریم اسرائیل در مناطق اشغالی (فلسطین) مطرح شد. نزدیک به 160 نهاد مدنی زنان، سازمان‌های کمونیستی و یکی از شیعات اتحادیه‌های کارگری فلسطین، نهضت "بایکوت، تحریم و عدم سرمایه‌گذاری در اسرائیل" را در دستور کار خود قرار دادند.

چرا برخی از نهادهای مدنی این مساله را مطرح کرده و به راه انداخته‌اند؟ آیا "تحریم، بایکوت و عدم سرمایه‌گذاری" دراصل علیه خود فلسطین نیست؟ چرا جنبش کارگری در ابتدا از آن حمایت نکرد؟ آیا آنها فکر می‌کردند که این کمپین یک کمپین مجازی و اینترنتی است و می‌اندیشیدند که آیا واقعاً می‌تواند در دراز مدت تأثیر بگذارد؟ امروز لیست‌های متفاوتی از حامیان این کمپین پخش می‌شود که نشان از تغییر این کمپین در چند سال گذشته دارد.

به نمونه هایی از اقداماتی که در این جهت انجام شده است اشاره می‌کنیم: ۱۶ مارس ۲۰۰۹ - شومن معروف کانال یگ تلویزیون فرانسه، آرتور، با بی‌اعتنایی تماشاگران روبرو شد. وی که به حمایت از اسرائیل معروف است و هر سال برای کمک به ارتش اسرائیل با اجرای «شو» کمک جمع آوری می‌کند، بنا به نوشته ی روزنامه ی صدای شمال، آرتور نتوانست بیش از ۳۰۰ نفر در سالن تماشاچی داشته باشد، حال آنکه نمایش‌های او معمولاً تا ۱۰۰ هزار نفر را به خود جلب می‌کرد. روزنامه ی یاد شده نوشته است که طرفداران بایکوت اسرائیل تراکت‌هایی در جلوی محل نمایش پخش کرده بودند که حمایت آرتور را از اسرائیل نشان می‌داد. در 26 مارس ۲۰۰۹ - شرکت فرانسوی آلسنوم از یک صندوق بازنشستگی سوئدی اخراج شد، زیرا در اشغال سرزمین‌های فلسطینی با اشغالگران همکاری دارد.

در ۳۰ مارس ۲۰۰۹ تارنمای اتاق بازرگانی فرانسه - اسرائیل،! خود تحت عنوان "اسرائیل، بایکوت کسب و کار" چنین نوشت: "در سال ۲۰۰۹

صادرات اسرائیل ۱۰ درصد کاهش می‌یابد. صادر کنندگان باید خود را آماده کنند تا با کارزار بین‌المللی ضد اسرائیلی مقابله کنند."

در 22 آوریل ۲۰۰۹، کنگره ی سنديکاهای اسکاتلند، "تحریم، بایکوت و عدم سرمایه‌گذاری" اسرائیل، را تصویب کرد.

در مه 2009 مدیریت جشنواره فیلم ادینبورگ انگلستان کمک مالی سفارت اسرائیل به این جشنواره را برگرداند زیرا اعتراضات فراوانی به این رابطه برپا شد. در همین ماه ششمین کنگره ی ملی سنديکای سراسری مدیریت مدارس، دانشگاهها و کتابخانه ها - فدراسیون سنديکایی متحد (SNASUB-FSU) پیشنهاد بایکوت اسرائیل را تصویب کرد. در بروکسل طرفداران طرح "تحریم، بایکوت و عدم سرمایه‌گذاری"، از بانک فرانسوی - بلژیکی دکسیا خواسته بودند درباره ی تأمین مالی شهرک سازی های اسرائیلی در سرزمین های اشغالی حساب پس بدهد. و در پی آن ده ها نفر از فعالین کارزار بایکوت در «لافاانس»، محلی که مجمع عمومی سهامداران بانک در آنجا برپا بود، جمع شدند و به این مساله اعتراض کردند. در پی آن بانک دکسیا اعلام کرد که دیگر به نهادهای تحت تسلط اسرائیل وام نخواهد داد.

در اواخر ماه مه کارزار اعتراضی برای برچیدن تبلیغات توریستی اسرائیل در متروهای لندن باعث شد که مدیریت مترو این تبلیغات را حذف کند. فعالین بایکوت با ارسال نامه، با تلفن مراتب اعتراض خود را نشان دادند. در 30 مه 2009 هشتمین کنگره ی ناحیه ای سنديکای ت. ژ. ت. کارکنان آموزش و پرورش شمال فرانسه به بایکوت اسرائیل در زمینه های اقتصادی، دانشگاهی، فرهنگی و ورزشی و سرمایه گذاری رأی موافق داد. کنگره از ت. ژ. ت. خواست تا زمانی که سنديکای کارگران اسرائیلی (هستدرت) سیاست استعماری اسرائیل را محکوم نکرده رابطه ی خود را با آن قطع کند و با سنديکاهای فلسطینی رابطه برقرار نماید....

در هفتم جون 2010 جنبش اتحادیه کارگری فلسطین که یکی از اعضای کمیته ملی طرح "بایکوت، تحریم و عدم سرمایه‌گذاری" در اسرائیل است، طی بیانیه ای از کارگران بنادر و باراندازها در جهان خواست تا در پاسخ به قتل‌عام کارگران و فعالان صلح در کشتی ماریا، تجارت دریایی اسرائیل را بایکوت کنند. در این اطلاعیه حمله نظامی اسرائیل به کشتی حامل کمک‌های غذایی و دارویی به ساکنان غزه و کشتار صلح دوستان محکوم شده و با اشاره به تجربه ی همکاری بین‌المللی تمام آزادخواهان جهان در مقابل با آپارتاید آفریقای جنوبی، خواهان چنین همکاری در مقابل با آپارتاید اسرائیل است. محاصره ی مدام غزه را بر مبنای ماده ی 33 کنوانسیون چهارم ژنو جنایت علیه بشریت می‌داند. این بیانیه با امضاهای زیر منتشر شد: فدراسیون عمومی اتحادیه های کارگری فلسطین (PGFTU)، اتحادیه عمومی کارگران فلسطین، فدراسیون اتحادیه های کارگری مستقل، انجمن حرفه ای فلسطین، جنبش کارگران جوان (فتح) دفتر مرکزی برای جنبش کارگران (فتح)، گروه کارگران پیشرو، گروه مبارزه کارگران، فدراسیون اتحادیه های کارگری اساتید و کارکنان دانشگاه، جبهه آزادی کارگران، گروه جبهه کار، سازمان همبستگی کارگران، سازمان کارگران مبارزه (که شامل سنديکاهای ملی مهندسين، مهندسان پزشکی و پزشکان، دندانپزشکان و داروسازان، وکلا و دامپزشکان است).

رویتز در مقاله‌ای در تاریخ 27 ماه می 2010 می‌نویسد که کارخانجات اسرائیلی به دلیل نهضت بایکوت در حال رفتن به اردن هستند جایی‌که می‌توانند حقوق 40 دلار در روز بپردازند که کمتر از حداقل دستمزد کارگر فلسطینی است. با چنین ترفندهایی از سوی اسرائیل، می‌توان این پرسش را مطرح کرد که طرح "تحریم، بایکوت و عدم سرمایه‌گذاری در اسرائیل" چه تأثیری بر زندگی کارگران فلسطینی دارد؟ آیا به واقع کمکی به حال آنان است؟

از سوی دیگر می‌توان این سؤال را نیز مطرح کرد که ظرف این چند سال چه میزان کالاهای اسرائیلی در فلسطین تحریم شده است؟ یعنی خود مردم فلسطین دیگر آن‌ها را مصرف نمی‌کنند؟ عملاً این مساله امکان ناپذیر است زیرا اکثریت قریب به اتفاق کالاهای موجود در بازار فلسطین اسرائیلی است و در صورت تحریم عملاً مردم از این حداقل امکانات نیز محروم می‌شوند؛ بخصوص که تونل‌های زیرزمینی که کالاهای اساسی و مورد نیاز مردم از طریق آنها تأمین می‌شود مرتباً بمباران و تخریب می‌شوند.

مردم فلسطین می‌دانند که در شرایط موجود برخی شیوه‌های نافرمانی مدنی مؤثر است و با استفاده از این ابزار می‌توانند اهدافشان را به پیش ببرند. ابزاری که در عین اینکه فشارش بیشتر بر روی مردم زحمتکش فلسطین است، اما مردم اسرائیل نیز از آن صدمه می‌بینند. مردم اسرائیل در اروشلیم، تل آویو، حیفا، و بسیاری از شهرهای دیگر با گرفتن کمک‌های مالی اروپا و آمریکا و استفاده از آخرین و پیشرفته‌ترین تکنولوژی‌ها،

فشاری را نمی بینند که بر روی مردم فلسطین است و یا آن را درک نمی کنند.

مردم فلسطین آرزوی از بین رفتن مردم یهود را ندارند، ولی هر روز شاهد از بین رفتن مردم عربی هستند که بیشتر از 60 سال است امید دارند مانند مردم دیگر دنیا، همان امکانات برابر ملی، فرهنگی و اقتصادی خودشان را داشته باشند و آن را حق خود می دانند.

حال که مردم خود فلسطین نمی توانند عملاً این بایکوت را ببینند و در عرصه جهانی نیز در موضع ضعف هستند چه راه حل سوم می توان پیشنهاد کرد که راهگشا باشد؟

در میان چپ‌های جهانی که مبارزات کارگری فلسطین را دنبال می کند و خود نیز یهودی تبار هستند نیز دو نظر در این رابطه وجود دارد. کسانی مانند نوامی کلاین طرفدار بسیار جدی طرح "بایکوت و تحریم و عدم سرمایه‌گذاری در اسرائیل" هستند. نوامی کلاین در تمامی برنامه‌های که بر علیه اسرائیل باشد شرکت کرده و در حد توان به کمپین کمک می کند و معتقد است تنها راه موجود در دفاع از حق تعیین سرنوشت فلسطینی‌ها فشار بین‌المللی بر روی اسرائیل است. ایشان در سایت و بسیاری از مقالاتش به مسأله فلسطین از دیدگاه جهانی‌سازی برخورد می کند و معتقد است سیاستمداران محافظه کار جهانی از نا امنی منطقه‌ی خاور میانه سود می برند و این به حربه‌ای برای اشغال و سرکوب جنبش‌های آزادی‌بخش تبدیل شده است.

نوام چامسکی مخالف این طرح است و در این رابطه چنین تحلیل می کند: "لحظه‌ای اصول را فراموش کرده و روی تاکتیک متمرکز شویم. شما باید تاکتیکی را که شناسی برای موفقیت دارد برگزینید در غیر این صورت هر چه بکنید توخالی است. اگر شما تاکتیکی را جستجو می کنید که بتواند به نتیجه برسد نباید صحنه نبرد مورد علاقه دشمن را برگزینید. قدرت حکومتی خشونت را دوست دارد: آن را در انحصار دارد. فارغ از درجه‌ی خشونت تظاهرکنندگان، حکومت به خشونت بیشتری متوسل می شود. به این دلیل از سال های ۱۹۶۰ هنگامی که من با دانشجویان فعال صحبت می کردم، به آنها توصیه می کردم که در تظاهرات کلاه ایمنی بر سر نگذارند. در واقع پلیس خشن است، اما اگر شما یک کلاه ایمنی را نشان دهید، پلیس خشن تر می شود. اگر شما با یک تفنگ بیابید، آنها با تانک می آیند؛ اگر با تانک بیابید، آنها از 52B پیاده خواهند شد: این جنگی است که شما با لاجبار در آن بازنده خواهید بود. هر بار که شما یک تصمیم تاکتیکی می گیرید، باید از خود سوال کنید: به چه کسی می‌خواهم کمک کنم؟ آیا در جستجوی آرامش وجدان خود هستید؟ یا سعی در کمک به مردم دارید برای این که کاری برای آنها انجام دهید؟

پاسخ این سوال راه به انتخاب تاکتیک‌های متفاوت می برد. فرض کنیم که سوال، تحریم دانشگاه حیفا باشد (به دلیل تبعیض علیه دانشجویان فلسطینی). با این نوع اقدامات، شما یک هدیه به افراط گراها می دهید. آنها بلافاصله خواهند گفت، و به درستی، که شما یک دوروی واقعی هستید: «چرا سوربن، هاروارد یا اکسفورد را تحریم نمی کنید؟ کشورهای آنها در بی‌رحمی‌های بدتری شرکت داشته اند! پس چرا تحریم دانشگاه حیفا؟» لذا این یک هدیه به افراط گراهاست که می‌توانند محتوای عقیدتی تحریم را بی‌اعتبار کنند. این کار می‌تواند به کسانی که آن را بر پا می‌کنند آرامش وجدان بدهد اما، دست آخر، این کار به فلسطینی‌ها لطمه می‌زند.

در دوران جنگ ویتنام، من متعجب بودم که چرا ویتنامی‌ها اقدام‌هایی از نوع اقدام ویتنام (سازمان دانشجویان برای چپ نوین) را ارج نمی‌نهند. آنها جوان‌های علاقه‌مندی بودند، من آنها را ستایش می‌کردم و خود را به آنها نزدیک حس می‌کردم. روش رویارویی آنها با جنگ این بود که به خیابان‌ها بریزند و شیشه مغازه‌ها را بشکنند. ویتنامی‌ها کلا با این نوع کارها مخالف بودند. آنها غم ادامه حیات داشتند: اینکه دانشجویان آمریکایی از قیل آنها خوش باشند را به سخره می‌گرفتند. آنها به سرعت دریافتند که شکستن شیشه‌ها ایده جنگ‌طلب‌ها را تقویت می‌کند. همان طور هم شد. **تاکتیکی که به آرامش وجدان فعال‌ها اولویت می دهد می‌تواند به قربانی‌ها ضرر برساند.** در مقابل ویتنامی‌ها تظاهرات زنانی را ستایش می‌کردند که در سکوت و در برابر قبرها صورت می‌گرفت. برای آنها این نوع اقدام‌ها بود که ما می‌بایست انجام می‌دادیم. امروز هم همین طور است: اگر می‌خواهید به فلسطینی‌ها کمک کنید، به پی آمدهای تاکتیک‌هایی که انتخاب می‌کنید بیندیشید. (1)

یکی دیگر از مخالفان سرسخت کمپین "تحریم، بایکوت و عدم سرمایه‌گذاری"، اریک لی بنیانگذار لیبر استارت است (2). وی از جنبه‌ای دیگر با این مسأله مخالف است. ایشان اعمال اسرائیل را حق طبیعی‌اش برای دفاع از کشور اسرائیل می‌داند و به هیچ وجه مسأله اشغال فلسطین را مطرح نمی‌کند و حتی فراتر از سایت و وبلاگ شخصی‌اش، در نشریات

عربی نیز به مخالفت با این کمپین می‌پردازد. زمانی که کنفدراسیون کارگران انگلیس قطعنامه بایکوت، تحریم را در کنگرشان به تصویب رساندند، ایشان در مقاله‌ای در گاردین به نمایندگان اتحادیه‌های کارگری یاد آور شدند که باید از مبارزات کارگران ایران دفاع کنند نه آنکه اسرائیل را تحریم کنند. (3) وی در حقیقت این دو را در برابر هم قرار می‌دهد و باید به ایشان و دوستانشان خاطر نشان کرد که جنبش کارگری ایران در کنار جنبش کارگری فلسطین قرار دارد و بهیچ وجه در برابر هم قرار ندارد که با دفاع از کارگران در ایران به مقابله با کارگران و زحمتکشان فلسطین برویم. در هیچ کجای جامعه عرب امروز خلاقیت و سرزندگی مبارزات کارگری، همانند کارگران فلسطین نیست. (4)

زحمتکشان فلسطین از سال 1948 شرایطشان نه تنها بهتر نشده است، بلکه با افت حمایت‌های بین‌المللی مرفی و چپ در این دو دهه فشار بیشتری را تحمل می‌کنند و در این دوره از مبارزات، مشکلاتشان بسیار پیچیده شده است. نباید گذاشت با شعارهای انحرافی، حمایت‌های واقعی و مردمی کم شود. آزادی و حق سرنوشت مردم فلسطین بسیار به آزادی و حق انتخاب مردم ایران گره خورده است و در فلسطین گرایش‌های متفاوتی همانند ایران وجود دارد، ولی باید اصول مبارزاتی کارگران را حفظ و هر چه بیشتر از آن حمایت کرد و در عمل با گرایش‌های انحرافی که به نام کارگران وبه کام دیگران است مبارزه و آن را افشا کرد.

زیرنویس:

(1) <http://ir.mondediplo.com/article1583.html>

(2) اریک لی در مقاله‌ای در زمان جنگ اسرائیل و لبنان مینویسد چپ باید از اسرائیل در این جنگ دفاع کند

(3) http://www.ericlee.info/2006/07/the_left_should_be_supporting.html

(3)

<http://www.guardian.co.uk/commentisfree/2009/sep/23/israel-trade-unions-tuc-iran>

(4) اولین کنفرانس لیبر استارت در سال 2009 در شهر واشنگتن برگزار شد.

<http://blog.aflcio.org/2009/08/19/labourstart-and-the-union-movement-making-connections>

دومین کنفرانس در شهر همیلتون کانادا برگزار شد. دی ریک بلک ادر که مسئول آن بود و در افتتاح کنفرانس لیبر استارت در ده جولای از سولیدریتی سنتر تشکر کرد که با حمایت مالی آن‌ها این کنفرانس برگزار شده است. اتفاقاً جای کمپین تحریم و بایکوت باید در سایتی مانند لیبر استارت باشد که مدعی دفاع از کارگران است. اما اکنون این سایت تبدیل به پیش برنده‌ی سیاست‌های آمریکا و سولیدریتی سنتر شده است و اریک لی گرداندن آن که در گذشته خواهان حمایت آمریکا از این سایت بود، اکنون به آرزوی خود رسیده است. در دو سال گذشته حمایت‌های آمریکا از آنان گسترش یافته است و به نام کارگران سیاست‌های آمریکا را تبلیغ می‌کند.

نقشه کاهش مساحت کشور فلسطین و اسرائیل در طی سال‌های 1946 تا 2000



مبادا گمان کنند که پاسخ معترضان به لایحه حمایت خانواده را می توانند با چماق، باتوم و احیاناً گلوله بدهند.

جرس: صدیقه و سقمی، نویسنده، شاعر و استاد دانشگاه نامه ای سرگشاده خطاب به نمایندگان مجلس نوشته است و طی آن در دستور کار قرار گرفتن دوباره لایحه خانواده را به شدت نقد کرده و تمامی پیامدهای تصویب قوانین نادرست در این رابطه را متوجه مجلس دانسته است.

بنا به گزارش های رسیده به جرس، در بخشی از این نامه آمده است: در طول سالیان گذشته سیاست و اقتصاد کشور نظامی و امنیتی شده است. ابهامات و سوالات فراوانی درباره نحوه هزینه کردن ثروت های عمومی مطرح شده است. نگرانی های عمیق و جدی نسبت به روند حرکت های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی و رشد روز افزون طالبانیسم در کشور بوجود آمده است.

این استاد دانشگاه همچنین نوشته است: حتماً می دانید در خیابان ها چه می گذرد و با جوانان شکبیا و نازنین این مرز و بوم چه می کنند. عوامل خشن و ترسناک حکومت، بی خردانه به دختران و پسران، زنان و مردان حمله می برند تا وظیفه شرعی امر به معروف و نهی از منکر را انجام دهند! آمران و ناهیبانی که خود مرتکب منکر می شوند و هیچ نتیجه معروف و پسندیده ای بر رفتارهای زشت آنان مترتب نیست. اینها همه جلوه هایی از باورهای همان جریان است که امروز قصد ویران کردن بنیان خانواده را دارد.

متن کامل این نامه که نسخه ای از آن در اختیار جرس قرار گرفته به شرح زیر است:

بنیان خانواده را ویران نکنید
نمایندگان محترم مجلس! ای کسانی که بر صندلی های نمایندگی مردم تکیه زده اید!

در چهارده ماه گذشته حوادث مهمی بر کشور ایران رفته است. فرزندان بیگانه بسیاری از این آب و خاک در خیابان ها و نیز بازداشتگاه ها به خون خود غلغیدند و جان باختند. مردان و زنان بسیاری راهی زندان ها شدند. دایره آزادی های محدود، تنگ تر و محدود تر شد. از فعالیت احزاب و مطبوعات و انسان های آزادی خواه ممانعت شد. آزادی های مشروع، قانونی و انسانی بیش از پیش پایمال گشت. در کوی و برزن فرزندان این ملت مورد هجوم وحشیانه و ضرب و جرح قرار گرفتند.

در طول سالیان گذشته سیاست و اقتصاد کشور نظامی و امنیتی شده است. ابهامات و سوالات فراوانی درباره نحوه هزینه کردن ثروت های عمومی مطرح شده است. نگرانی های عمیق و جدی نسبت به روند حرکت های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی و رشد روز افزون طالبانیسم در کشور بوجود آمده است.

من به عنوان یک شهروند ایرانی مایلم بدانم که شما برای دفاع از حقوق مردم و منافع ملی چه کرده اید! در گیرودار تغییر و تحولات مهم حدود سه سال پیش لایحه ای به نام لایحه حمایت خانواده به مجلس آورده شد که این لایحه واکنش های فراوان و نگرانی های جدی بسیاری را برانگیخت.

کارشناسان، حقوقدانان، وکلا و به ویژه زنان از صنوف گوناگون اعتراض خود را نسبت به این لایحه اعلام کردند. اعتراضات فراوان، بررسی این لایحه را به تأخیر انداخت تا آن که اکنون پس از جریانات و بحران های چهارده ماه گذشته دوباره این لایحه در دستور کار قرار گرفته است. مبادا آنان که آزادی و آزادی خواهان را محبوس کرده اند گمان کنند که اکنون فرصتی مغتنم برای پیش برد اهدافشان در دست اندازی به نظام و ساختار مهم خانواده است! مبادا آنان گمان کنند که پاسخ معترضان به لایحه پیشنهادی خود درباره حمایت خانواده بویژه زنان را نیز می توانند با چماق، باتوم و احیاناً گلوله بدهند! مبادا آنان گمان کنند که با تصویب چنین لوایحی می توانند زنان را از مطالبه حقوق انسانی و مدنی خود باز دارند!

اگر مقدرات سیاسی کشور از ید قدرت مجلس خارج است، اگر مقدرات اقتصادی کشور از ید قدرت مجلس خارج است و مجلس نمی تواند بر نحوه هزینه کردن ثروت های ملی نظارت کند و به مردم گزارش دهد، اگر نظارت بر قوه قضاییه و نحوه بازداشت کردن افراد، محاکمه کردن، زندانی کردن و چگونگی رفتار با زندانیان از ید قدرت مجلس خارج است، اگر نظارت بر عملکرد نیروهای نظامی، انتظامی و امنیتی از ید قدرت مجلس خارج است، اگر معرفی متخلفان، مفسدان و جنایتکاران و پیگیری محاکمه و مجازات آنان از ید قدرت مجلس

خارج است، اگر دادخواهی نسبت به حقوق مظلومان از ید قدرت مجلس خارج است، و اگر انجام بسیاری از وظایف دیگر از ید قدرت مجلس خارج است، آیا تصویب و عدم تصویب مواد لایحه حمایت خانواده بر اساس نظر کارشناسان و حقوقدانان و در جهت منافع خانواده بویژه زنان که یکی از دو رکن اصلی خانواده و یا حتی در خانواده ایرانی رکن اصلی محسوب می شوند نیز از ید قدرت مجلس خارج است؟

مدافعان تغییر ساختار خانواده و نظام اجتماعی و ترویج چند همسری و بی بندوباری جنسی با توجیبات شرعی دست پرورده یک جریان منحط مذهبی هستند که گمان می کنند امروز اسلام نیازمند مردانی است که چند زن داشته باشند! زنانی که برای آنان فرزندان بسیار بیاورند، فرزندان را که تحت تعلیم و تربیت این جریان در نیابوگی آماده عملیات انتحاری شوند یعنی خود را بکشند تا این جریان و دست اندرکاران آن بر مسند قدرت بمانند.

این جریان همان است که هر گونه خشونت و جنایت را نیز با آیات و روایات توجیه می کند به راستی بس است توجیه شهوت و جنایت با احکام شرعی و دینی. امروز اسلام محتاج صداقت، شجاعت، مروت، انسانیت، خرد و ملاحظت است. امروز اسلام نیازمند انسانهای آزاده و صداقت پیشه ایست که باورهای دینی و جان و مال مردم را از جنگل بی رحم غارتگران و جنایتکاران به در آورند. در طول سه دهه گذشته بنیان خانواده با توجیبات نادرست شرعی سست و متزلزل شده است. مردان بسیاری از این توجیبات بهره برده اند و خانواده های فراوانی متلاشی زنان و فرزندان زیادی قربانی این هوسرانی ها شده اند. حتماً سری به دادگاههای خانواده زده اید و یا شاید پای صحبت وکلا نشسته اید. دغدغه خاطر کسانی که گمان می کنند حکم شرعی تعدد زوجات ویا متعه بر زمین مانده است، آشفتگی و پریشانی زیادی را در خانواده ها بوجود آورده، شمار پرونده های دادگاهها را افزون ساخته است.

حتماً می دانید در خیابانها چه می گذرد و با جوانان شکبیا و نازنین این مرز و بوم چه می کنند. عوامل خشن و ترسناک حکومت، بی خردانه به دختران و پسران، زنان و مردان حمله می برند تا وظیفه شرعی امر به معروف و نهی از منکر را انجام دهند! آمران و ناهیبانی که خود مرتکب منکر می شوند و هیچ نتیجه معروف و پسندیده ای بر رفتارهای زشت آنان مترتب نیست.

اینها همه جلوه هایی از باورهای همان جریانی است که امروز قصد ویران کردن بنیان خانواده را دارد. شما ببینید جوانان عزیزی که در خیابانها به آنان توهین می شود جوانانی هستند پرورش یافته در سایه همین نظام و حکومت دینی. گوش آنان پر است از سخنان این مروجان و مبلغان اسلام. چشم آنان پر است از صحنه اعمال و رفتار ناپسند این مروجان و مبلغان. این دست از مروجان و مبلغان اسلام همواره اعلام کرده اند که داشتن چند همسر حق مرد و مخالفت با آن مخالفت با شرع است.

این سخن تفسیری نادرست و تبلیغی ناپسند از اسلام است. قرآن در آیه چهار سوره نساء در روزگاری که چند همسری شکل معمول و مرسوم خانواده در میان مخاطبان اسلام بوده، آنان را دعوت می کند که به یک همسر اکتفا کنند و تک همسری را مناسب تر می خواند.

تجربه بشری نیز حاکی از آن است که خانواده تک همسری بهترین و با ثبات ترین شکل خانواده است. حال در جامعه ایران که همواره خانواده تک همسری معمول بوده است عده ای مغرضانه و یا جاهلانه در صدد برآمدن و توجیبات شرعی خانواده چند همسری را ترویج و جایگزین سازند. ازدواج مجدد با توجه به پیامدهای زیان بار آن در اکثر قریب به اتفاق موارد مکروه و یا حرام است. مطمئناً محدود ساختن امور مکروه و حرام مشروع است!

چنانچه در بهترین حالت ازدواج مجدد را مباح بدانیم، باز هم محدود ساختن آن به منظور دست یافتن به مصالح مهم تر امری مشروع و معقول است. به راستی در کشوری که جوانان بسیاری به دلیل فساد اقتصادی، بیکاری و گرانی قادر به گرفتن یک زن نیستند با ترویج چند همسری مشکل چه کسانی حل خواهد شد؟! آیا مردان متمول و هوسباز و بی تعهد نسبت به خانواده تاکنون منتظر تصویب این لایحه مانده اند؟ و برای ازدواج مجدد و یا موقت منع قانونی داشته اند؟ در حالی که موانع قانونی قبلاً توسط شورای نگهبان از پیش روی این مردان بر داشته شده است.

جان سختی نئولیبرالیسم و ریاضت اقتصادی کارگران

محمد قراگوزلو

طی دهه‌ی گذشته و به ویژه پس از علنی شدن بحران اقتصاد سیاسی نئولیبرالی، نگارنده کوشیده است در هر فرصت ممکن به نقد و ارزیابی ساختارهای متناقض نظام سرمایه‌داری بپردازد و با تاکید بر دو نظریه علمی مارکسی "اضافه‌تولید" و "گرایش نزولی نرخ سود" ابعاد بحران اقتصاد نئولیبرالی را تشریح کند. پس از رو شدن عمق بحران (سپتامبر 2008) دامنه‌ی این نقدها از سوی افراد و گروه‌های صاحب‌نظر چپ ضد سرمایه‌داری در سطوح جهانی گسترش یافت. صاحب این قلم در آخرین مقاله‌اش (یونان در بنیست طرح تحول اقتصادی) کوشید در کنار طرح و شرح بنمایه‌های بحران اقتصادی جاری در یونان؛ ردپای سیاست‌های نئولیبرالی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی را ترسیم کند و نشان دهد که این سیاست‌ها چگونه تا عمق استخوان زندگی طبقه کارگر و زحمتکشان را در هم می‌شکند.

تحقیقاً مهمی چپ‌های ضد سرمایه‌داری از بحران اقتصادی جاری تحت عنوان "پایان نئولیبرالیسم" یاد کرده‌اند. تا آنجا که صدها مقاله با همین عنوان از سوی جریان‌ها و گرایش‌ها مختلف چپ منتشر شده است. من نیز در مقالات خود به دفعات از "پایان عمر نئولیبرالیسم" - به مصداق سقوط هارترین ژانر سرمایه‌داری - سخن گفته‌ام و فصل موزی از کتاب "بحران" را به همین عنوان اختصاص داده‌ام. اینک دوستان زیادی می‌پرسند: الف. آیا سقوط دولت حزب لیبر در انگلستان و به قدرت رسیدن نئونکسرواتیستها (همان تاجریستها) ناقض نظریه پایان نئولیبرالیسم نیست؟ ب. اتخاذ سیاست‌های افراطیتر نئولیبرالی موسوم به "ریاضت اقتصادی" توسط دولت‌های عضو حوزه یورو به مثابه "اعتلای مجدد برنامه‌های نئولیبرالی" چه‌گونه تفسیرپذیر است؟

این موضوع وقتی اهمیت بیشتر می‌یابد که در نظر داشته باشیم تصویب برنامه‌های ریاضت اقتصادی در اروپا با اجرای همان سیاست‌ها تحت عنوان "هدف‌مندی ساز پارانه‌ها" در ایران مصادف شده است. از یک منظر واقعی میتوان گفت - و پذیرفت - که دو برنامه پیش گفته در حوزه یورو و ریل ترجمان دیگری از اجرای سیاست‌های نئولیبرالیست. طرح‌هایی که از سوی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی به عنوان تنها راه حل بحران اقتصادی به همه دولت‌ها تحمیل شده است. سیاست‌هایی که با تفاوتی ناچیز از آن تا تهران، از لندن تا پاریس، از لیسبون تا رم و... در دستور کار دولت‌ها قرار گرفته و نتیجه‌ی جز فقر و فلاکت روزافزون برای کارگران و زحمتکشان نداشته است. مساله این است: نئولیبرالیسم جان سخت در راه سقوط، مقاومت میکند. در این مقاله خواهم کوشید به اجمال ابعاد مختلف جان سختی نئولیبرالیسم را در چند کشور بحران زده (در آستانه بحران؟) نشان دهم و تا حد امکان پاسخ مناسبی برای دوستانی که به صور مختلف نگارنده را مخاطب پرسش‌های پیش گفته قرار میدهند بیابم. دیدی است ارزیابی دقیق این مهم در چنین مجال مجملی نمی‌گنجد. بدین اعتبار در این مقاله جنبه‌های کلی بحران نئولیبرالی در کشورهای مختلف مطرح خواهد شد و اگر "دست تقدیر" امان دهد در آینده تبعات این سیاست‌ها در زندگی کارگران شکافته خواهد شد و آلترناتیوهای موجود مورد بررسی قرار خواهد گرفت. این مقاله جنبه‌ی "تفسیر"ی دارد. قسمت "تغییر"ی آن را در آینده پی خواهیم گرفت.

استمرار بحران نئولیبرالی و تمهیدات کنترلی

یک دولت نئولیبرال واقعی به منظور غلبه بر بحران اقتصادی، کاهش تورم و حفظ توازن مالی خود - که همواره با کاهش شدید مخارج عمومی و افزایش نرخ بهره سرمایه صورت می‌یابد - به چند اقدام کلی دست می‌زند: - بازار کار متغیر. (ملغا کردن قوانین بازار کار. در ایران: قراردادهای سفید و موقت کار).

- آزادسازی تجاری و تکیه بر بنیادگرایی بازار. (سپردن قیمت‌گذاری اجناس مورد نیاز مردم به دست بازار آزاد).

- خصوصی‌سازی خدمات عمومی و اعمال سیاست‌های مونتاژیستی.

- ارز‌نسازی پایی کار. (به حقوق پایی 303 هزار تومانی کارگران ایرانی توجه شود).

- حذف سوبسیدهای دولتی و به صفر رساندن حمایت‌های مالی دولت از مراکز و امکانات مورد نیاز اکثریت فرودست جامعه مانند بهداشت، درمان، آموزش، آب، برق، سوخت، بیمه، غذا و حمل و نقل. (در مورد وضع درمان و بیمه در ایران دست‌کم بنگرید به دو مقاله اخیر نگارنده: "از زخم قلب محمود صالحی"; "در نگوشت اصلاح‌طلبان و ستایش از همبستگی کارگران.")

(در افزوده: روز 20 ژانویه 1981 رونالد ریگان در مقام عملی دکترین مکتب شیکاگو و در مقام رئیس جمهوری آمریکا اعلام کرد "دولت راه حل

مشکلات ما نیست بلکه دلیل وجود مشکلات است و دوران آن به پایان رسیده... " هدف ظاهری ریگان کوچک کردن دولت از طریق حذف خدمات عمومی و تقویت سرمایه‌داری بازار آزاد و بخش خصوصی بود. اما تجربه‌ی 30 سال سلطه‌ی سپاه دولتهای نئولیبرال عملاً نشان میدهد که اگرچه حمایت دولت از خدمات عمومی محو گردیده اما هزینه‌های دولت - به ویژه در بخش پلیسی، نظامی و امنیتی - به مراتب فربه‌تر از گذشته - دولتهای کینزی - شده است.)

- پیشگیری از فعالیتهای سندیکائی و مبارزه با اتحادیه‌ها و شوراهای مستقل کارگری، با هدف تلاشی اتحاد و همبستگی طبقه کارگر.

- اتخاذ سیاست‌های سرکوبگرانهی نظامی در مواجهه با هرگونه اعتراض دموکراتیک و تحدید حداکثری آزادی‌های حداقلی!

- تکیه بر اقتصاد غیرمادی، بورسبازی، اقتصاد کازینو، مقرراتزدائی از بازار و بانکها، توزیع دارائی رو به بالا و... (در تشریح تمام موارد پیشگفته بنگرید به کتاب "بحران" به همین قلم. 1388، تهران: موسسه انتشاراتی نگاه.)

سیاست سوبسید گرفتن دولت از مردم (نئولیبرالیسم) که صدای انتقادی اقتصاد خواننده‌های لیبرالی همچون ژوزف استیگلیتز (مشاور سابق برتون وودز) را نیز در آورده است با عناوین پر طمطراق و شیدانهی نامگذاری شده است که طرح و اجرای آن فقط از عهدهی راستترین دولتهای سرمایه‌داری بر می‌آید. باری عبارت صوفیانهی ریاضت اقتصادی - که دولتهای بحران‌زدهی حوزه یورو در بوق کرنا کرده‌اند - هیچ ربطی به منازل هفتگانهی درویش و عارفان ندارد. در دنیای ریاضت اقتصادی قرار نیست انسانها از طریق وادیهای صوفیانهی توبه، زهد، ورع، رضا، خشوع و... به کمال برسند. ریاضت اقتصادی ترجمان عوام‌فریبانهی همان سیاست‌های نئولیبرالیستی است که از سال 1979 و متعاقب شکست اقتصادهای کینزی در دستور کار سرمایه‌داری قرار گرفت و اجرای آن در انگلستان به مارگارت تاچر واگذار شد و دو سال بعد رونالد ریگان در ایالات متحده وظیفهی عملیات‌سازی وحشیانه‌ترین و کثیفترین برنامه‌های سرمایه‌داری را به قصد کنترل بحران به عهده گرفت. تنها تفاوت ماجرا در تشدید فشاریست که دولتهای نئولیبرالی با اتخاذ برنامهی ریاضت در پیش گرفته اند.

تبلیغات مغلوب و اقیبت

این هم لایه از همان دست جنگ‌ریه‌های سرمایه‌داریست که در اوج علنی شدن بحران نئولیبرالی (2008) انواع و اقسام رسانه‌های گوش به فرمان از کنترل بحران، بهبود شاخصهای بازار بورس و عبور صنایع و بانکها از مرز ورشکستگی سخن گفتند - و میگویند - و تبلیغات پر سر و صدائی به راه انداختند که به موجب آن گویا کومه‌های مالی دولتهای امپریالیستی به صنایع و موسسات مالی ورشکسته مفید واقع شده و به رونق بازار انجامیده است. در تمام این مدت دو رقمی شدن نرخ بیکاری و اخراج دسته جمعی کارگران چندان جدی تلقی نشد. در چنین شرایطی و درست در زمانیکه مفسران فاینشال تایمز و گزارشگران دوجونز اسناد مهار بحران را با استشهادهای محلی گنگستران عضو سندیکای قماربازان حرفه‌ی پُر می‌کردند، حباب یونان ترکید. برای پیشگیری از سقوط یونان کل اتحادیهی اروپا بسیج شد. وامهای کلان صندوق بین‌المللی و بانک جهانی به سوی کیسه‌های گشاد دولت این کشور سرازیر گردید. هیچ یک از این وام‌ها برای نجات زندگی کارگران و زحمتکشان نبود. از وام 750 میلیارد دلاری دولت آمریکا به موسسات مالی و صنایع ورشکسته تا وام 110 میلیارد یورونی اتحادیهی اروپا و نهادهای برتون وودز به دولت یونان حتا یک سنت به جیب کارگران بیکار شده و بازنشستهگان به فقر نشسته نرفت. وام خانه‌هایی که بر اثر اقتضای "اسب پرایم" حراج شده بودند، پرداخت نشد. بیمه بیکاری، حقوق کارگران مهاجر، صندوق بازنشستگی و سایر خدمات عمومی مشمول این وام‌ها نشد. تمام این پولها برای این پرداخت گردید که از یکسو موسسات و نهادهای سرمایه‌داری از گرداب بحران خارج شوند و از سوی دیگر بهره‌ی آنها از سفره‌ی فرودستان تادیه گردد. ریاضت اقتصادی یعنی همین. دولتهای سرمایه‌داری با تزریق این پولهای کلان به صنایع و بانکها در صدد مهار آتش بحران برآمدند. حالا پس از دو سال صورت حساب کنترل آتش به مراتب بیش از تبعات آتشسوزی دولتها را بدکار کرده است. رمز کسری بودجه را از همین معادله‌ی ساده میتوان باز گشود.

شرایط کنونی

نگارنده در مقاله‌ی "یونان در بنیست طرح تحول اقتصادی" به اختصار بحران اقتصادی این کشور را بررسی کرده و احتمال شیفت شدن این بحران به یک بحران سیاسی تمام عیار و به تبع آن به وجود آمدن شرایط انقلابی و ظهور بستر مناسب برای جمع کردن بساط سرمایه‌داری حاکم بر آن کشور

را ارزیابی کرده و تنها جهنگیری تماماً مثبت پیروزی این انقلاب احتمالی را در گرو حضور هژمونیک طبقه کارگر یونان دانسته است. سرمایه‌داری جهانی که با تمام قوا میکوشد فائق آمدن تبلیغاتی بر بحران اقتصادی را به شاخه زیرچشم سوسیالیست‌های چپ تبدیل کند حالا نه فقط در حل بحران یونان درآمده بلکه با چشمان تمام باز به سرایت بحران به اقتصاد سایر کشورهای حوزه یورو مینگرد و مثل همیشه به عنوان اولین و آخرین راه‌حل ضد انسانی؛ معیشت کارگران را هدف گرفته است. مرور اجمالی بحران در چند کشور درگیر به تصریح گوشه بی از این مهم یاری خواهد رساند.

فرانسه

فرانسویها در تظاهرات خیابانی استاندند. تاریخ معاصر فرانسه به لحاظ ثبت انقلاب‌های کارگری بینظیر است. با این حال در این کشور بعد از انقلاب‌های دهه 60 همواره سوسیال دموکرات‌های راست، گلیست‌ها یا کنسرواتیست‌ها به قدرت رسیده‌اند. هم اینک نیز با وجود حضور قدرتمند دهها اتحادیه کارگری و جنبه ضد کاپیتالیستی، قدرت سیاسی کماکان در اختیار راست‌ترین جریان محافظه‌کار است. در نیمه دوم سال جاری نیکلا سارکوزی برای مقابله با بحران طرح اصلاح نظام بانکشستی را با هدف "کاهش بودجه صندوق بانکشستی" به میان کشید. به موجب این طرح مقرر شده سن بانکشستی کارگران شرکت‌های حمل و نقل عمومی، گاز و برق از 60 سال به 62 افزایش یابد. هدف اصلی دولت از ارضای این طرح تعویق پرداخت حقوق بانکشستی است. آوار ریاضت اقتصادی به سبک فرانسوی قرار است بر سر کارگران و زحمتکشان کهنسال ویران شود.

به لحاظ بیکارسازی دولت راست‌گرای فرانسه رکورد قابل تاملی به جای گذاشته است. به گزارش I.L.O در سال 2009 ماهانه 256 هزار و 100 فرصت شغلی در این کشور حذف شده است. رقمی برابر یکونیم درصد مشاغل این کشور. پس از جنگ جهانی این رکورد عجیبی است؟! در همین سال 2009 صنایع فرانسه به طور متوسط به تعدیل ماهانه 168 هزار فرصت شغلی اقدام کرده اند و فاجعه بارتر از همه افزایش نسبی بیکاری زنان کارگر است.

ایتالیا

دولت راست‌گرای بولسونوکی نیز که در مسیر سونامی بحران اقتصادی قرار گرفته به جمع مردان ریاضت اقتصادی پیوسته است. در ایتالیا طرح گسترده‌ای از سوی دولت برای کاهش خدمات دولتی، تقلیل دستمزد کارگران و افزایش مالیات‌ها در دستور کار قرار گرفته است. در فرانسه اتحادیه کارگری CGT تظاهرات و اعتصاب کارگران را سامان می‌دهد. در ایتالیا اتحادیه کارگری CGIL تاکنون دهها اعتصاب را با مشارکت کارگران حمل و نقل عمومی سازمان داده است.

اسپانیا

دولت اسپانیا که از مقروضترین و آسیب‌پذیرترین دولتهای عضو حوزه یورو به شمار می‌رود در نخستین گام اجرای برنامه ریاضت اقتصادی، طرحی را تحت عنوان "توافق توسعه حرفه‌ای" در پیش گرفته که به موجب آن هزاران نفر از کارگران شرکت‌های حمل و نقل و انرژی بیکار خواهند شد. به گفته ژان کلود تریکت (رئیس بانک مرکزی اروپا) دولتهای حوزه یورو برای جبران کسری بودجه خود باید طرح ریاضت اقتصادی را بیکم و کاست به اجرا بگذارند. کارگران آلمانی، ایتالیایی، فرانسوی، اسپانیایی و... که طی چند ماه گذشته دست به تظاهرات و اعتصاب زده‌اند همواره و به درست بر سه شعار کلیدی تاکید کرده‌اند: "بحران کنونی، بحران کاپیتالیسم است"، "از آتن تا برلین، بانکها و موسسات مالی باید خسارات بحران را بپردازند" و "کارگران قربانی بحران هستند".

در اسپانیا نرخ بیکاری به 23 درصد افزایش یافته است. بیش از 40 درصد ارتش بیکاران از جوانان شکل گرفته است. همین بیکاری فزاینده به کارفرمایان فرصت طلایی انعقاد قراردادهای موقت را عطا کرده است. در این قراردادهای، دستمزد ماهانه حداقل 5 درصد سقوط کرده و امکان منجمد کردن یک ساله دستمزدها پیشبینی شده است. به پیشنهاد صندوق بینالمللی و بانک جهانی، دولت اسپانیا 1/75 درصد (تقریباً 122 بلیون یورو) از بودجه خدمات عمومی و اجتماعی کاسته است. این کاهشها قرار است ادامه یابد نکته جالب درمناست‌گی بحران اقتصادی اسپانیا و یونان - علاوه بر گرایش نزولی نرخ سود به عنوان دلیل اصلی بحران - در یک طنز شگفتناک نهفته است. هم دولت جوزپاتروس (اسپانیا) و هم دولت پاپاندرو (یونان) با پرچم احزاب به اصطلاح "سوسیالیست" به قدرت رسیده‌اند و حالا شمشیر داموکلس خود را بر گردن کارگران و زحمتکشان نهاده‌اند. البته نکته جالب در این میان لو رفتن دام چاهی این "سوسیالیسم" کذابی و افشا شدن ماهیت بورژوازی آن برای طبقه کارگر هر دو کشور است. مقاومت کارگران اسپانیایی در برابر دولت بورژوازی و اعتصاب گسترده 28 مه 2010 کارگران راه‌آهن سراسری و به دنبال آن اعتصاب دو میلیون نفری کارگران و زحمتکشان در شهر مادرید، به وضوح موید این نکته است که طبقه کارگر به ماهیت بورژوازی دولت حاکم پیبرده و عزم خود را برای تغییر شرایط حاکم جزم کرده است. بیتردید میزان، عمق و چگونگی این تغییرات در گرو سطح عملکرد و گستره اتحاد و نفوذ تشکلهای کارگری است.

یکی دیگر از خصصتهای مشابه مقاومت طبقه کارگر اسپانیا و یونان، اعتراض گسترده به خصوصیسازی در بخش صنعت حمل و نقل است. این دولتها برای جبران بخشی از بدهیهای خود اقدام به خصوصیسازی همجانبی خدمات عمومی کرده‌اند. کامیونداران به برنامه دولت برای خصوصیسازی صنعت حمل و نقل معترضند و به درست معتقدند که ایجاد تسهیلات در صدور مجوز برای خرید تاکسیر به افزایش رقابت و به تبع آن کاهش قیمت حمل و نقل منجر خواهد شد. (معترضان که پیش از این با قیمتهای هنگفت مجوز گرفته‌اند، برای پرداخت بدهیهای خود 5 سال وقت خواسته‌اند، اما دولت از طریق خصوصیسازی آنان را برای تسویه بدهیهای خود تحت فشار قرار داده است.)

انگلستان

همه میدانند که بحران جاری ابتدا گریبان موسسات مالی آمریکا را گرفت و زمانیکه از حیثی بانکه عبور کرد و به یک بحران تمام عیار اقتصادی تبدیل شد به سایر دولتهای سرمایه‌داری همپیمان ایالات متحده و به طور مشخص اتحادیه اروپا و... و به طور مشخصتر انگلستان - نیز سرایت کرد. این نیز لابد از محسّنات جهانیسازی نئولیبرالی و مقرراتزدانی عنان گسیخته است که مانند ایدز عمل میکند. عالیجناب تریکت اگرچه میبیزد ناتوانی دولتهای یونان، پرتغال و اسپانیا در بازپرداخت بدهیهای کلان خود امری واقعی است اما با نخوت تمام به پیمان ماستریخت مینازد. به نظر وی برای خروج از این بحران بانک مرکزی اروپا میباید ضمن دخالت در بازار اوراق قرضه و رفع نگرانی سرمایه‌گذاران بازارهای مالی بینالمللی مانع از سرایت بحران به سایر اعضای حوزه یورو شود. اما اسکس ویر رئیس بوندس بانک آلمان با تاکید بر همان پیمان ماستریخت اقدام بانک مرکزی اروپا را باعث افزایش ریسک سیستم مالی اروپا دانسته و یادآور شده مگر نه این که به موجب پیمان، هیچ کشور اروپایی حق اعطای کمک مالی به کشورهای عضو حوزه یورو را ندارد؟

سرمایهداری در اعماق یک افسردگی وحشتناک اقتصادی توتلو میخورد و یکی از مراکز مهم این رکود بزرگ انگلستان است. حالا دیگر انگلستان مهد و مرکز اصلی پرورش نوزاد ناقصالخفگی ریاضت اقتصادی است. پزشکان و پرستاران جدید از راه رسیده‌اند و همپالکهای دندانگ خود در حزب لیبر را کنار زده‌اند و با جابو و جنبلی که از مرشد پیر و بزرگشان (مامان تاچر) آموخته‌اند مانند شغالان بر سفره کارگران و زحمتکشان یورش برده‌اند. تغییر دولت و به قدرت رسیدن نئوکنسرواتیست‌ها معنای جز ورود بحران اقتصادی به سبک جدید و به تبع آن اتخاذ افراطی سیاستهای فاشیستی تاچریستی ندارد. سرمایه‌داری انگلستان به فراسط دریاخته که با مامات لیبرها و سیاستهای منسوخ لیبرالیسم لیبرتر نمیتوان بر کسر بودجه هنگفت دولت غلبه کرد. در نتیجه باید با تمام قوا بر فرودستان فشار آورد. نئوکنسرواتیست‌ها راه اعمال چنین فشارهایی را بهتر از دوستان لیبرال و لیبرتر خود بلدند. دولت تاچریست دیوید کامرون در اوج معرکه چنین بحرانی متولد شده است و از قرار مصمم است با همان نسخه‌های آشنای نئولیبرالی تمهیدات لازم را برای کنترل بحران و عبور از یک دوره جدید انباشت فراهم کند. اما ماجرا به این ساده‌گی هم نیست. اعضای صند کارگری دولت نئوکنسرواتیست کامرون که در شروع کار با سخاوتمندی سخت بینظیری از 2 تا حداکثر 5 درصد از حقوقهای کلان خود چشم پوشیده‌اند و این رویکرد را استارت شروع سیاست ریاضت اقتصادی جا زده‌اند، نه فقط با مشکلات پیچیده مالی، بلکه با یک بحران اقتصادی تمام عیار در آینده مواجه خواهند شد. اکونومیست - که انگلستان را کشور بحرانزده‌ای بعدی خوانده و از آغاز قطعی بحران اقتصادی انگلیسی به سبک یونانی سخن گفته است - ابتدا توجه خود را معطوف به بدهیهای دولت انگلستان ساخته است. (درست مانند بدهیهای دولت یونان و ارجح بر آن بدهیهای کلان دولت آمریکا).

-در انگلستان تا پایان سال 2010 کسری بودجه دولتی به حدود 13 درصد تولید ناخالص داخلی خواهد رسید. چنین نسبتهایی برای اقتصاد بحرانزده یونان 12/5 درصد بوده است.

-در اواسط ژوئن 2010 بدهی دولت انگلستان به 68 درصد تولید ناخالص داخلی این کشور رسیده است. در حالیکه در سال 2007 این نسبت در حدود 40 درصد برآورد شده بود. روند صعودی و شکل تعمیق بحران به وضوح پیداست. -به نظر میرسد بدهی عمومی انگلستان تا سال 2013 از مرز صددرصد تولید ناخالص داخلی این کشور نیز عبور کند.

نگفته پیداست دولت انگلستان قادر نخواهد بود برای ترمیم این شکاف وحشتناک بر پشت و روی افزایش مالیات‌ها حساب ویژه‌ای باز کند. -حجم اقتصاد یونان تقریباً 16 درصد اقتصاد انگلستان است. با این اوصاف بروز یک بحران همجانبی اقتصادی - مانند بحران یونان - بنبی اتحادیه اروپا و کمر حوزه یورو را در هم خواهد شکست و شوک بزرگی به جهان سرمایه‌داری وارد خواهد کرد. وقتی حوض متلاطم یونان میتواند، بالاس اقتصادی اروپا را به هم بزند معلوم است که سونامی در شبه جزیره چهگونه به بنیادهای سرمایه‌داری یورش خواهد برد. دولت دیوید کامرون در نخستین اقدام عملیاتی به طور جدی سیاست ریاضت اقتصادی را در دستور کار قرار داده است. جورج آزیورن (وزیر دارایی انگلستان) یک راهکار تا حدودی کارساز را افزایش مالیات بر ارزشافزوده دانسته است. این میزان قرار است از 18 درصد به 28 درصد افزایش یابد. وضع مالیات بر درآمد بانکها از ژانویه

ظهور «طبقه جدید» در مصر جمال عبدالناصر

آلن گرش - ترجمه بهروز عارفی

ظهور نخبگان جدید، همیشه برای پایان بخشیدن به راه ورسم مردم فریب رهبران پیشین کافی نیست.

ارتش اسرائیل در ژوئن 1967 با تهاجم علیه نیروهای مصر، سوریه و اردن، آن ها را در هم شکست. این تاریخ، فقط فروپاشی رویای وحشی را ثبت نمی کند که جمال عبدالناصر رئیس جمهوری مصر در سر می پروراند. این تاریخ، فقط تنها بمنزله پذیرش شکست ناسیونالیسم عرب و آغاز صعود اسلامیسیم سیاسی تحت اشکال گوناگون از محافظه کاری اجتماعی تا جهادی گری جهانی نبود. این تاریخ، همچنین نماد ناکامی عمده خواست تغییرات اجتماعی در مصر، نیل به استقلال اقتصادی ملی و استقرار جامعه مساوات طلبانه تر و عادلانه تر نیز هست.

فراموش شده است که «افسران آزاد» که بارهبری ناصر در 23 ژوئیه 1952 ملک فاروق را سرنگون کردند، در آن زمان هنوز رویای «آزاد ساختن فلسطین» یا ماجراهای فرامرزی را در سر نمی پروراندند. پیش از هر چیزی، آنان خواهان سرنگونی رژیم سلطنتی فاسد و پایان دادن به سلطه بریتانیا بودند تا مصری نیرومند و مدرن ساخته و به شرایط عدم رشد خاتمه بدهند. ابتدا، آنان اصلاحات ارضی را به اجرا گذارند و سپس از آغاز سال های دهه 1960، راه «سوسیالیسم عربی» را در پیش گرفته و بخشی از اقتصاد را ملی کرده و تلاش کردند که صنایع سنگینی از روی الگوی شوروی ایجاد کنند. در آن زمان، چنین بر می آمد که این روش راه قابل اتکانی برای پیشرفت در پیش پای کشورهای جهان سوم قرار می دهد.

در این انقلاب رهبران طبقات کهن به کنار گذاشته شدند: «فئودال ها» در روستا ها و بورژوازی وابسته به رژیم پیشین در شهر ها. انقلاب برنامه های گسترده در زمینه های آموزش، بهداشت و همگانی ساختن ورود به دانشگاه ها را طرح کرد و قوانین اجتماعی پیشرو تدوین نمود و تعداد کارمندان دولت را افزایش داد: در سال 1962، قانونی وضع شد که به دارندگان دبلیم دانشگاهی یک شغل دولتی پیشنهاد می کرد. این بهبود واقعی وضعیت فقیران و تحرک اجتماعی بزرگ با روش های خودکامه - نظیر وجود حزب واحد، نظامی کردن استبدادی سندیکاها - و افزایش نقش سرویس های امنیتی همراه بود.

یوسف شاهین، در فیلم خود، «گنجشگ» (1972) محدودیت های این نظام در زمینه های فساد، بند و بست های پنهانی در پشت شعارهای سوسیالیستی را به بهترین حالتی نشان داده است. پس از شکست سال 1967، ناصر تصمیم گرفت مباحثاتی راه بیاندازد که بسرعت بر روی «طبقه جدید» متمرکز شد. اصلاحات ارضی نابرابری های دیگر و سرمایه داری روستایی ای پدید آورد که اقلیتی از آن سود بردند و اکثریت کشاورزان بی زمین ماندند. در شهرها، بازرگانان و کارفرمایان وابسته به مدیران اقتصاد دولتی و کارمندان ارشد (اغلب افسران ارتش) قوانین را به سود خود تعبیر و ثروت ها اندوختند. برای مثال در سال 1964، بیست و دوفتر از جمع بیست و شش استاندار و یک سوم وزیران از جمع یاد شده بودند. حزب واحد و مسئولان دولتی نقش پلکان ترقی را برای تازه بدوران رسیده ها ایفا کردند و بسیج توده ها مهار شد.

همه این «افشاگری» ها به تند تر شدن گفتار منجر شد. به این صورت که صحبت از ضرورت حزب واحد پیشگام، بسیج طبقه کارگر و کشاورزان فقیر و نقش روشنفکران انقلابی به میان کشیده شد. مصر در بطن جنبش گسترده ای قرار می گیرد که بعد از سال 1968 جهان سوم را از آمریکای لاتین تا ویتنام در نوردید.

باوجود این، انقلاب ناصری از تب و تاب افتاده است. رژیم که ضعیف شده، دیگر نمی خواهد (یا نمی تواند) اصلاحات انجام دهد، چه برسد به آنکه شیوه ای قاطع تر پیش گیرد. هنگامی که در سپتامبر 1970، ناصر در اثر حمله قلبی درگذشت، همه عناصر یک «ضد - انقلاب» مهیا بود. جانشین او، انور السادات، چرخش را انجام داد. او با آمریکا متحد شد و گشایش اقتصادی (انتقال) را آغاز کرد. دوران انقلاب سپری شد و از این ببعد «طبقه جدید»ی برغم مقاومت های شدید با گستاخی به صحنه آمد.

Dans l'Egypte de Nasser surgit une "nouvelle classe"... par ALAIN GRESH, لوموند دیپلماتیک، ژوئن 2010 <http://ir.mondediplo.com/article1573.html>

بدون تفسیر!

به نقل از کتاب کوچی احمد شاملو



2011 عملی خواهد شد. در چنین صورتی آذربورن به نحوی خوشبینانه - و به تعبیر ما ابلهانه - مدعی شده است که کسری بودجهی عمومی کشور از 149 میلیارد پوند (179 میلیارد یورو) در حال حاضر به 20 میلیارد یورو در سال 2015 کاهش یابد. آذربورن به عنوان طراح سیاستهای تاجرپرستی دولت کامرون "بودجهی اضطراری" سالهای آینده را هزینهی ناتوانیهای گذشته خوانده و گناه آن را گردن لیبرها انداخته است. به زعم وی دولت بلر و براون با دستدلبازی حقوق پرداخت کردهاند.

هنوز امضای حکم دولت کامرون خشک نشده است که گاردین خبر میدهد تعداد کارگران بیکار شده در سه ماهی نخست 2010 به بیش از 2/5 میلیون نفر رسیده و رکودی کم نظیر بعد از دسامبر 1994 بر جای گذاشته است.

افزایش پیشبینیپذیر نرخ تورم به طور قطع با واکنش اتحادیههای کارگری انگلستان مواجه خواهد شد و این اعتراضات در تلفیق با سایر برنامههای ضد کارگری ریاضت اقتصادی، به امکان ظهور یک بحران تمام عیار سیاسی دامن خواهد زد.

آلمان

اگرچه رسانههای سرمایهداری آلمان این کشور را بهشت طبقی کارگر و جزیرهی جدا افتاده از بحران اقتصادی جاری خواندهاند، اما واقعیت چیز دیگری است. طی چند سال گذشته دولت آلمان کوشیده است از طریق سیاستهای مبتنی بر نوعی لیبرالیسم لیبرتر، به افزایش تولید و فزونی عرضی کالا اقدام کند و ضمن بالابردن قدرت خرید مردم و تشویق به مصرف، مالیاتها را نیز افزایش دهد. اما افزایش سن بازنشستگی از 65 سال به 67 سال یکی از دلایل فشار دولت بر فرودستان است. دولت آلمان که مدعی ست از بحران اقتصادی لطمه نخورده، فقط در حیطهی صنعت تولید دو خودروی پورشه و بنز نه فقط ساعت کار را به تناسب بخشهای مختلف افزایش داده است، بلکه مانند سایر دولتهای بورژوازی اتحادیهی اروپا سیاست ضد انسانی استخدام کارگران موقت و افراد بیکار - به منظور کاهش دستمزد - را عملیاتی کرده است. بیکاری وسیع کارگران کارخانهای کوچک شهر اشتوتگارت و ایسلنگن و سایر شهرهای صنعتی نشانهای بروز بحران اقتصادی در امنترین دولت حوزهی یوروست. در راستای بیکارسازیهای ناشی از بحران، فقط شرکت زیمنس، از مارس 2010 بیش از دو هزار نفر از کارمندان خدماتی خود را اخراج کرده است. به گفتهی مقامات زیمنس به دلیل کاهش شدید نرخ سود، این شرکت قصد دارد 4200 نفر دیگر از کارمندان خود را اخراج کند. با احتساب این نکته که شرکت فوق کلاً 35 هزار نفر مستخدم دارد، میزان فاجعهی بیکارسازی به وضوح پیداست.

به جز آلمان، تنفس مالی ژاپن نیز به شماره افتاده است. حال و روز اقتصاد ایالات متحده نگفته پیداست. استقراض کلان و انتشار پول در حد مسکن کوتاه مدت هم موثر نخواهد بود و به سقوط ارزش پول و افزایش نرخ تورم، رکود و بیکاری خواهد انجامید. چارهی بیبوی و کسری بودجهی دولتهای سرمایهداری استقراض نیست. این دولتهای ورشکسته که پایههای خود را در معرض توفان خشم کارگران و زحمتکشان به شدت متزلزل میبینند، مثل سی سال گذشته دست به چند اقدام مشخص - همان ریاضت اقتصادی - خواهند زد.

1. بیکارسازی کارگران برای جبران ارقام میلیاردری کسر بودجه. (نامردی را ببین!)

2. انتقال نیروی کارگران بیکار شده به کارگران شاغل و به عبارت دیگر تشدید استعمار و وخامت شرایط کار.

3. کاهش یا تثبیت دستمزدها بیتوجه به افزایش نرخ تورم.

4. اخراج کارگران غیر بومی در کنار اخراج کارگران زن.

5. انحلال تشکلهای مستقل کارگری.

6. تحمیل قرار دادهای موقت و سفید.

7. استفاده از نیروی کار کودکان.

8. حذف سوبسید خدمات عمومی از سبد کالای فرودستان و خصوصیسازی.

9. حذف مزایا و پاداش حقوق بازنشستگی، تاخیر در سن بازنشستگی، افزایش مالیات و ...

و... این برنامههای یکسره ضد انسانی که تحت عنوان "ریاضت اقتصادی" در دستور کار دولتهای سرمایهداری قرار گرفته، ترجمان و قیجانهی از ریگانیم - تاجرپریم یا نئولیبرالیسم افراطی است.

در اینجا و برخلاف نامه و سوال چند تن از دوستان، مسالهی اصلی بازگشت یا عروج مجدد نئولیبرالیسم نیست. این روند فقط در راستای جان سختی و مقاومت نئولیبرالیسم قابل توجیه است.

بعد از تحریر

شبی در سراسر جهان در حال گشتوگذار است. این شیخ از آسمانهای یونان، ایتالیا، اسپانیا، پرتغال، ایرلند، چک، آلمان، انگلستان، هلند، اتریش، اسلواکی، قبرس، فنلاند، دانمارک تا ایالات متحده سایه ی خود را پراکنده است و قدرتهای اروپایی و آمریکایی - و آسیائیهائی همچون چین و ژاپن و... - برای تاراندن این شیخ اتحاد مقدس تشکیل داده اند.

ما برای به هم زدن بساط اتحاد مقدس سرمایهداری مبارزه میکنیم

سنگ قبرهای بی نشان و

گریه های بی صدا در بهشت زهرا

مسیح علی نژاد: بیش از یک سال است که برخی از خانواده های کشته شدگان راهپیمایی های اعتراضی بعد از انتخابات ریاست جمهوری، سکوت را به خبررسانی در مورد وضعیت خود ترجیح داده اند.

فشارهای امنیتی بر خانواده های کشته شدگان در روزهای نخست شکل گیری جنبش سبز تا آنجا بود که برخی از خانواده های شهدا احضار و بازداشت شده و برخی دیگر با قرار کفالت و یا تعهد کتبی آزاد شدند.

در طول این یک سال اگرچه بسیاری از خانواده ها علی رغم تمامی تهدیدات سکوت خود را شکستند و با رسانه ها در مورد رنجی که متحمل شده بودند، به گفتگو نشستند اما خانواده هایی هستند که همچنان احساس امنیت نمی کنند و در مواردی ترجیح می دهند به جز نزدیکان خود، دیگران را نیز نسبت به نحوه کشته شدن فرزندان خود مطلع نسازند. آنها غالباً کسانی هستند که فرزندان جوان دیگرشان نیز در داخل ایران زندگی می کنند و به کرات از سوی نهادهای امنیتی تهدید شده اند که اگر سکوت خود را بشکنند، آینده خوشی در انتظار فرزندان شان نخواهد بود.

جرس از خانواده شهدایی که پنجشنبه ها به مزار فرزندان خود می روند در مورد شهدای گمنامی که تاکنون نامی از آنها برده نشده است، بارها پرس و جو کرده و تا کنون با تنی چند از این خانواده ها مصاحبه هایی نیز انجام شده است اما عدم اجازه انتشار این مصاحبه ها کماکان به فضای نا امن سیاسی ایران مربوط است.

در ادامه، گفتگوی جرس با برخی خانواده های جان باختگان، در رابطه با شهدای گمنام انتخابات می آید:

مادر سهرابی اعرابی: خانواده شهدای گمنام را که می بینم غم خودم یادم می رود.

پروین فهیمی مادر سهراب اعرابی جوان نوزده ساله ای که در راهپیمایی بیست و پنج خرداد با شلیک گلوله کشته شده است، در پاسخ به این پرسش که آیا تاکنون در بهشت زهرا با خانواده های کشته شدگان از وقایع انتخابات سال گذشته مواجه شده است که در رسانه ها نامی از آنها برده نشده باشد، گفته است: برخی اوقات وقتی به بهشت زهرا می روم کسانی را می بینم که مصیبت و غم خودم یادم می رود.

وی که جز اولین مادرانی است که حاضر به سکوت در برابر کشته شدن فرزند خود نشد به جرس می گوید: همه کسانی که جان شان را در جریان اعتراضات سال گذشته از دست داده اند، برای من مثل سهراب هستند، مثل اعضای خانواده ما هستند که باید یاد آنها را هم گرمی بداریم. برای من جوانان دیگری که کمتر از آنان نام برده شد و یا اساساً نامی از آن شهدا برده نشد هیچ فرقی با سهراب ندارند و گاهی وقت ها که سختی ها و مصیبت های این خانواده ها را می بینم، واقعا غم و سختی های خودم از یادم می رود.

خانم فهیمی در پاسخ به این پرسش که آیا در بهشت زهرا خانواده هیچ یک از این کشته شدگان را از نزدیک دیده است می گوید: بله، حمید یوسف زاده از جمله کسانی است که پنجشنبه ها برخی از خانواده اش را می بینم. پدر پیری دارد که هر بار سر مزار این جوان می نشیند و بی صدا اشک می ریزد.

از خانم فهیمی در مورد حمید یوسف زاده می پرسیم می گوید اطلاعات زیادی در این زمینه ندارد اما آقای یوسف زاده ظاهراً دانشجوی جوانی بوده است که در واقعه حمله به کوی دانشگاه کشته شده است.

پدر بزرگ علی فتحعلیان: نوه بیست ساله ام رفته بود مسجد قبا و دیگر برنگشت.

یکی دیگر از خانواده های کشته شدگان راهپیمایی سی تیر می گوید: **علی فتحعلیان** هم دانشجوی جوانی است که در نا آرامی های مقابل مسجد قبا مورد اصابت گلوله قرار گرفت اما تا کنون مصاحبه ای از خانواده او منتشر نشده است. تماس جرس با خانواده علی فتحعلیان هم نتیجه نداد اما پدر بزرگ این جوان جان باخته تنها کسی بود که در این تماس تلفنی آرام گریست و گفت: ما دیگر کاری به کار کسی نداریم، خودشان جوابگوی اعمال خودشان هستند، نوه من اصلاً سیاسی نبود فقط وقتی خیابان شلوغ شده بود او هم مثل بقیه هم سن و سالهای خودش رفته بود ببیند چه اتفاقی افتاده است که دیگر به خانه برنگشت.

وی می گوید: علی فقط بیست سال داشت، دانشجوی عمران بود و سرش به درسش گرم بود، همیشه هم می آمد پیش من، همین جا هم درسش را می خواند. روزی که در مقابل مسجد قبا شلوغ شده بود هم علی با لباس خانه و حتی با دمپایی رفته بود بیرون که دیگر برنگشت.

وی در پاسخ به این سوال که چگونه از کشته شدن او مطلع شدید، می گوید: ما تا ساعت چهار و پنج صبح به موبایل علی تلفن می کردیم تا اینکه بلاخره پرستار بیمارستان جواب تلفن را داد. گفت، اینجا بیمارستان است، شناسنامه را بیاورید و علی را ببرید، جنازه را که تحویل دادند، مراسم تشییع برگزار کردیم اما من نتوانستم علی را در آغوش بکشم. همه ما در بهشت زهرا با علی خداحافظی کردیم. در این یک سال هم آنچه بر همه می گذرد بر ما هم می گذرد. در سوز و گداز هستیم.

وی راضی به ادامه این مصاحبه نیست و می گوید: حرفی نداریم. کاری نداریم. از هلال احمر، از ریاست جمهوری از شورای شهر آمدند ولی ما دیگه کاری نداریم. حرفی نداریم. جوان بیست ساله ای که اصلاً سیاسی نبود و فقط در انتخابات شرکت کرده بود و رای هم داده بود را از دست دادیم. دیگر چه بگوییم. **مادر مصطفی کیارستمی:** توان پیگیری ایهامی که در نحوه جان باختن پسرم به وجود آمده را ندارم.

نام مصطفی کیارستمی در فضای اینترنتی و در روزهای پس از نماز جمعه به عنوان یکی از جان باختگان این روز مطرح شد. اما از همان روزها این خانواده هم سکوت را ترجیح دادند. مصطفی کیارستمی پس از نا آرامی های مربوط به مراسم نماز جمعه ای که با سخنرانی هاشمی رفسنجانی برگزار شده بود، از خیابان با مادر خود تماس می گیرد و می گوید که شرایط مناسبی ندارد. مادر مصطفی با بیان اینکه از اتفاقات آن روز هیچ اطلاعی ندارد، می گوید: مصطفی سیاسی نبود اما به هر حال برای خودش عقیده ای داشت برای عقیده خودش هم ارزش قایل بود. در مسائلی سیاسی نبود، صرفاً به عنوان یک آدم معمولی عقایدی داشت و نسبت به باورهای خودش بی تفاوت و باری به هر جهت نبود، اما چون از واقعه روز جمعه هیچ خبری ندارم و اصلاً نمی دانم بر پسرم چه گذشت برای همین شکایتی ندارم. توان این را هم ندارم که پیگیری کنم. وی ادامه داد: آدم نمی داند به چه کسی باید اعتماد کند، در این شرایط من اصلاً نمی دانم یقه چه کسی را باید بگیریم.

مادر مصطفی کیا رستمی می گوید: بعد از ظهر جمعه بچه ام زنگ زد و گفت من اصلاً حالم خوب نیست و می خواهم برگردم خانه. من گفتم بمان تا خودم برسانتم منزل. تازه شش ماه از ازدواج او می گذشت. وقتی رساندمش خانه مدام حالت تهوع داشت و خوابش می برد و هر وقت که بیدار می شد هم تا از او می پرسیدم چی شد، کجا بودی، صدمه خوردی، کسی ضربه ای زد، فقط می گفت مامان حالم کن. برادرش را بوسید و گفت من دیگه دارم می روم.

تا دوازده شب دکتر بودیم اما وقتی رسید خانه، خوابید و هرچی فریاد کشیدیم بیدار نشد. من دیدم ضربان قلب بچه ام از کار ایستاد. همانجا زدم توی سر خودم. بچه ام جلوی چشم خودم تمام کرد بدون آنکه به ما حرفی بزند. آن موقع ما اصلاً نفهمیدیم چه شد و تا خود امروز هم فقط یک ایهام در زندگی ما باقی مانده که انیت مان می کند. نزدیک به سه ماه من دچار افسردگی شدید شده بودم، دچار فراموشی شدم و اصلاً نمی توانستم سرکار بروم.

وی در پاسخ به پرسشی دیگری می گوید: اجازه بدهید صحبتی نکنم. من یک بچه دیگر دارم، خسته ام، از دوران جنگ و جبهه آنقدر سختی کشیده ام که بچه های من هم شاهد همه جور سختی های من بوده اند. دیگر نمی کشم. پیگیر نشدم. من توان این را ندارم. کسی را پیدا نمی کنم که حق آدم را بخواهد بستاند. با سر که نمی شود زد یک دیوار بتونی را خراب کرد.

مراسم تشییع و دفن خیلی سریع تمام شد. وقتی جوی تشییع جنازه من هم به همه می گفتم سگته مغزی کرده است. به همه دوستان او که می آمدند و ماجرا های دیگری را در مورد جان باختن پسرم مطرح می کردند من همه چیز را انکار می کردم چون اصلاً توان این را ندارم که فردا مشکل دیگری برای من که نان آور خانه هستم و با بچه جوان دیگرم پیش بیاید.

سنگ قبرهای گمنام در بهشت زهرا

خبر دفن دسته جمعی کشته شدگان اعتراضات پس از انتخابات ریاست جمهوری سال گذشته در رسانه های اصلاح طلب منتشر شد اما پس از انتشار این خبر در سایت نوروز، مسولان این سایت بازداشت و مورد تهدید قرار گرفتند. اینک بعد از گذشت یک سال، وقتی با برخی از خانواده های کشته شدگان مصاحبه می شود، آنها می گویند هنوز در بهشت زهرا و در کنار عزیزان آنها قبرهایی هستند که تنها با یک کد شناسا دفن شده اند.

مهدی فرهادی یکی از کشته شدگان راهپیمایی اعتراضی روز عاشورا است. برادر مهدی فرهادی نیز به جرس می گوید، ترجیح می دهد، سکوت کند. یک منبع آگاه به جرس خبر می دهد، برادران مهدی فرهادی را وزارت اطلاعات شهر ری بارها احضار کرده است و از آنها تعهد گرفته است که سکوت کنند. این منبع آگاه همچنین خبر داده است که فرزندان برادران این شهید نیز از سوی نهادهای امنیتی مورد تهدید قرار گرفته اند.

یکی از بستگان این شهید می گوید: وقتی به بهشت زهرا می رویم و می بینم که تعداد زیادی از کشته شدگان روزهای انتخابات را فقط با یک کد چند رقمی دفن کرده اند، خدا را شکر می کنیم که حداقل جنازه مهدی ما را به ما برگردانده اند. وی که می خواهد نامش ناشناس باقی بماند می گوید: غم خانواده های گمنام تری را در بهشت زهرا می بینم که فشارها و سختی های ما در برابر آنها هیچ است.

رویدادهای ایران ، در هفته ای که گذشت

از رادیو ندا - <http://radioneda.wordpress.com>



تداوم سرکوب و فشارها در هفته گذشته نشان می دهد که رژیم دور تازه ای از تهاجم خود را شروع کرده است.

دستگیری و تعلیق از کار استادان دانشگاه؛ احضار، بازداشت و اعدام فعالین سیاسی و مدنی ، ضرب و شتم مردم به بهانه طرح برخورد با حاملان سلاح سرد، اخراج علی کریمی به اتهام روزه خواری از تیم فوتبال استیل آذین، صدور حکم اعدام برای فرح و اضعان، بازداشت دو تن دیگر از درویش گنابادی، بازداشت حسن اسدی زیدآبادی و علی جمالی، دو عضو شورای مرکزی سازمان دانش‌آموختگان ایران (ادوار تحکیم وحدت)، توقیف سه روزه خودروهایی که سرشناسان روزه خواری کنند، تفهیم اتهامات جدید به لاله حسن پور از سوی دادسرای مستقر در زندان اوین، بی‌خبری مطلق از حسین سرشومی، فعال دانشجویی، وخامت حال کیوان صمیمی روزنامه نگار زندانی بعد از 22 روز اعتصاب غذا، وخامت حال ارزنگ داوودی زندانی سیاسی بعد از تحمل شکنجه و سی و نه روز اعتصاب غذا در زندان گوهردشت کرج، محکومیت اکبر کریمی به شش سال حبس و هفتاد و چهار ضربه شلاق و تبعید به شهرستان خورموج، محکومیت محمد جواد مظفر فعال سیاسی و نایب رییس انجمن مدافع حقوق زندانیان ایران به دو سال زندان، احضار دو تن از اعضای کانون صنفی معلمان کرمانشاه محمد توکلی و علی صادقی به دادگاه انقلاب، محکومیت هادی حکیم شفاپی، استاد زبان دانشگاه آزاد واحد بجنورد به سه سال حبس تعزیری، صدور حکم اعدام زندانی سیاسی امیر عباس توکلی با نسبت دادن اتهامات دروغین، احتمال صدور حکم اعدام زهرا بهرامی یکی از دستگیر شدگان اعتراضات عاشورا، انتقال زندانی سیاسی بهروز جاوید تهرانی از بند مخوف 1 به بند 2 زندان گوهردشت کرج، اعتصاب غذای زندانی کرد محکوم به اعدام محمد امین آگوشی، صدور حکم زندان برای شش فعال آذربایجانی در تبریز، محروم شدن خانواده های شانزده زندانی اعتصابی باز هم از ملاقات، بازگشت مصطفی تاجزاده به دلیل رد خواسته بازجویان مبنی بر باز پس‌گیری شکایت خود علیه گروه نظامی- امنیتی، به زندان اوین، فراخواندن مجدد محمد نوری زاد مستند ساز به زندان اوین بعد از نوشتن نامه اخیر به خامنه ای، ایجاد اختلال در مراسم ختم حجت الاسلام سید تقی موسوی در چه ای، عضو شورای مرکزی روحانیون مبارز، توقیف روزنامه اسپا، سپیدار و پرستو، و ضرب و شتم و بازداشت صدها نفر در تهران و دیگر شهرهای ایران به بهانه طرح برخورد با حاملان سلاح سرد تنها گوشه هایی از سرکوب و تهاجم رژیم به حقوق انسانی مردم بوده است.

علیرغم گسترش سرکوب و ایجاد فضای رعب و وحشت مبارزات و مقاومت‌های مردم در عرصه های مختلف در هفته گذشته نیز ادامه داشت. کارگران کارخانه کیان تایر (البرز) از روز پنجشنبه گذشته در اعتراض به عدم پرداخت دستمزدهای خود دست به اعتصاب زدند، سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه با صدور بیانیه ای محکومیت مجدد منصور اصائلو رئیس هیئت مدیره سندیکا و افزایش حبس وی از پنج سال به شش سال را محکوم کردند، بزرگترین اتحادیه های کارگری اسپانیا ضمن حمایت از منصور اصائلو محکومیت مجدد وی را محکوم کردند، سازمان عفو بین الملل صدور احکام زندان علیه رهبران بهایی را محکوم کرد ، کمیته حفاظت از روزنامه نگاران، خواستار لغو حکم بدترالسادات مفیدی روزنامه نگار زندانی شد؛ عده ای از شخصیت‌های ادبی و هنری و روشنفکران فرانسه با انتشار بیانیه ای در روزنامه لیبراسیون خواستار آزادی و منع حکم سنگسار و اعدام سکینه محمدی اثنتیانی شدند، صدیقی و سمنی، نویسنده، شاعر و استاد دانشگاه نامه ای سرگشاده خطاب به نمایندگان مجلس در دستور کار قرار گرفتن دوباره لایحه خانواده را به شدت نقد کرده و تمامی پیامدهای تصویب قوانین نادرست در این رابطه را متوجه مجلس دانسته است، ائتلاف اسلامی زنان خواهان حذف ماده 23 لایحه حمایت از خانواده شده و درخواست ملاقات با هیات رئیسه مجلس را کردند، مادران عزاراد با صدور بیانیه ای تغییر نام خود به مادران پارک لاله را اعلام و خود را مادر تمامی فرزندان زندانی، اعدامی و شکنجه شده ایران نامیده بر پایداری خود بر خواسته ها و اهداف خود تاکید کردند.

مجلس بررسی لایحه حمایت از خانواده را در دستور خود قرار داد. این لایحه که اولین بار حدود سه سال پیش از طرف دولت به مجلس ارائه شد، به علت اعتراضات وسیع به دو بند 23 و 25 که شامل اجازه اختیار چندین همسر بدون اجازه همسر قبلی و عدم تعهد به پرداخت مهریه بود، این لایحه در سال هشتاد و هشت از دستور کار مجلس خارج شد ولی بعد از گذشت یک سال بار دیگر این

لایحه با همان دو بند جنجال برانگیز در دستور کار مجلس قرار گرفت و بار دیگر واکنش و اعتراض بسیاری از فعالان، نهادها و سازمانهای زنان و حقوق بشری را برانگیخته است. کارشناسان معتقدند این لایحه پامال کردن ابتدایی ترین حقوق زنان و پایین آوردن ارزش زنان در حد یک مایملک برای مردان است. از طرف دیگر برخلاف ادعای دولت این لایحه نه تنها تاثیری در حفظ ارکان خانواده و پایین آمدن آمار طلاق نمی شود که خود باعث تزلزل خانواده و افزایش طلاق خواهد شد.

در آستانه عملی کردن طرح حذف یارانه ها وزیر بازرگانی اعلام کرد که برخلاف وعده دولت در حذف تدریجی یارانه ها، یارانه آرد و نان امسال در یک مرحله اجرا می شود و قیمت آرد از 75 ریال به قیمت جهانی یعنی بیش از 2000 ریال خواهد رسید. حذف یارانه آرد و نان در حالی صورت می گیرد که بیش از چهار میلیون نفر از جمعیت کشور زیر خط فقر زندگی کنند و هر روزه شاهد اخبازی از بسته شدن این یا آن واحد تولیدی هستیم. چنانچه در هفته گذشته خبر تعطیل شدن مراکز قالبیافی شهر قم بدلیل ورود بی رویه قالی های ارزان قیمت چینی، افت شدید فروش فرش و افزایش مواد اولیه تولید فرش را خواندیم. بالا رفتن نرخ بیکاری به همراه گسترش تحریم های اقتصادی و تلاش امریکا برای جلب حمایت و ترغیب هشت کشور بحرین، برزیل، اکوادور، ژاپن، لبنان، کرهجنوبی، امارات عربی متحده و ترکیه به تحریم ایران اوضاع اقتصادی ایران را وخیم تر کرده و اثرات آشکاری در زندگی روزمره مردم خواهد داشت. 23 اگوست 2010

فتوای خامنه ای درباره ازدواج مجدد

خبرگزاری اهل‌بیت(ع) - این‌ا
ازواج مجدد یکی از مسائلی است که در چند سال اخیر بر سر آن صحبت های زیادی شده و حتی مجلس شورای اسلامی نیز در این مورد قانونی را به تصویب رساند. حکم شرعی ازدواج مجدد مرد بدون رضایت همسر اول را از رهبر معظم انقلاب سوال نمودیم که می توانید پاسخ ایشان را ببینید:
سوال: ازدواج مجدد مرد بدون رضایت همسر اول چه حکمی دارد؟
پاسخ رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای: فی‌نفسه اشکال ندارد، ولی اگر قانونی در این رابطه وجود دارد مراعات آن لازم است. 2 شهریور 1389

نامه جمعی از زندانیان سیاسی زندان رجایی شهر کرج

به پریزینت داسیلوا

حضور پریزینت داسیلوا، رییس جمهور محترم برزیل با گرم ترین و صمیمانه ترین درودها برای شما و مردم برزیل عالی جناب، ما امضاء کنندگان و حمایت کنندگان این نامه می دانیم که شما راه دشوار رسیدن به دموکراسی را از پایه ای ترین سطوح مبارزات سندیکایی تا سر حد فدراسیون های سراسری کارگری برزیل و در عرصه های سیاست جهانی با همراهی آرای مردم دموکرات و آزادی خواه برزیل طی نموده اید . ما جمعی از فعالان اتحادیه ای و سندیکایی، عقیدتی و سیاسی که صرفاً به دلیل انجام وظایف شغلی و سندیکایی و آرایمان در زندان های جمهوری اسلامی محبوس شده ایم، ملاحظه کردیم که شما از حقوق انسانی یک زن و مادر ایرانی دفاع نموده و حتی آماده دادن پناهنده گی به نامبرده شدید . دیدن چنین برخورد بشر دوستانه ای ما را بر آن داشت تا از شما بخواهیم که برای بهتر شناختن مقاماتی که در ایران خود را دوستان شما معرفی می کنند بخواهید تا نسبت به رعایت حقوق انسانی و آزادی ما اقدام نمایند، هر چند که برخورد و جواب آنها برای آزادی آن خانم هم به شما گوشه ای از رعایت حقوق بشر توسط این آقایان را به شما و جهانیان نشان می دهد .

عالی جناب داسیلوا، به عنوان بخشی از نمایندگان کارگری - روشن فکری صنوف و مشاغل گوناگون از شما به عنوان یک عضو اتحادیه ها و فدراسیون های کارگری و یکی از رهبران ملت های بزرگ کشور های جهان و خصوصاً آمریکای لاتین با آن سوابق آزادی خواهانه و عدالت جویانه، می خواهیم که از مقاماتی که در کشور ما خود را دوست شما معرفی می کنند بخواهید که تمام زندانیان اتحادیه ای، کارگری، سیاسی و عقیدتی را آزاد نمایند . با طرح چنین درخواست دوستانه ای شما شناخت بیشتری از این مقامات به دست می آورید .

در خاتمه بهترین آرزوهای خود را برای شما و مردم برزیل در راه رسیدن به موفقیت های بیشتر ابراز می داریم .

زنده باد همبستگی بین المللی زحمت کشان و آزادی خواهان

اسامی امضاء کنندگان :

منصور اسائلو، عضو IFT

حسنت الله طبرزدی، عضو اتحادیه دانشجویان و دانش آموختگان ایران

رسول بدایعی، عضو IOF

رضارقیعی، عضو IIF

عیسی سحر خیر، عضو IIF

بیانیه کانون صنفی معلمان:

میزان افزایش حقوق کارمندان از نرخ تورم هم کمتر است!

سالها معلمان و فعالان صنفی آنان با تحمل هزینه های مادی و معنوی خواهان تصویب و اجرای قانون پرداخت ماهانگ بودند. سرانجام در سال 1386 قانون مدیریت خدمات کشوری توسط نمایندگان مجلس شورای اسلامی به تصویب رسید اما اجرای آن نیز به تعویق افتاد. با وجود مغایرت این قانون با خواسته های معلمان (استثنای زیادی در این قانون وجود دارد) تعدادی فعالان صنفی و معلمان خواهان اجرای آن شدند تا بالاخره قانون مذکور هر چند به شکلی ناقص به اجرا در آمد.

طبق نص صریح ماده 125 قانون مدیریت خدمات کشوری مصوب 86/7/8 چنین مقرر شد که: " حداقل افزایش سالیانه ی [حقوق کارکنان دولت] به اندازه ی نرخ تورمی است که از طرف بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران اعلام گردد. " همچنین ماده 150 قانون برنامه چهارم اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مقرر داشته که دولت موظف است حقوق کارکنان و بازنشستگان دولت را طی برنامه چهارم و در ابتدای هر سال برای تمامی رشته های شغلی، متناسب با نرخ تورم افزایش دهد.

امسال متأسفانه علیرغم افزایش سرسام آور قیمت خدمات مختلف اعم از کرایه تاکسی، مترو، ویزیت پزشک ها، قیمت دارو، در مان در بیمارستان های عمومی و خصوصی و نیز ارزاق عمومی نظیر گوشت، مرغ، مواد لبنی تا میوه و سبزیجات که در بازارهای میوه و تره بار عرضه می شوند و روزنامه ها نیز بارها در مورد افزایش و گرانی قیمتها نوشته و گفته می شود فقط 6% به حقوق شاغلان و بازنشستگان دولت افزوده شد و خانواده هایشان بدون این که (دکترای اقتصاد) داشته باشند تورم و گرانی به مراتب بیش از افزایش حقوقشان را با تمام پوست و گوشت خود احساس کردند! به قول شاعر بزرگوار و استاد پیش کسوت جامعه شناسی زنده یاد سعدی: این شکم بی هنر پیچ پیچ / صبر ندارد که بسازد به هیچ.

افزایش شش درصدی حقوق که حتی از نرخ تورم اعلام شده توسط بانک مرکزی (9/9%) نیز کمتر است ضرب المثل " یک مویز و چهل قلندر " را تداعی می کند. آیا می توان این تورم اعلام شده توسط بانک مرکزی را قبول کرد؟ در صورتی که تجربه ثابت کرده که هر سال حد اقل سه بار: در ماه های رمضان، محرم، و قبل از عید نوروز مواد خوراکی و به دنبال آن قیمت بقیه ی اجناس و خدمات بیش از ده درصد گران می شود و دود این گرانی ها به چشم کارکنان و حقوق بگیران رده پایین دولت می رود. آیا این افزایش شش درصدی حقوق با نص صریح قانون مصوب مجلس مغایرت ندارد؟ اساساً این عدم تناسب بین افزایش حقوق کارمندان دولت و نرخ واقعی تورم در جامعه چه پیامد ها و اثرات ناگوارتری بر جامعه، زندگی مردم و خصوصاً کارمندان دولت به دنبال خواهد داشت؟ استرس ناشی از تورم و گرانی بر کارکنان دولت که حقوقشان پاسخگوی خدمات صادقانه شان نیست آنها را نسبت به کار خود بی انگیزه نمی کند؟ امکان لغزش در مقابل نفسانیات و تمناهای غیر انسانی را در برخی از آنها افزایش نمی دهد؟

عضی از افراد را برای رسیدن به اهداف فردی و اجتماعی به ارتکاب جرم نمی کشاند؟

اگر تاثیر عدم تناسب حقوق با نرخ تورم واقعی در کیفیت فعالیت معلمان و میزان بازدهی آموزش و پرورش که مهمترین و زیر بنایی ترین نهاد در تربیت نسل فردای جامعه است مورد بررسی قرار گیرد روشن می شود که فرایند آموزش و کیفیت آن به طور کامل به شرایط روحی و روانی کادر آموزشی و مخاطبین آنها و شرایط جامعه وابسته است. معلمان که نقش مهمی در زمینه پناه و توسعه اجتماعی دارند به دلیل عدم امکان دستیابی به زندگی حداقلی به ناچار چند شغله می شوند، آنگاه سطح کیفیت آموزش کاهش می یابد. دانش آموزان و خانواده های آنها که باید به دور از دغدغه های روانی و تنش های محیطی و اجتماعی در فرایند آموزش با تمرکز حواس کامل به صورت فعال شرکت نمایند تا کیفیت آموزش مطلوب تر گردد به شدت و سختی گرفتار فراهم آوردن معاش خود هستند.

هم اکنون چهره های نزار دانش آموزان که ناشی از سوء تغذیه آنان و ناراحتی ها و استرس های خانوادگی و اجتماعی است در کلاس ها با نمود رفتاری افسرده یا پرخاشگر بازدهی کلاس درس را کاهش می دهند و درنکات تر از این هم زمانی است که برخی دانش آموزان یکی یکی مدرسه را ترک می کنند تا با کار کردن به اقتصاد خانواده شان کمک کنند. متأسفانه این مشکلات هر سال از سال قبل بیشتر و پیچیده تر می گردد. در نتیجه افت کیفیت آموزشی و افت تحصیلی قابل توجهی در مراکز آموزشی اعم از آموزش و پرورش و آموزش عالی را شاهد هستیم که بخش اعظم آن متوجه فشار های اقتصادی ناشی از عدم تناسب افزایش حقوق با افزایش نرخ تورم واقعی در جامعه می باشد. البته این مشکل امسال نیست بلکه سالیان درازی است که ما گرفتار تورم های فرابنده در قیمت های اجناس و مایحتاج عمومی و عدم تناسب حقوق و دریافتی کارکنان دولت و بخصوص فرهنگیان با تورم هستیم.

برنمایندگان مجلس است که دولت را به اجرای قانون، یعنی افزایش حقوق کارکنان دولت به میزان تورم واقعی سالانه ملزم نماید و با نظارت مؤثر خود مانع افزایش مشکلات معلمان و سایر کارکنان دولت گردد.

کانون صنفی معلمان (طیف صنفی) 1389/ 5 / 26

نقش چین و روسیه در دعوی اتمی ایران

Knut Mellenthin

سلسله بحث های چپ های آلمان در باره دعوی اتمی ایران

برگردان ناهید جعفرپور

شنبه شب اگر که مسئله غیر منتظره دیگری رخ ندهد مواد سوختی به تاسیسات اتمی بوشهر که از سوی یک شرکت روسی ساخته شده است منتقل خواهد شد. این انتقال مواد سوختی به تاسیسات اتمی بوشهر اولین بخش فاز استارت سه مرحله ایست که طبق نقشه ۱۶ سپتامبر امسال با فعال شدن تاسیسات به پایان می رسد. در نهایت چندین ماه طول خواهد کشید تا به واقع تاسیسات بوشهر برق تولید نماید.

اگر که به راستی راکتور به کار بیافتد، نمایشی پایان خواهد یافت که سال های سال توسعه آن توسط روسها همواره به تاخیر افتاده است. در ایران همچنان این باور حکم فرماست که تاکتیک تغییر و تاخیر در ساخت راکتور نتیجه مذاکرات میان روسیه و آمریکا بوده است. دولت آمریکا که آنزمان هنوز تحت ریاست جمهوری کلینتون قرار داشت زمانی که نیمه دوم سال ۱۹۹۰ مذاکرات میان ایران و روسیه در باره تاسیسات بوشهر آغاز گشت، در ابتدا بشدت مخالفت خویش را نشان داد. اما بعد به ناگهان بدون توضیحی مقاومت خویش را کنار گذاشت.

زمانی که در ماه ژانویه ۱۹۹۷ ساخت ساختمان تاسیسات بوشهر آغاز گردید، طبق نقشه میبایست که راکتور در سال ۲۰۰۳ به شبکه برق وصل گردد. اما در پائیز ۱۹۹۹ تاخیر نسبت به نقشه زمانی اولیه به اندازه ای بزرگ بود که ایران از اینکه قرار دادهای دیگری برای توسعه برنامه اتمی اش با روسیه ببندد، خودداری نمود. در ماه فوریه ۲۰۰۰ وزارت انرژی اتمی روسیه تاخیری ۱۸ ماهه را اعلام نمود. در سال ۲۰۰۳ یعنی زمانی که قرار بود طبق طرح اولیه پروژه به پایان برسد، اعلام گردید که تاسیسات در سال 2005 آماده تولید خواهد بود. بعد ها تاخیر بعدی از تابستان به پائیز ۲۰۰۶ و سپس به سپتامبر ۲۰۰۷ تغییر یافت.

به هنگام مذاکرات در باره اولین قطعنامه تحریمی شورای امنیت در پائیز ۲۰۰۶ دولت آمریکا با پشتیبانی اتحادیه اروپا مجدداً همان خواست قدیمی خویش را روی میز گذاشت و به ساختن راکتور کاملاً علنی حمله نمود. البته می بایست راکتور بوشهر طبق قطعنامه تصویب شده ۲۳ دسامبر ۲۰۰۶ اکیدا از تحریم ها بدور باشد، که واقعا هم همین طور شد. اما از روسیه بعنوان عمل مقابل خواسته شد که تا اطلاع بعدی انتقال مواد سوختی را متوقف سازد. بزبان ساده تر اینکه تا زمانی که ایران در دعوی اتمی کوتاه نیاید، تاسیسات اجازه راه افتادن ندارد. این خواست بهم زدن روشن قرار داد را معنی می داد و روسیه رسماً از اینکه به این خواست تن دهد سر باز زد.

در عمل انتقال مواد سوختی ای که می بایست در فوریه ۲۰۰۷ آغاز گردد، متوقف شد. افزون بر این مقامات روسی در ژانویه ۲۰۰۷ ادعا نمودند که ایران ماه هاست در پرداخت قیمت تاخیر دارد. بطوری که تاریخ پایان پروژه در ماه سپتامبر نمی تواند رعایت گردد. ایران به تک تک ادعا های روسیه پاسخ داد که البته بیپوده بود. سپس در دسامبر ۲۰۰۷ و ژانویه ۲۰۰۸ براسی روسیه مواد سوختی را که همواره دچار تاخیر بود به ایران انتقال نمود. آخرین طرح پایانی در واقع این بود که راکتور بوشهر در ماه مارس ۲۰۱۰ به شبکه برق وصل گردد.

دقیقاً در همین تاریخ وزیر امور خارجه آمریکا هیلری کلینتون در حالیکه در مسکو بسر می برد علناً با یک شکل غیر دیپلماتیک و غیر عادی خشک از دولت روسیه خواست که از پایان یافتن ساختمان راکتور جلوگیری کند. وی بدون سندی موقف ادعا نمود که "ایران یک برنامه تسلیحات اتمی دارد که اجازه داشتش را ندارد. تهران از این روی در ابتدا باید ضمانت هائی بدهد که توسعه تسلیحات اتمی نسبت داده شده را خاتمه می دهد و تا زمانی که این ضمانت ها از سوی ایران داده نشود ساختمان راکتور بوشهر ناتمام باقی خواهد ماند. زیرا که ما می خواهیم بدین وسیله صریحاً به ایرانی ها هشدار بدهیم."

احتمالاً وعده هیلری کلینتون انطوری که سیاستمداران دولت آمریکا و ژورنالیست ها با علاقه بیان می کنند تنها یک شاخ مات تاکتیکی بود تا روسها را به جمع خود بکشاند.

وال استریت ژورنال که کاتال صحبت های نونکنزرواتیو هاست در شماره ۱۴ اوت ۲۰۱۰ می نویسد که " اجازه آمریکا برای براه افتادن راکتور بوشهر هزینه ای است تا بدان وسیله تایید روسیه را برای قطعنامه چهارم شورای امنیت که در تاریخ ۹ جون تصویب شد، بدست آورد."

واقعیات این است که واشنگتن اکنون اعتراضی بر علیه انتقال و نصب مواد سوختی اعلام شده نکرده است. در ۱۳ اوت این مسئله تم پرسش و پاسخ میان ژورنالیست ها و روبرت گیبس سخنگوی مطبوعاتی کاخ سفید بود. یک ژورنالیست گفت: " ما همین اخیراً از آنها خواستیم که این کار را نکنند؟ من فکر می کردم که ما روی حرفمان می مانیم....."

روبرت گیسیس در پاسخش در ابتدا اشاره نمود که تاسیسات بوشهر از سوی آژانس بین المللی انرژی اتمی تحت نظر و کنترل قرار دارد. بعلاوه روسیه برگشت زباله مواد سوختی را که از آن پولوتونیوم بدست می آید، ضمانت نموده است. در غیر این صورت روند انتقال مواد سوختی که ایران برای تولید اورانیوم ضعیف غنی شده احتیاج دارد متوقف خواهد شد و این خود انگیزه ایرانی ها را برای ادامه غنی سازی زیر سؤال خواهد برد.

در یک پرسش دیگر روبرت گیسیس را به سخنان ماه مارس هیلیری کلینگتن که راه افتادن راکتور را زود دانسته و آنرا رد نموده بود، رجوع داده و گفته شد: "چه چیزی تغییر کرده است؟ حال بنظر می رسد که از راه افتادن راکتور استقبال می شود". روبرت گیسیس در پاسخ به این پرسش گفت: "من می خواهم شما را به وزارت خارجه رجوع بدهم. من فکر می کنم آنها می توانند بشما توضیح بدهند که تفاوت آن روز با شرایط کنونی در کجا قرار دارد."

این منطق که راه اندازی راکتور بوشهر برای این است که ایران خود مواد سوختی راکتور اش را تولید نکند، نمی تواند برای آینده ضمانتی باشد. زیرا که تاخیر های بیشمار در تاریخ ساخت راکتور اساسا نشان داد که روسیه در مقابل فشار های آمریکا بسیار حساس است و تحت شرایطی همواره می تواند مجددا عقب نشینی کند. بعلاوه مواد سوختی که روسیه تا کنون به ایران فرستاده است طبق اولین گزارش تنها فقط برای یکسال کافی است. البته طرف روسی هم با پیمانی خود را موظف نموده است که راکتور را تا ۱۰ سال دیگر با مواد سوختی تأمین سازد. اما ایران یک ضمانت واقعی برای این کار در دست ندارد و در نهایت ایرانی ها خودشان نقشه دارند که در آینده تاسیسات اتمی را خود بسازند. حتی اگر که تعدادی را که علنا اعلام نموده اند (۲۰ عدد) واقعی نباشند.

سال ها آمد و شد بر سر راکتور بوشهر نشان می دهند که عملکردهای روسیه غیر قابل پیش بینی، غیر قابل اعتماد و ظاهرا همچنین بشدت تحت تاثیر آمریکا و حتی اسرائیل قرار دارد. یافتن منطقی که بتوانیم با آن مجموعه رفتار های روسیه را در دعوی اتمی ایران قیاس نمائیم کاملا ناممکن است.

در همین رابطه می توان به عدم تعهد روسیه به پیمانی که با ایران برای فرستادن سیستم دفاعی هوایی اس ۳۰۰ بسته است اشاره نمود. این پیمان در سال ۲۰۰۷ بسته شده اما طرف روسی مرتبا با توجیهات متفاوت تاریخ تحویل آنرا به عقب انداخت. بعد از تصویب قطعنامه شورای امنیت در ۹ جون ۲۰۱۰ مقامات دولت روسیه روزها اعلام نظر های بسیار ضد و نقیض نمودند. اینکه آیا اس ۳۰۰ ها جزء تسلیحات هستند و دچار تحریم می شوند و حال صادر کردن آن به ایران ممنوع است یا نه؟ بخصوص سری لاورر وزیر امور خارجه و وزارت خانه اش تلاش می کردند که به دیگران بقبولانند که اس ۳۰۰ ها دچار تحریم ها نمی باشند. در نهایت حتی فیلپ گرولی سخنگوی دولت در یک کنفرانس مطبوعاتی دو بار تاکید نمود که اس ۳۰۰ ها در لیست تحریم های تسلیحاتی وجود ندارند.

حتی اگر اینطور هم می بود واقعیت این است که هیچکس نمی تواند روسیه را مجبور کند که قطعنامه را به این شکلش تأیید نماید. این در باره تمامی بخش های قطعنامه که هر گونه فرستادن تسلیحات را به ایران ممنوع می سازد صادق است. در واقع با تحریم تسلیحاتی بیش از همه روسیه و چین خسارت می بینند و بنابراین انگیزه آنها برای تأیید تحریم های جدید باید مورد سؤال باشد؟

خبرگزاری روسی "ار آل آنووستی" در تاریخ ۳ اوت گزارش می دهد که روسیه بخاطر تحریم تسلیحاتی ۹ جون شورای امنیت بر علیه ایران در حدود ۱۳ میلیارد دلار خسارت می بیند. این مبلغ در برگزیده قرار داده و پروژه های مختلف است. طبق گزارش این خبرگزاری ۲۵۲ میلیاردی این مبلغ به سیستم دفاعی هوایی ریب دارد و ۸۰۰ میلیون به اس ۳۳ ها و ۳۰۲ میلیارد برای تسلیحات جنگی نیرو دریایی ایران و ۳۰۷ میلیارد برای هواپیماهای جنگی و ۲۵۵ میلیارد دستگاه های نظامی لشکر زمینی و ۱۰۱ میلیارد هلیکوپتر های جنگی ربط پیدا می کند. در این میان مجازات بهم زدن قرار داد ها هم اضافه می شود از جمله ۸۰ میلیون دلار برای بهم زدن قرار داد اس ۳۰۰ ها.

در باره خسارات چین برسر قرار دادهای تسلیحاتی با ایران که فسخ می شوند هنوز آماری در دست نیست. سؤال اینجاست که کشوری چون چین که همواره بر علیه اش تحریم تسلیحاتی گسترده از سوی آمریکا و اتحادیه اروپا در سال ۱۹۸۹ اتخاذ شد و هنوز این تحریم به قوت خود همچنان باقی است حال چگونه همان اقدام مجازاتی را بر علیه کشور دیگری تأیید می کند.

احتمالا هر دو کشور برای تأیید تحریم ها بر علیه ایران بشکلی از سوی غربی ها خسارت هایشان تلافی خواهد شد. حداقل با وعده و وعیدهایی برای آینده. اما با این حال تا کنون در این باره هیچ اطلاعی در دست نیست. خبرگزاری نووستی در باره این تم در تاریخ ۱۰ جون از سوی کارشناس نظامی روسیه ایگور کروشنکو که رئیس:

for World Arms Trade Analysis

است با تیتیر "خسارات روسیه در تجارتات ایران می توانند از طریق پیمان نامه های جدید با ایران و افغانستان جبران گردد" نقل قول می کند. طبق نظر این کارشناس خسارات این تجارت های تسلیحاتی می توانند از سوی آمریکا و متحدین آنها پرداخت شود. کروشنکو می گوید: "این مسئله نشان می دهد که ایالات متحده آمریکا و ناتو زمانی که از کاراکتر مناسب همکاری های مشترک با روسیه صحبت می کنند، به واقع پولشان را آنجایی می دهند که مطابق میلشان باشد."

البته این انتظار هم می رود که روسیه در این مورد هم چون برای مثال در زمان یکی شدن دو آلمان و همچنین گسترش ناتو در اروپای شرقی سرش کلاه برود و دستش خالی بماند. مثالی انگلیسی می گوید:

Fool me once, shame on you; fool me twice, shame on me

(ننگ بر تو اگر که مرا یکبار دست بیاندازی، ننگ بر من اگر که تو مرا برای بار دوم دست بیاندازی)

سیاستمداران روسی و چینی به پرسش در باره دلایل چهارمین تشریک مساعی شان در جهت وضع مجازات های همواره بر علیه ایران یکصدا چنین پاسخ می دهند: اولویت شورای امنیت تنها صدور تحریم ها نیست بلکه همواره بر توسعه دیالوگ و مذاکرات تاکید دارد. اولین گامگ سفنگری وزارت خارجه چین در تاریخ ۱۰ جون می گوید: تحریم به تنهایی نمی تواند مشکلات را حل نماید. چین بدنبال راه حلی است که موافقت تمامی طرفین دعوا را جلب نماید.

همچنین ویتالی شورکین سفیر سازمان ملل متحد در روسیه درست یک روز بعد از صدور قطعنامه شورای امنیت بسیار امیدوارانه گفت: من برآستی اعتقاد دارم که تحریم ها باعث خواهند شد که رهبریت ایران بر ضرورت همکاری مشترک کامل با جامعه بین المللی و آژانس بین المللی انرژی اتمی و ایران - ۶ متمرکز گردد. ایران - ۶ منظور گروه متشکل از چین، آلمان، فرانسه، بریتانیا، روسیه و آمریکا است که تا بحال مقابله با ایران را تصمیم گیری کرده اند. ایران - ۶ در این باره با هم توافق دارند که کشور های دیگری چون ترکیه و برزیل که شرکتشان در این گروه می تواند مطمئنا جو صحبت ها را بهبود بخشد، در مذاکرات شرکت داده نشوند.

مدویدیف رئیس جمهور روسیه با توجه به نتایج منفی تا کنونی در تاریخ ۱۲ جولای برای چهارمین بار تحریم های جدید بر علیه ایران را بعنوان پیشرفت روند مذاکرات توجیح می کند. وی در این رابطه مستقیما به گفته های گذشته خود اشاره نموده و بدون اینکه این تناقض را توضیح دهد می گوید: "تحریم ها در قاعده به نتایج دلخواه نمی انجامند". رئیس جمهور روسیه سپس توجه ها را به بیانات معمارانگیز خویش در ماه سپتامبر ۲۰۰۹ جلب نموده و می گوید تحریم ها بندرت سازنده می باشند و برخی اوقات اجتناب ناپذیرند."

ولادیمیر پوتین نخست وزیر روسیه حتی همان روز رای گیری در شورای امنیت گفت که برای حل دعوی اتمی ایران مذاکرات صلح امیز بهترین راه حل است نه تحریم ها. وی اشاره نمود ما نباید ایران را مجبور کنیم بلکه باید در مورد این مشکل با آنها به یک توافق برسیم."

در میان کسانی که همواره به قطعنامه های سازمان ملل رای می دهند، سیاستمداران روسی بارها صدور تحریم ها را به صراحت محکوم نموده اند. برای مثال سردیوگف وزیر دفاع روسیه در سپتامبر ۲۰۰۶ گفت که او در تاریخ حتی یک مورد هم نمی شناسد که توسط مجازات ها به اهدافی رسیده باشند. در اکتبر ۲۰۰۶ وزیر امور خارجه روسیه گفت که روسیه بر علیه التیماتوم ها و تهدیدات می باشد. همزمان وی اظهار نمود که: ما نباید اجازه دهیم که شرایطی به وجود آید که در آن گروه ایران - ۶ و شورای امنیت قدمهایی بردارند که همه ما را در مقابله با ایران قرار دهند - دو ماه بعد روسیه در شورای امنیت برای اولین بار به صدور اقدامات مجازاتی بر علیه ایران رای مثبت داد.

منطق محوری روسیه و چینی ها برای اشتراک مساعی در قطعنامه های تحریمی جدید بر علیه ایران انطور که پیداست عملا بی چشم انداز است و با صحبت های خود آنها در باره این تم تناقض دارد. از آنجا که دلایل رفتار متناقض روسیه و چین مشخص نیست بنابراین از اینکه بتوان نوعی منطق سیاسی و اصولا یک استراتژی از آن گرفت بسیار سخت و دشوار است.

هر دو کشور تا کنون حتی از یک امکان کوچک برای اینکه با هم مشترکا بتوانند یک موضع بر سر دعوی اتمی ایران بگیرند - شاید هم در اتحادی با کشور های دیگر - خودداری نموده اند. آنها در این سال ها نه پیشنهادی سازنده که بتواند به یک توافق میان طرفین منجر شود، ارائه نمودند و نه ابتکار عملی برای مذاکره با ایران روی میز گذاشتند. حتی شانس هم که از سوی برزیل و ترکیه برای حل این دعوا وجود داشت، نه تنها نپذیرفتند بلکه به کمک آمریکا و اتحادیه اروپا فوراً آنرا از بین بردند.

*** پیوندها ***

سردبیر نشریه: منصور نجفی
mansour.nadjifi@telia.com
تلفن، فاکس ایمیل و روابط عمومی سازمان
تلفن 0049-69-50669530
فاکس 0049-69-95219010
public@rahekargan.net
سایت راه کارگر
www.rahekargan.net
orwi-info@rahekargan.net
سایت خبری راه کارگر
<http://rahekargan.wordpress.com>
سایت اتحاد چپ کارگری
www.etehadchap.org
سایت رادیو صدای کارگران ایران
www.sedayekargaran.com
نشر بیدار
www.nashrebidar.com
نشریه انگلیسی ایران بولتن
www.iran-bulletin.org
توجه: مقالاتی که با کد "دیدگاه" مشخص میشوند، الزاما
بیانگر مواضع سازمان نیستند.